



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوات  
والتسلیمات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# تۆلدى نو

سفر من از مسیحیت به اسلام

عقربال شمس

ترجمه محمد مسعود رحمانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تولدی نو

نویسنده:

علی شیخ

ناشر چاپی:

انتشارات مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	تولدی نو
۹	مشخصات کتاب
۹	تقدیم
۹	سخن مترجم
۹	در آمد زندگی من، در یک نگاه
۱۲	فصل اول
۱۲	نگاهی به مسیحیت
۱۲	کتاب مقدس
۱۲	کتاب مقدس
۱۳	عهد عتیق
۱۵	عهد جدید
۱۵	عهد جدید
۱۵	انجیل های چهارگانه
۱۵	۱. انجیل متی (۴۰)
۱۶	۲. انجیل مرقس (۴۲)
۱۶	۳. انجیل لوقا (۴۶)
۱۷	۴. انجیل یوحنا (۴۷)
۱۷	کتاب اعمال رسولان
۱۸	نامه‌ها
۱۸	نامه‌ها
۱۸	نامه‌های پولس
۱۹	نامه‌های عام

۱۹	نامه‌های عام
۱۹	۱. نامه عبرانیان
۱۹	۲. نامه یعقوب
۲۰	۳. نامه‌های پطرس
۲۰	نامه‌های یوحنا
۲۱	نامه یهودا
۲۱	مکاشفه یوحنا
۲۳	کتاب‌های غیر رسمی «عهد جدید»
۲۳	کتاب‌های غیر رسمی «عهد جدید»
۲۳	۱. انجیل یعقوب
۲۳	۲. انجیل متی
۲۳	۳. انجیل کودکی (به زبان عربی)
۲۳	۴. انجیل برنابا: (۷۶)
۲۵	عیسی (علیه السلام) و زندگی او در «عهد جدید»
۲۶	ولادت و زندگی عیسی در اناجیل
۲۷	مصلوب شدن و حیات دوباره
۳۱	فدا و گناه اصلی
۳۳	مسیح (علیه السلام) کیست؟
۳۳	مسیح (علیه السلام) کیست؟
۳۳	پسر انسان
۳۴	پسر خدا
۳۵	تثلیث (۱۴۳)
۴۱	شریعت
۴۴	خلاصه

۴۶	فصل دوم
۴۶	چکیده‌ای از اسلام
۴۶	چکیده‌ای از اسلام
۴۷	زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله
۴۸	ولادت پیامبر (صلی الله علیه وآله)
۴۸	دوران شیرخوارگی
۴۸	دوران کودکی
۴۹	دوران جوانی
۵۱	بعثت پیامبر
۵۱	دعوت به اسلام
۵۳	هجرت به حبشه
۵۳	محاصره اقتصادی و اجتماعی
۵۴	هجرت پیامبر
۵۵	فتح مکه
۵۵	دلایل نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله
۵۵	دلایل نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله
۵۶	۱. بشارت به آمدن او در عهد جدید
۵۹	۲. معجزه‌های پیامبر صلی الله علیه وآله
۶۰	قرآن کریم، معجزه جاودان پیامبر صلی الله علیه وآله
۶۱	مسیح و مریم (علیهما السلام) در قرآن کریم
۶۴	ویژگی‌های مسیح (علیه السلام) و مادرش در قرآن
۶۴	ویژگی‌های مسیح (علیه السلام) و مادرش در قرآن
۶۴	ویژگی‌های مریم علیها السلام در قرآن
۶۴	ویژگی‌های مسیح علیه السلام در قرآن

۶۶	..... مسیح (علیه السلام) در اناجیل
۶۶	..... مسیح‌علیه السلام سازنده شراب ناب
۶۷	..... مسیح‌علیه السلام و رفتار زشت او با مادرش
۶۷	..... مسیح ملعون (العیاذ باللّٰه)
۶۷	..... بوسه زدن بدکاره بر پای مسیح‌علیه السلام
۶۸	..... مسیح‌علیه السلام و جدایی افکنی میان خویشان و نزدیکان
۶۸	..... مسیح‌علیه السلام و ترس از مرگ و سرزنش خداوند
۶۹	..... شریعت در اسلام و مسیحیت
۶۹	..... شریعت در اسلام و مسیحیت
۷۰	..... ۱. آیین‌های عبادی و دینی
۷۰	..... ۲. آیین‌های اجتماعی
۷۱	..... خاتمه
۷۱	..... فهرست منابع
۷۲	..... فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران
۷۳	..... پی نوشت ها
۷۷	..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## تولدنی نو

## مشخصات کتاب

سرشناسه: شیخ علی عنوان قراردادی: هبه‌السماء رحلتی من‌المسیحیه الی‌الاسلام. عنوان و نام پدیدآور: تولدنی نو: سفر من از مسیحیت به اسلام/ مولف علی‌الشیخ؛ مترجم مسلم مدنی. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: ۲۱۵ ص. شابک: ۱۸۰۰۰ ریال ۰-۰۷۹-۹۷۳-۹۶۴-۹۷۸ یادداشت: چاپ دوم. یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۱۱]-۲۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: اسلام -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها موضوع: اسلام و مسیحیت موضوع: مسیحیت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها شناسه افزوده: مدنی مسلم، مترجم شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۲۲۸/۴/ش ۲۰۴۱۰۹/۱۳۸۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۷۳ شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۰۹۴۷۷

## تقدیم

به جان‌های پاک و مقدس پیامبران، از آدم‌علیه‌السلام تا خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینان برگزیده ایشان علیهم‌السلام. به وارثان راستین آنان، عالمان پاک اندیش نیک رفتار که امانت داران دین خدا هستند. به آن‌هایی که جانشان را برای والایی دین حق فدا کردند و با خون پاکشان درخت ایمان و اندیشه را در مسیر حیات بشر آبیاری نمودند. به هر انسان آزاده‌ای که خود را از زنجیر تقلید کورکورانه رهانیده و آن که عقل خویش را در راه شناخت حق و حقیقت به کار بسته است. علی‌الشیخ

## سخن مترجم

کتابی که پیش روی خواننده گرامی است، داستان تحول معنوی و اندیشه یک انسان از دینی به دین دیگر می‌باشد؛ سفری که به راستی پر رمز و راز ترین سفرها است. آدمی در جریان این سفر با همه داشته‌های پیشین خود، بدرود می‌گوید و جهانی تازه را که به پیشواز او آمده، در می‌یابد. نویسنده که زمانی پیرو دین مسیحیت بوده، می‌کوشد تا شرحی کوتاه از جدایی خود ارائه دهد و به دلایل آن نیز اشاره کند. او در آغاز، گوشه‌ای از زندگی خود را به تصویر می‌کشد و در ادامه، طی دو فصل و یک خاتمه، کتاب را به انجام می‌رساند. در فصل اول، به بررسی اجمالی کتاب مقدس و زندگی عیسی‌علیه‌السلام و جایگاه شریعت در دین مسیحیت می‌پردازد و برخی از آموزه‌های اساسی این دین، همچون مسئله فدا و گناه و تثلیث را مورد کاوش قرار می‌دهد. در فصل دوم، با نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، راه‌های اثبات نبوت آن حضرت را بررسی نموده و از قرآن کریم، به عنوان معجزه پایدار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به صورت جداگانه، سخن به میان می‌آورد. در ادامه، داستان مسیح و مریم‌علیهما‌السلام را در قرآن کریم بازگو کرده و در خلال آن روشن می‌نماید که میان شخصیت مسیح‌علیه‌السلام در اناجیل و قرآن تفاوت بنیادی وجود دارد. و در خاتمه، از هم کیشان گذشته‌اش می‌خواهد که پیرو ندای درون خود باشند و کاروان سالاری حرکت فکری خویش را به خرد خویش سپارند و حقیقت را در زندگی نشانه روند. گفتنی است که گاه در عبارت‌های نویسنده، ابهاماتی وجود دارد که مترجم با ارائه مطالب توضیحی در پاورقی، با علامت اختصاری [م] در جهت رفع ابهام تلاش کرده است. امید آن‌که این ترجمه، مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد. سید مسلم مدنی

## در آمد زندگی من، در یک نگاه

در خانواده‌ای مسیحی و معتقد در شهر بغداد به دنیا آمدم؛ خانواده‌ای که با همه وجود، به آموزه‌ها و فرامین کلیسا پایبند بودند. از این رو، من نیز در شمار پیروان دینی قرار گرفتم که گذشتگانم با آن زندگی کرده بودند. در آغازین روزهای زندگی، چون دیگر کودکان، مرا غسل تعمید (۱) دادند و در هفت سالگی، پدرم مرا برای یادگیری نماز و برخی مناسک و سرودهای دینی به کلیسا فرستاد. (۲) این دوره یکی از زیباترین و شورانگیزترین دوره‌های زندگی‌ام بود و چیزهای زیادی را یاد گرفتم. فضای کلیسا، ایجاد انگیزه و پشتیبانی خانواده و همچنین علاقه مندی کودک به فراگیری دانش و نشان دادن خود، از عوامل مهمی بودند که رفته رفته شخصیت کودک مسیحی را می‌ساختند. اگر بگویم که همواره خاطرات آن دوره در ذهنم جای دارد، سخن به گزاف نگفته‌ام. اکنون نیز با برخی از مناسک و سرودهای دینی آن دوره همراه و همنشین هستم. پس از رسیدن به بلوغ و شکوفایی شخصیت، آموزه‌های کلیسا در جانم رسوخ یافت. پیاپی مناسک دینی؛ مانند نماز و روزه را به جای می‌آوردم و به طور منظم و به ویژه عصر روز یکشنبه (جهت مراسم نماز عشاء ربانی) به کلیسا می‌رفتم. در همان زمان، چگونگی توبه و طلب بخشایش از پروردگار را آموختم؛ کاری که به وسیله «اعتراف» (۳) در کلیسا و در برابر پدر روحانی انجام می‌شود. در این مراسم پدر روحانی درون یک اتاقک چوبی با مساحتی به اندازه تقریبی یک متر مربع که با پرده‌ای پوشیده شده، می‌نشیند؛ در دو طرف این اتاقک دو پنجره کوچک، یکی برای آقایان و دیگری برای خانم‌ها وجود دارد و ما در مقابل پدر روحانی می‌نشینیم و به گناهان خود اعتراف می‌کنیم. وی پس از شنیدن اعتراف ما، از ما می‌خواهد که دیگر به سوی گناهان باز نگردیم و به وسیله برخی از مناسک دینی مانند نماز، و دعا مجازات مان می‌کند. عشق من به مسیحیت، هنگامی افزایش یافت که پدرم، برادر کوچک مرا به «دیر» (۴) فرستاد تا مشغول آموختن علوم دینی برای رسیدن به مقام «کشیشی» شود. برادرم در سال فقط یکبار، آن هم برای مدت کوتاهی به خانه می‌آمد؛ از این رو، پدرم هر از چند گاهی مرا برای دیدن او به دیر می‌فرستاد. فضای آنجا بر جانم اثر می‌گذاشت. از برادرم درباره موضوعات درسی دیر و چگونگی آموزش در آنجا می‌پرسیدم. او از مسائل بسیاری سخن می‌گفت که در آن زمان چیزی از آن‌ها نمی‌فهمیدم و پنهان نمی‌کنم که از عمق جانم به این گونه زندگی آرام به دور از مردم دنیا، غبطه می‌خوردم. پس از بیست سالگی درباره آموزه‌های مسیحیت بیشتر اندیشیدم؛ اما صد افسوس که این اندیشه نه با بیداری و جست و جوگری، که با تقلید کورکورانه همراه بود. همه تعالیم کلیسا را صحیح و یقینی می‌دانستم و باور داشتم که این‌ها آموزه‌های عیسی مسیح علیه السلام هستند و به ذهنم نیز خطور نمی‌کرد که روزی از روزها در مورد این باورها تحقیق و جست و جو کنم. سزاوار سرزنش هم نبودم؛ زیرا بیشتر مردم، چنین وضعیتی داشتند؛ چرا که فرو رفتن در زندگی مادی و غوطه‌ور شدن در امور دنیوی، وضعیت تفکر را به سمت و سوی خاصی هدایت می‌کند؛ که در آن، عقل به عنوان نیروی فراهم کننده اسباب زندگی دنیا، مطرح می‌گردد و سعادت دنیوی به عنوان نهایت آرزوی آدمی شناخته می‌شود و آخرت، دین، بندگی و هر چه که از این مقوله به شمار آید، یکسره رو به فراموشی می‌رود. اگر هم چیزی بماند، تنها از روی عادت و تقلید و به دور از هر گونه تفکر و تأمل است. بنابراین، حضور مردم در کلیسا نه به خاطر فراگیری آموزه‌های مسیحیت به شکل صحیح که تنها برای به جا آوردن مناسک ظاهری کلیسا، مانند اعتراف و طلب بخشایش و در بهترین حالت برای شنیدن مواعظ اخلاقی و تربیتی بوده است. از مهم‌ترین اعتقادات من که به آن سخت ایمان داشتم، این بود که مسیحیت را تنها دین حق و ادیان دیگر را خرافه و باطل می‌دانستم. یهودیت را از آن رو باطل می‌پنداشتم که آن‌ها از مسیح علیه السلام پیروی نکردند و از آن جهت، همواره سزاوار خشم پروردگار بوده‌اند. مسلمانان نیز وضعیتی مانند یهود دارند. پیامد این آموزه آن است که هر کس مسیحی نباشد، هرچند کار خوب کند، به بهشت نخواهد رفت و هر کس مسیحی بوده، عیسی علیه السلام را دوست بدارد و از او پیروی کند، سرانجام به بهشت راه خواهد یافت، اگرچه اعمال او جز گناه نباشد؛ زیرا گناهان و خطاهای او به سبب مسیح علیه السلام بخشیده شده‌اند. پدرم تصور بسیار بدی از اسلام و مسلمانان داشت. هرگاه سخنی از آنان به میان می‌آمد، مسلمانان را به بدی یاد می‌کرد و همواره بازگو کننده داستان‌هایی بود که در آن‌ها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

توهین می‌شد. به ما می‌گفت که مسلمانان نسبت به پسر خدا، عیسی مسیح و مادر او مریم، پندار بدی دارند؛ آن دو را تکذیب کرده، مورد استهزا قرار می‌دهند. از شنیدن صدای قرآن که از تلویزیون پخش می‌شد، جلوگیری می‌کرد. من نیز متأثر از همین فضا، کینه اسلام را به دل گرفته بودم و آن را سراسر خرافه می‌پنداشتم؛ دین باطلی که از جزیره العرب و با صدای مردی به نام محمد آغاز گشت. قرآن را به گفته پدرم، دست نوشته همین پیامبر دروغین می‌دانستم که مسلمانان آن را کتاب آسمانی و مقدس می‌پندارند و به دروغ کلام خدا می‌خوانند. و گمان می‌کنم که بیشتر مسیحیان نیز بر همین اعتقادند. تقدیر خداوندی بر آن بود که لطف و رحمتش مرا فرا گیرد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بیایم. نور الهی که از ایران و به دست مصلح بزرگ قرن بیستم، امام خمینی رحمه الله درخشیدن گرفته بود، مرا نیز در بر گرفت. بیداری دینی و باز شناساندن حقایق و معارف اسلامی که این انقلاب بار سنگین آن را به دوش گرفته بود، مرا نیز از خواب غفلت بیدار کرد و سبب گشت تا به فطرت و عقل سلیم بازگردم و راهی نو را آغاز کنم. آمدن به ایران و دوری از خانواده، فرصت مناسبی را برای دیدار برخی از مسلمانان عراقی در ایران و تحقیق و جست و جو در پاره‌ای از مسائل اسلامی فراهم آورد. جلسات متعددی با آن‌ها برقرار می‌شد که غالباً با آرامش پایان نمی‌یافت؛ زیرا اشکالات و پرسش‌هایی درباره آموزه‌های مسیحیت مطرح می‌گشت که در دادن پاسخ به آن‌ها خود را ناتوان می‌یافتم، بدین خاطر، همواره ادعا می‌کردم که دانشمندان مسیحی و پدران کلیسا توان پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها و اشکالات را دارند. دوستان مسلمانی که در جلسه شرکت می‌کردند، غالباً تأکید می‌ورزیدند که آموزه‌های مسیحیت، مانند بنوت، (۵) تجسید، تثلیث و مانند آن در تناقض با عقل است و پاسخ من آن بود که این آموزه‌ها از اسرار دین مسیح اند و جز مسیحی مخلصی که روح القدس او را دریافته باشد، کسی آن را درک نخواهد کرد. مدتی را به مطالعه اعتقادات اسلامی گذراندم. در میان مجموعه آثاری که می‌خواندم، قرآن کریم در من شوقی وافر ایجاد می‌کرد و آن‌گاه این اشتیاق روز افزون شد که دانستم قرآن در موارد گوناگونی، از عیسی مسیح علیه السلام و مادر او مریم عذرا علیها السلام سخن به میان آورده است. از اوصاف با شکوهی که این کتاب آسمانی در مورد مسیح علیه السلام و مادرش به کار برده، سخت تعجب کردم؛ زیرا پیش از آن گمان می‌بردم که مسلمانان نسبت به عیسی و مریم علیهما السلام بد می‌گویند؛ امّا پس از خواندن قرآن دریافتم که داستان کاملاً به گونه دیگری است. در خلال بررسی‌های قرآنی دریافتم که چگونه قرآن با دلایل قوی، آموزه‌های اساسی مسیحیت را زیر سؤال می‌برد. در همین جا بود که احساس کردم به افکار اسلامی و آموزه‌های این دین آسمانی تمایل پیدا کرده‌ام؛ امّا همچنان این امر را پوشیده نگاه می‌داشتم تا بتوانم در جریان دیدارهایم با برادران مسلمان به پرسش‌های دیگری که در ذهن داشتم، پردازم و برای آن‌ها پاسخی جست و جو کنم. روزها می‌گذشت و هرچه بیشتر جست و جو می‌کردم، اشتیاقم افزون‌تر می‌گشت. زندگی‌ام با نگرانی و اضطراب همراه گشته بود و نمی‌دانستم چه باید بکنم. آن‌گاه که دیدم یکی از علما در باب هدایت انسان و موانع آن سخن می‌گوید و به آیه: «فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ (۶) «بندگان مرا بشارت بده؛ همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند.» استناد می‌کند، احساس کردم که عقلم در برابر دلایل قوی اسلام، تسلیم گشته و قلبم دل‌باخته دین خدا شده و نوایی دیگر سر داده است و نیز احساس کردم که آموزه‌های اسلامی با فطرت آدمی سازگارتر از اعتقادات کلیسایند. افزون بر این‌ها، رفت و آمد با مسلمانان و احترام فراوان آنان نسبت به عیسی و مادر او مریم علیهما السلام، به ویژه در بحث‌ها و مناقشات مرا به شگفتی وادار می‌داشت؛ هرگاه نام آن‌ها را به زبان می‌آوردند، با درود و ثنا همراه می‌ساختند. همچنین احادیث زیادی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه دین علیهم السلام در مدح مسیح و مریم علیهما السلام نقل می‌کردند. این‌ها همه سبب گشت تا کینه و دشمنی نسبت به اسلام، جای خود را به عشق و دوستی بدهد. آری، در درونم غوغایی برپا بود. (۷) موجی از شادی و ترس، مرا همراه خود ساخته بود. لشکریان رحمان و سربازان شیطان، کارزاری راستین را تجربه می‌کردند. از یک سو، این لشکریان رحمان بودند که مرا به اطاعت از ندای درون و آوای فطرت فرا می‌خواندند و از سوی دیگر، سربازان شیطان قرار داشتند و ترسی در دلم ایجاد می‌کردند که چگونه

می‌خواهی خود را از دین پدرانت دور سازی! پیوسته در گوشم می‌خواندند که آیا تنها تو به این حقایق دست پیدا کرده‌ای و همه گذشتگان تو از آن غافل بوده‌اند؟ اگر اسلام بیاوری، آیا می‌توانی خانواده‌ات را با این حقیقت آگاه کنی؟ اگر آنان بفهمند که از دینشان دست برداشته و اسلام را اختیار کرده‌ای، آیا در بین آن‌ها با آن همه دشمنی‌شان نسبت به اسلام دیگر جایی خواهی داشت؟ همه این وسوسه‌ها، آرام و قرار را از من ربوده بود و نمی‌گذاشت که به حقیقت اعتراف کنم و در برابر آن سر خضوع و تسلیم فرود آورم. هرچه می‌گذشت غوغای درونم، طوفانی تر می‌شد، حتی یادم هست که سه روز از خوردن و آشامیدن باز ماندم. بی‌خوابی، افزون بر گرسنگی و تشنگی، آرامشم را بر هم زده بود؛ به ویژه آن‌که در آن هنگام، بسیار جوان بودم و طبیعی بود که نتوانم بر خود مسلط باشم و آرامشم را نگاه دارم. در یکی از شب‌ها، به درگاه آن رازدار بی‌نیاز پناه بردم، دست نیاز به سوی او گشودم، سفره دلم را نزد او گستردم و اشک‌های چشمم را غبار شوی راه او قرار دادم. با هرچه هستی‌ام بود، از او خواستم که مرا از این گرفتاری و درد برهاند و آن راه که به او می‌رسد را در برابرم بگشاید. صبح آن روز چنان توان و شعفی در خود حس می‌کردم که تا پیش از آن چنان نیرویی را در درون خود سراغ نداشتم. آری، خدای بزرگ چنان سینه گشاده‌ای به من هدیه کرده بود که به آسانی می‌توانستم همه وسوسه‌ها و موانع را کنار بزنم و در کمال آرامش، سخت‌ترین تصمیم زندگی‌ام را بگیرم و آن پذیرش حق و حقیقت و دین اسلام و دوری از دین تقلیدی پدرانم بود. آری، این چنین بود که تولدی دوباره یافتم و زندگی تازه‌ای را آغاز کردم. (۸) پس از آن، چند سالی را به مطالعه دقیق اصول، فروع، آرا و احکام دین اسلام گذراندم. مسیحیت را نیز از یاد نبردم و با دقت بیشتری آن را مورد بازخوانی قرار دادم. آن‌گاه به مقایسه دین گذشته و دین کنونی‌ام پرداختم. در خلال این مطالعات تطبیقی بود که حق را واضح و آشکار چون نور خورشید یافتم و یقین کردم که بسیاری از آموزه‌های مسیحیت با عقل ناسازگار است و برعکس، اسلام تا چه اندازه دینی عقلانی است و پایه‌های اساسی اعتقادی آن مانند توحید بر مبانی محکم عقلی استوار است و دریافتم که آنچه مانع اساسی در راه پذیرفتن حق می‌باشد، تعصب، نادانی و پیروی از هوای نفس و غفلت است. در این کتاب کوشیده‌ام تا به آموزه‌های مسیحیت و میزان هماهنگی آن‌ها با عقل اشاره کنم. همچنین به پاره‌ای از اعتقادات اسلامی و اشکالاتی که در برابر آن‌ها قرار دارد، پرداخته‌ام. افزون بر آن، تلاش کرده‌ام که در بحث‌ها از روش علمی بهره بگیرم و از مدار گفت و گویی هدفمند و دانش محور خارج نگردم تا خواننده گرامی بتواند با حقایق درباره مسیحیت آشنا گردد.

## فصل اول

### نگاهی به مسیحیت

#### کتاب مقدس

#### کتاب مقدس

آن‌گونه که مسیحیان معتقدند: «مراد از کتاب مقدس، (۹) تمامی کتاب‌های وحی شده از جانب خداست که درباره خلقت عالم و تاریخ رفتار خدا نسبت به گروه‌ها و مجموع خبرها از آینده تا انتهای عالم و پندهای دینی و ادبی است که نازل شده و برای همه انسان‌ها در هر زمان مفید و لازم است. کتاب مقدس، دارای انواع و اقسام نوشته‌ها؛ از جمله نظم و نثر، تاریخ و حکایات، حکمت و آداب، تعلیم و فلسفه، و عبرت‌ها و بیم‌ها می‌باشد.» (۱۰) تعداد نویسندگان (۱۱) کتاب مقدس (الهام شدگان)، چهل نفر و از همه طبقات اجتماعی مانند: شبان، صیاد، مأمور مالیات، امیر، پیامبر و ... بوده‌اند. نوشتن کتاب مقدس [به تدریج و به وسیله افراد گوناگون انجام شده و] زمانی حدود هزار و ششصد سال را در بر گرفته است. همه نویسندگان آن به جز «لوقا» یهودی بوده‌اند.

لوقا، نویسنده انجیلی است که به نام او خوانده می‌شود و او اهل انطاکیه بوده است. هم‌اکنون نسخه‌های اصلی کتاب مقدس، موجود نیست و همه نسخه‌های کنونی برگرفته از نسخه‌های اصل می‌باشند. همچنین مسیحیان از آن رو که کتاب مقدس شالوده ایمان مسیحی را بنا می‌کند، اعتقاد دارند که «هیچ‌گونه خطا و لغزشی در آن راه نیافته و هرچه که مربوط به ایمان و زندگی معنوی است، در آن یافت می‌شود و این کتاب، کلام خدا و اساس ایمان و برنامه زندگی برای بشریت است.» (۱۲) کتاب مقدس دارای دو بخش است: ۱. عهد قدیم. ۲. عهد جدید. در ادامه، درباره هر یک از این دو عهد به صورت مستقل بحث خواهیم کرد و چون مسیحیان معتقدند که عهد قدیم، به عنوان مقدمه‌ای برای عهد جدید و عهد جدید، مکمل عهد قدیم است؛ از این رو، عهد جدید [در میان مسیحیان] از اهمیت بیشتری برخوردار است، بنابراین، در باره عهد جدید بیشتر بحث خواهیم کرد.

### عهد عتیق

«بیشتر عهد قدیم به زبان عبرانی [که بسیار شباهت به عربی دارد] نوشته شد و چند فصلی نیز به زبان آرامی که آن نیز شبیه به عبرانی است، می‌باشد. عهد عتیقی که در دست ماست، از نسخه ماسوریه گرفته شده است که جمعی از یهودیان در طبریه [که در وادی فرات واقع است] از قرن ششم تا قرن دوازدهم میلادی آن را جمع و درج نمودند.» (۱۳) عهد قدیم از ۳۹ یا ۴۳ یا ۴۴ سفر تألیف شده است و علت این اختلاف در آن است که کلیسا‌های گوناگون نسبت به اضافه کردن بعضی از سفرها (کتاب‌ها) و یا اجزای آن‌ها به یکدیگر که به آن اسفار قانونی الحاقی [اپوکریفا] می‌گویند دیدگاه‌های مختلفی دارند. (۱۴) مسیحیان کتاب‌های عهد قدیم را به سه قسم تقسیم کرده‌اند: ۱. کتاب‌های تاریخی؛ که شامل ۱۷ کتاب می‌باشد؛ ۲. پند و حکمت که مجموعاً ۵ کتاب است؛ ۳. پیشگویی‌ها که شامل ۱۷ کتاب نهایی عهد عتیق است. (۱۵) فهرست کتاب‌های عهد قدیم بدین ترتیب است: الف) تورات؛ که سفرهای (کتاب‌های) پنج‌گانه موسی علیه السلام است و آن سفرها عبارت است از: ۱. سفر تکوین؛ (۱۶) تورات با آن آغاز شده و بر اساس ترجمه سبعینیه (۱۷) سفر «پیدایش» نیز خوانده می‌شود. در زبان عبری از آن به «جرنشیت» یاد می‌گردد. ۲. سفر خروج؛ (۱۸) در ترجمه سبعینیه، پس از سفر پیدایش است. در زبان عبری «واله شموت» خوانده می‌شود. ۳. سفر لاویان؛ (۱۹) در ترجمه سبعینیه، سومین کتاب است و در زبان عبری «ویقرا» نامیده می‌شود. ۴. سفر اعداد؛ (۲۰) در ترجمه سبعینیه چهارمین کتاب بوده و در زبان عبری «ویدبر» خوانده می‌شود. ۵. سفر تثنیه؛ (۲۱) در ترجمه سبعینیه پنجمین کتاب است و در زبان عبری از آن به «اله» یا «دباریم» تعبیر می‌شود. ب) کتاب‌های دیگر: ۶. صحیفه یوشع نبی علیه السلام؛ ۷. سفر داوران؛ ۸. کتاب روت یا راعوث؛ ۹. کتاب اول سموئیل نبی علیه السلام؛ ۱۰. کتاب دوم سموئیل نبی علیه السلام؛ ۱۱. کتاب اول پادشاهان؛ ۱۲. کتاب دوم پادشاهان؛ ۱۳. کتاب اول تواریخ ایام؛ ۱۴. کتاب دوم تواریخ ایام؛ ۱۵. کتاب عزرا؛ ۱۶. کتاب نحمیا یا نحمیا؛ ۱۷. کتاب استر؛ (۲۲) ۱۸. کتاب ایوب علیه السلام؛ ۱۹. کتاب مزامیر داوود علیه السلام، یعنی زبور؛ ۲۰. کتاب امثال سلیمان نبی علیه السلام؛ ۲۱. کتاب جامعه سلیمان علیه السلام؛ ۲۲. کتاب غزل‌های سلیمان علیه السلام (۲۳)؛ ۲۳. کتاب اشعای نبی علیه السلام؛ ۲۴. کتاب ارمیای نبی علیه السلام؛ ۲۵. کتاب مراثی ارمیای نبی علیه السلام؛ ۲۶. کتاب حزقیال نبی علیه السلام؛ ۲۷. کتاب دانیال علیه السلام؛ ۲۸. کتاب هوشع علیه السلام؛ ۲۹. کتاب یوئیل علیه السلام؛ ۳۰. کتاب عاموس علیه السلام؛ ۳۱. کتاب عوبدیا علیه السلام؛ ۳۲. کتاب یونان، یعنی یونس علیه السلام؛ ۳۳. کتاب میکاه یا میخا علیه السلام؛ ۳۴. کتاب ناحوم علیه السلام؛ ۳۵. کتاب حبقوق علیه السلام؛ ۳۶. کتاب صفینا علیه السلام؛ ۳۷. کتاب حجی علیه السلام؛ ۳۸. کتاب زکریا علیه السلام؛ ۳۹. کتاب ملاکی یا ملاخی علیه السلام (۲۴)؛ در نسخه‌های عبری کتاب مقدس، ترتیب کتاب‌ها به گونه دیگری آمده است. (۲۵) ج) چنان‌که گفتیم کاتولیک‌ها و ارتدکس‌ها که براساس نسخه سبعینیه چند کتاب دیگر را جزو مجموعه عهد عتیق می‌دانند و پروتستان‌ها و یهودیان آن را نمی‌پذیرند این کتاب‌ها نزد کاتولیک‌ها به قانون نانی گفته می‌شود و پروتستان‌ها به آن‌ها، اپوکریفا (۲۶) یعنی کتاب‌های کنار گذاشته شده می‌گویند. این کتاب‌ها به شرح

زیر است: ۱. کتاب طوبیت؛ ۲. کتاب یهودیت؛ ۳. کتاب نبوت باروک؛ ۴. کتاب مکابیان. (۲۷) کلیسا معتقد است که اسفار عهد قدیم با الهام روح القدس تدوین شده است و بدین جهت، آن را جزء کتب مقدسه می‌شمارد؛ اما با این وجود، درباره عهد قدیم میان یهود و مسیحیت اختلاف وجود دارد؛ و این اختلاف به مسئله ادامه یافتن یا ادامه نیافتن وحی پس از انبیای متأخر یهود، مانند حجی و زکریا و ملاکی علیه السلام، باز می‌گردد. گروهی از متکلمان یهودی، اعتقاد دارند که پس از انبیای یاد شده، فرآیند وحی به پایان رسیده است؛ اما گروهی دیگر از همان‌ها (مانند اسنیان و برخی از یهودی‌های دیگر) معتقدند که جریان وحی پس از انبیای متأخر بنی اسرائیل ادامه داشته است. کلیسا عقیده این گروه را می‌پذیرد و گواهی عیسی علیه السلام و انبیای دیگر از بنی اسرائیل را دلیل بر آن می‌داند؛ زیرا هم مسیح علیه السلام و هم رسولان پس از او کتاب‌های قانونی عهد عتیق را پذیرفته و مورد استناد قرار داده‌اند. همچنین این گروه با دست آویختن به ترجمه سبعینیه که ترجمه عهد قدیم توسط یهودیان اسکندریه به زبان یونانی است استمرار وحی را ثابت می‌کنند. و این که مسیحیان، کتاب عهد قدیم را کتابی آسمانی و وحی الهی می‌دانند، به خاطر آن است که مورد گواهی عیسی علیه السلام و رسولان الهی بوده است که آن را کتابی آسمانی، الهی و معنوی به شمار می‌آوردند. با عنایت به آنچه گفته شد، روشن می‌شود که کتاب «عهد قدیم» به تدریج و در حدود پانزده قرن گرد آمده است. همچنین باید توجه داشت که مسیحیان، عهد قدیم را زمینه ساز و بشارت دهنده ظهور عیسی مسیح علیه السلام می‌دانند. گواه آنان بر این مدعی، پیشگویی‌های فراوانی است که در این کتاب آمده و همگی با ظهور مسیح علیه السلام تحقق یافته است. گرچه در این مجال قصد پرداختن به «عهد قدیم» و تاریخ آن، به طور مفصل ندارم و بحث در باره آن را به خواست خدا به فرصت دیگری وا می‌گذارم، اما اشاره به چند نکته مهم در ضروری است: ۱. با توجه به این که عهد قدیم در مدت پانزده قرن یا بیشتر تألیف یافته و نسخه‌های اصلی آن در دست نمی‌باشد و همچنین نویسندگان بیشتر کتاب‌های آن و نسخه نویسانش مجهول است و زمان نوشته شدن آن‌ها هم روشن نیست؛ آیا می‌توان گفت که نویسندگان متأخر و جدید این کتاب‌ها به دور از خطا و اشتباه بوده‌اند، به ویژه که کتاب‌های جدید همگی ترجمه‌ای از زبان عبری به زبان‌های دیگر می‌باشند و آیا نویسندگان این ترجمه‌ها همچنان که یهود در مورد ترجمه سبعینیه معتقد است مورد تأیید الهام الهی بوده‌اند [تا دچار لغزشی نگردند]؟ با توجه به بیان بالا، معتقدم که این کتاب‌ها و اسفاری که امروزه از «عهد قدیم» در دست ماست، نمی‌تواند به شکل قطعی و یقینی، مورد اعتماد باشد. همچنین نمی‌توان اطمینان داشت که در آن خطا و لغزشی راه نیافته است؛ چنان که در «قاموس کتاب مقدس» گفته می‌شود: «... آنچه فعلاً در دست داریم، از نسخه اصلی استنساخ شده و هر چند که ایشان در کار خود نهایت دقت و اهتمام را داشته‌اند، باز اختلافاتی جزئی در آن‌ها دیده می‌شود.» (۲۸)

حداقل در این که این نسخه‌ها همان نسخه‌های قدیمی باشند یا خیر، تردید وجود دارد و به همین دلیل، میان آگاهان به کتاب مقدس درباره این اسفار اختلاف دیده می‌شود. ۲. ما به اعتبار این که به خدا و فرستاده هایش ایمان داریم با هر دین و مذهبی که باشیم معتقدیم که پیامبران الهی برترین انسان‌ها هستند و بنابراین می‌توانیم بگوییم که آن‌ها درست کردار بوده و حداقل از گناهان و خطاهای شرعی معصوم بوده‌اند. امّا با کمال تأسف، در جاهای زیادی از کتاب‌های عهد قدیم می‌بینیم که گناهان و خطاهای بزرگی، مانند: زنا با محارم، شرب خمر و ... به پیامبران بزرگ خدا نسبت داده می‌شود؛ گناهایی که هر انسان مؤمنی حتی از فکر کردن به آن‌ها هم دوری می‌گزیند. در ذیل به چند نمونه از این دست اشاره می‌گردد: در عهد قدیم نقل شده که لوط نبی علیه السلام، پس از آن که شراب نوشید و مست شد، با دختران خود زنا نمود و آن‌ها از او باردار شدند. (۲۹) و نیز نقل شده که سلیمان علیه السلام، آن پیامبر حکیم، در سال‌های واپسین پادشاهی اش افسرده بود. از این رو، علاوه بر همسرش، دختر فرعون، زنان فراوانی گرفت و به آنان دل بست. او هفتصد زن و سیصد کنیز داشت. این زنان به تدریج سلیمان علیه السلام را از خدا دور کردند تا آنجا که سلیمان علیه السلام برای جلب رضایت همسرانش چند بتخانه ساخت و به همین جهت، مورد خشم پروردگار قرار گرفت. (۳۰) و همچنین است قصه نوح پیامبر علیه السلام، که شرابی ساخته و نوشید و پس از مست شدن، پیش روی فرزندانش جامه

برگرفته، شرمگاهش را آشکار نمود و آنان او را پوشانیدند. (۳۱) این داستان‌ها و نمونه‌های دیگری از این دست (مانند داستان کشتی گرفتن یعقوب علیه السلام با خداوند) آشکار می‌سازد که عهد قدیم به یقین، مورد هجوم تحریفاتی قرار گرفته است و بنابراین، نمی‌توان آن را کتابی وحیانی به شمار آورد و یا دست کم تمام آن را الهی و مقدّس دانست. افزون بر این‌ها، گاه به مواردی بر می‌خوریم که عقل نمی‌تواند آن را بپذیرد و با آن کنار بیاید؛ مثلاً در کتاب اول سموئیل می‌خوانیم: شائول که از داوود کینه به دل داشت، برای دستگیری او اقدام کرد؛ اما موفق نشد. پس از آن که داوود به نزد سموئیل پیامبر رفت، شائول هر که را به سوی آن‌ها گسیل داشت، همگی پیامبر شدند. به ناچار، خود برای گرفتار کردن داوود حرکت کرد. اما آن‌گاه که شائول به آنجا رسید، روح خدا بر او نیز مستولی شد و در حضور سموئیل علیه السلام در حالی که جامه خود را چاک زده و برهنه بود، به پیامبری رسید. (۳۲) همچنین داستان عریان راه رفتن اشعیای نبی علیه السلام به مدّت سه سال، از همین موارد به شمار می‌آید. (۳۳) وجود تناقض‌های بسیار، میان کتاب‌های گوناگون عهد قدیم و گاه تناقض‌هایی میان گزاره‌های یک کتاب، از موارد مهمی است که نباید از آن غافل بود؛ مثلاً وقتی سلیمان علیه السلام می‌خواست هیکل را بسازد در یک جا می‌خوانیم ۵۵۰ سرپرست کارگران (۳۴) برای عمارت هیکل گمارد و در جای دیگر می‌خوانیم ۲۵۰ سرپرست کارگر (۳۵) برای عمارت هیکل گمارده بود و یا در جایی می‌گوید یهو با کین هیجده ساله بود که به پادشاهی رسید (۳۶) و در جای دیگر می‌گوید وی در هشت سالگی به پادشاهی رسید. (۳۷) [به راستی کدامیک را باید پذیرفت و برای آن خاستگاهی وحیانی قائل بود؟] فراوانی تناقض‌های این چنینی در عهد قدیم، ما را به سوی این نکته رهنمون می‌کند که این کتاب، نتیجه خیال‌پردازی بشر و دست‌نوشته انسان است و نمی‌توان برای آن منشأ الهی و وحیانی در نظر گرفت.

#### عهد جدید

#### عهد جدید

«عهد جدید»، (۳۸) جایگاه ویژه‌ای نزد مسیحیان دارد که اساس و بنیان همه عقاید مسیحی است و تکمیل‌کننده و تصدیق‌کننده عهد قدیم به شمار می‌آید. از این رو، بیشتر در باره عهد جدید به بحث می‌پردازم. بسیاری از دانشمندان کتاب مقدّس بر این باورند که عهد جدید به «زبان یونانی» که «زبان بالکانی» نامیده می‌شود، نوشته شده است. و آن زبان عامیانه است که با بعضی اصطلاحات عبرانی آمیخته می‌باشد و مهم‌ترین نسخه‌های کامل عهد جدید، نسخه سینیایی و اتیکانی است که در قرن چهارم نوشته شده و همچنین نسخه اسکندریه که در قرن پنجم نوشته شد است. (۳۹) عهد جدید از ۲۷ کتاب به قرار ذیل تشکیل یافته است: انجیل‌های چهارگانه، اعمال رسولان، رساله‌های پولس، پطرس، یعقوب، یهوذا، یوحنا و مکاشفه یوحنا. اکنون به شرح کوتاهی درباره هر یک از کتاب‌های عهد جدید خواهیم پرداخت:

#### انجیل‌های چهارگانه

#### ۱. انجیل متی (۴۰)

نخستین انجیل را متی (لاوی بن حلفی) یکی از دوازده حواری حضرت عیسی علیه السلام نگاشت. او مأمور مالیات حکومت روم بود. درباره زبان و زمان تألیف انجیل متی اختلاف است. برخی بر این باورند که ابتدا به زبان عبری و یا آرامی (زبان فلسطین آن روز) نوشته و سپس به یونانی ترجمه شد؛ امّا گروهی دیگر بر تألیف آن از همان ابتدا به زبان یونانی تأکید دارند. درباره زمان

تألیف آن هم گزارش‌های گوناگونی دیده می‌شود که احتمالاً بین سال‌های ۳۷ تا ۶۳ میلادی نگاشته شده است. (۴۱) انجیل متی، مرقس و لوقا را که شباهت‌های زیادی به هم دارند، انجیل همگون یا هم‌نوا می‌خوانند. در انجیل متی، رویدادها و مثل‌هایی نقل شده که در انجیل دیگر نیامده است. همچنین این تنها انجیلی است که در آن به کلیسا با به کار بردن واژه آن اشاره شده است.

## ۲. انجیل مرقس (۴۲)

نویسنده این انجیل «مرقس» از شاگردان پطرس بوده و از شاگردان خود عیسی علیه السلام نبوده است. در اواخر قرن اول میلادی، مشهور بود که انجیل مرقس برای رومیان و در روم نوشته شده است. «بابیوس» با استناد به آنچه یوحنا گفته، نوشته است: «مرقس، مترجم و مفسر آرای پطرس بود و هرچه پطرس درباره رفتار و گفتار مسیح علیه السلام می‌گفت، می‌نوشت؛ زیرا او عیسی علیه السلام را درک نکرده بود.» (۴۳) این انجیل بین سال‌های ۶۴ تا ۷۰ میلادی نوشته شده است. پدر «ایرینیوس» یکی از نخستین پدران کلیسا، درباره انجیل مرقس می‌گوید: «پطرس و پولس، انجیل را در روم تبلیغ کردند و به آن دعوت نمودند و پس از رحلت آن دو، مرقس نوشته‌ای را که محتوای دعوت پطرس را در بر داشت، به ما داد. بنابراین، [اگر زمان شهادت پطرس را سال ۶۶ یا ۶۸ بدانیم] احتمال دارد که مرقس، انجیل خود را بین سال‌های ۶۵ تا ۶۸ میلادی نوشته باشد.» (۴۴) برخی گمان برده‌اند که مرقس، همان جوانی است که پس از دستگیری عیسی علیه السلام در باغ زیتون به دنبال آن‌ها راه افتاده بود و چنین دلیل می‌آورند: اتفاقی را که برای آن جوان افتاده، تنها مرقس روایت کرده و همین امر نشان می‌دهد که مرقس در این رویداد، به خود اشاره دارد، آنجا که می‌گوید: «یک جوان با پوششی که بر بدن برهنه خود پیچیده بود به دنبال او (عیسی علیه السلام) روانه شد. چون او را گرفتند، پوشش را انداخت و برهنه از دست ایشان گریخت.» (۴۵) مرقس از خویشان و شاگردان برنابا، برنابا از چهره‌های سرشناس کلیسای اورشلیم و از بزرگ‌ترین مبشران مسیحی بود. مادر مرقس، مریم، همان زنی است که همواره حواریون در خانه او در اورشلیم جمع می‌شدند. احتمال دارد که مرقس از راه خدمت کردن به پطرس که به خانه مادرش رفت و آمد می‌کرد، به مسیحیت گرویده باشد. همچنین وی در اورشلیم و سپس تا انطاکیه همراه پولس و برنابا بوده و آن‌گاه به دلیل نا مشخصی از آن‌ها جدا شده است. انجیل مرقس، کوتاه‌ترین انجیل به شمار می‌رود.

## ۳. انجیل لوقا (۴۶)

بنا بر اعتقاد رایج در سده دوم میلادی، نویسنده این انجیل، لوقا، دوست و همراه پولس رسول بوده است. و احتمال دارد کتاب «اعمال رسولان» را نیز او نوشته باشد. به همین جهت، آنچه در باره او معروف است، از «اعمال رسولان» گرفته شده که در آن آمده، وی در برخی از سفرهایش، پولس را همراهی کرده است. لوقا از پدر و مادری یونانی در انطاکیه - شهری در ترکیه کنونی - به دنیا آمد. در آغاز به خواندن طب پرداخت؛ اما گروهی گمان برده‌اند که او نقاش بوده است. وی پولس را شاگردی کرد و تا زمان شهادت پولس با او همراه بود. از این بخش زندگی او تا پایان عمرش هیچ اطلاعی در دست نیست، جز این که کلیسا همواره از او به عنوان یک شهید یاد کرده و بزرگش می‌دارد. انجیل لوقا به زبان یونانی نگاشته شد. لوقا، «اعمال رسولان» را مدت کوتاهی پس از این انجیل نوشت. زمان نوشته شدن «اعمال رسولان» سال ۶۲ یا ۶۳ م بوده و به خاطر همین علمای کتاب مقدس، احتمال داده‌اند که انجیل لوقا تقریباً سال ۶۰ م به نگارش درآمده است؛ چنان که در انجیل لوقا، از رویدادهایی سخن به میان آمده که در انجیل دیگر نیامده است و از مقدمه این انجیل روشن می‌شود که لوقا، هم زمان با رویدادهایی که نقل می‌کند، نبوده و نوشته‌های



او اقتباسی از گفته‌های کسانی بوده است که روزگار مسیح علیه السلام را درک کرده‌اند. از دیگر ویژگی‌های انجیل لوقا، نقل رویدادهای پیش و پس از ولادت مسیح علیه السلام است. از مواردی که او ذکر کرده به دست می‌آید که آن‌ها را از نوشته‌ای که منقول از حضرت مریم علیه السلام بوده، روایت می‌کند؛ زیرا بسیاری از آنچه که آورده، چنان نیست که در دسترس همگان باشد.

#### ۴. انجیل یوحنا (۴۷)

این انجیل تفاوت‌های بسیاری با سه انجیل دیگر دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت حدود ۹۰٪ محتوای آن در اناجیل دیگر وجود ندارد. انجیل یوحنا، همچنین بیش از انجیل‌های سه‌گانه دیگر در بین علمای کتاب مقدس محل تردید و بحث قرار گرفته است؛ چنان که برخی بر این باورند که نویسنده آن، یوحنا پسر زبدی، یکی از حواریون و شاگردان نزدیک عیسی مسیح علیه السلام است و مورخان وی را یوحنا رسول، شاگرد یوحنا تعمید دهنده (یحیی علیه السلام) می‌دانند که عیسی او و برادرش یعقوب را به نزد خود خواند و از آن پس این دو و پطرس از نزدیک‌ترین شاگردان مسیح شدند. گروهی نیز، یوحنا شیخ را نویسنده این انجیل می‌دانند و معتقدند که او همان یوحنا حواری است. کلیسا معتقد است هدف از نوشتن انجیل یوحنا، پا بر جا نمودن کلیسای سده اول در اعتقاد به الوهیت و جسمیت یافتن مسیح علیه السلام و همچنین دور کردن گمراهی‌هایی بوده که در آن زمان به کلیسا سرایت کرده بود. (۴۸) با این که یوحنا پس از گرفتاری عیسی علیه السلام، به همراه دیگر شاگردان از آنجا گریخت، اما مسیح علیه السلام او را مورد عنایت قرار داد و فرزند مادر خود خواند. (۴۹) برخی از دانشمندان «عهد جدید» در انتساب این انجیل به یوحنا تردید کرده‌اند؛ چنان که «برطشیدر» می‌گوید: «تمام این انجیل و نامه‌های یوحنا از نوشته‌های او نیست و توسط گروهی دیگر در آغاز قرن دوم نوشته شده و به یوحنا نسبت داده شده تا مورد اعتماد مردم قرار گیرد.» گروهی دیگر آن را اثر یکی از دانش‌آموختگان اسکندریه می‌دانند. درباره زمان نوشتن آن [نیز تردید وجود دارد و] احتمال داده‌اند که بین سال‌های ۹۶ تا ۱۰۰ م بوده است. اگر زمان شهادت یوحنا آشکار بود، امکان داشت که در مورد درستی و یا نادرستی نسبت این انجیل به او داوری کرد؛ اما در مورد زمان شهادت او نیز اختلاف است که برخی سال شهادت وی را سال ۱۰۰ م و گروه دیگر سال ۷۰ م می‌دانند. و چنان که اشاره شد، محتوای انجیل یوحنا با اناجیل دیگر تفاوت بسیار دارد. در این انجیل عیسی علیه السلام پسر خدا و به عنوان کسی که از ازل بوده، معرفی می‌شود و مسیحیان در اثبات الوهیت عیسی علیه السلام، بر این انجیل بسیار تکیه می‌کنند. همچنین در این انجیل معجزاتی به مسیح علیه السلام نسبت داده شده که در اناجیل دیگر نیست.

#### کتاب اعمال رسولان

«اعمال رسولان» نام کتاب پنجم از مجموعه «عهد جدید» است. زمان نام‌گذاری آن به قرن دوم میلادی باز می‌گردد. این کتاب علی‌رغم نام آن، بیانگر تمامی فعالیت‌های رسولان نیست؛ بلکه تنها چگونگی تأسیس کلیسا و گسترش مسیحیت را در میان یهود، آشکار می‌سازد. نمایان‌ترین فردی که در قسمت اول کتاب، سخن از او به میان آمده و رئیس کلیسا نیز بوده، پطرس است؛ اما چهره نمایان دیگر که در قسمت دوم کتاب درباره او گفت و گو شده، پولس می‌باشد. البته در مناسبت‌های گوناگون، یادیه از رسولان دیگر و کارهای آنان هم شده است. کتاب با نام «تئوفیلوس» (۵۰) آغاز می‌شود و او همان کسی است که انجیل لوقا به او هدیه شده است. برخی بر آن اند که نویسنده «اعمال رسولان» نیز لوقای طیب است. این کتاب، بین سال‌های ۶۴ تا ۷۰ م به زبان یونانی (زبان انجیل لوقا) نوشته شده است.

## نامه‌ها

## نامه‌ها

نامه‌ها دارای دو بخش اصلی هستند: نامه‌های پولس و نامه‌های عام.

## نامه‌های پولس

قبل از هر چیز ضروری دیدیم که به بیان مختصری از زندگینامه او بپردازیم: آنچه از پولس می‌دانیم در کتاب «اعمال رسولان» و نامه‌های خود او پراکنده است. پولس در «طرسوس»، شهری در جنوب ترکیه، در سال دهم میلادی به دنیا آمد. پدرش فردی یهودی و از دودمان بنیامین بود. مانند دیگر بچه‌های یهود، خیمه دوزی را فرا گرفت و تحصیل خود را در طرسوس آغاز کرد. طرسوس در آن زمان مرکزی علمی برای فلسفه رواقی بود. تأثیرات فلسفه رواقی به گونه‌ای آشکار در سخنان پسین پولس و دریافت‌های او از مسیحیت دیده می‌شود. پولس در سن ۲۰ یا ۲۲ سالگی و درست در زمانی که مسیح‌علیه السلام، رسالت خود را آغاز کرد، به «اورشلیم» مسافرت نمود. (۵۱) نام اصلی او «شاوول» به معنای «مطلوب» بوده که واژه‌ای عبری است و با همین نام تا فصل سیزدهم کتاب «اعمال رسولان» خوانده شده؛ اما بعد به نام «پولس» که واژه‌ای یونانی به معنای «کوچک» است، تغییر نام داده و در بقیه «اعمال رسولان» و همه «نامه‌ها» با نام خوانده شده است. در اورشلیم، معارف دینی را نزد یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان یهود، «عمالائیل»، آموخت. او علاوه بر فرهنگ یهودی، فرهنگی یونانی رومی داشت. زبان‌های آرامی، عبری و یونانی می‌دانست. فردی سخت‌کوش و پرحرارت، ماهر و به شدت اثرپذیر بود. با مخالفان خود کنار نمی‌آمد و بیشتر به دنبال هیجان بود تا آن‌که خداوند درستی و تندی خلق او را به وفق و مدارا تبدیل کرد. نکته مهم در زندگی پولس آن است که وی جایگاهی ویژه در میان دانشمندان یهود داشت. با ظهور دعوت مسیحی، جنگی نامنظم و پراکنده بر ضد مسیحیان به راه انداخت و بسیار به آنان ستم روا داشت. وی در زمره مخالفان استیفان (اولین شهید مسیحیت) و از دست‌اندرکاران شکنجه او بود. در یهودیت، تعصب بسیاری داشت؛ چه در اورشلیم و چه بیرون از آن، همواره مسیحیان را تعقیب می‌نمود و از بین می‌برد. پولس از کاهن اعظم اورشلیم، فرمانی برای آزار و دستگیری مسیحیان دمشق می‌گیرد و به سوی آن شهر حرکت می‌کند. در راه دمشق، بنا بر آنچه در کتاب «اعمال رسولان» آمده، مسیح‌علیه السلام بر او آشکار شد و فرمود: «شاوول! شاوول! چرا این قدر مرا رنج می‌دهی؟» پولس با حالتی منقلب وارد دمشق شد. پس از سه روز، فردی مسیحی به نام حنایا به نزد او آمد و غسل تعمیدش داد. این چنین بود که پولس از دشمنی سرسخت به یاری سخت‌کوش برای مسیحیت تحول یافت. پس از آن، مسیح‌علیه السلام او را برای تبلیغ مسیحیت نزد دوگانه پرستان می‌فرستاد. (۵۲) او دعوت تبشیری خود را به همه آسیا و اروپا گسترش داد و به کشورهای گوناگونی، مانند: فلسطین، سوریه، لبنان، ترکیه، یونان، قبرس، روم و اسپانیا سفر کرد و سرانجام در سال ۶۷ م در روم به شهادت رسید. و می‌توان گفت که پولس، پس از عیسی‌علیه السلام شخصیت اول مسیحیت به شمار می‌آید؛ زیرا شهرت و آوازه او حتی از رسولان دوازده‌گانه نیز فراتر رفته و بیشتر آموزه‌های مسیحیت به او باز می‌گردد. بیشتر نامه‌های پولس، حاصل املای او و نگارش دیگران است و فراوان پیش می‌آید که به سبب یادآوری کلمه و یا موضوعی از سخن اصلی خارج شده و به کلام دیگری پردازد. و اما نامه‌های او عبارتند از: ۱. نامه پولس به رومیان: آن را به مسیحیان ساکن روم نوشته و ممکن است زمان نوشتن آن زمستان سال ۵۸ م باشد. ۲. نامه اول به قرنتیان: به احتمال زیاد بین سال‌های ۵۷ تا ۵۸ م در افسس و مقدونیه نوشته شده است. ۳. نامه دوم به قرنتیان:

زمان کوتاهی، پس از نامه اول به نگارش درآمده است. ۴. نامه به غلاطیان: بین سال‌های ۵۴ تا ۵۷ م در افسس نوشته شده است. ۵. نامه به افسسیان: نامه پولس به کلیسای شرافسس می‌باشد و بین سال‌های ۶۱ تا ۶۳ م در روم نگارش یافته است. ۶. نامه به فیلیپیان: سال ۶۳ م یا زمان کوتاهی پس از نامه قبل به نگارش درآمده است. ۷. نامه به کولسیان: احتمال می‌رود که در سال ۶۳ م نوشته شده باشد. ۸. نامه اول به تسالونیکیان: احتمال دارد که بین سال‌های ۵۲ تا ۵۳ م در قرنتس نوشته شده باشد. ۹. نامه دوم به تسالونیکیان: زمان کوتاهی، پس از نامه اول به نگارش درآمده است. ۱۰. نامه اول به تیموتائوس: بین سال‌های ۶۴ تا ۶۶ م در مقدونیه نوشته شده است. ۱۱. نامه دوم به تیموتائوس: سال ۶۷ م در روم نوشته شده است. ۱۲. نامه به تیطوس (۵۳): تیطوس دوست پولس بوده و این نامه به او بین سال‌های ۶۴ تا ۶۷ م نوشته شده است. ۱۳. نامه به فلیمون: بین سال‌های ۶۳ تا ۶۴ م نگارش یافته است. با توجه به این گزارش کوتاه و زمان نگارش نامه‌های پولس معلوم می‌شود که تقریباً همه آن‌ها پیش از اناجیل چهارگانه و به زبان یونانی، زبان رایج آن روزگار، نوشته شده‌اند. نامه‌های پولس از مهم‌ترین منابع مسیحیت به شمار می‌آید و همواره پدران کلیسا و دانشمندان گذشته و امروز از آن نقل کرده و یا بر آن تعلیقه نگاشته‌اند. افزون بر این نامه‌ها، پولس دارای نامه‌های دیگری هم بوده که به دست ما نرسیده است.

## نامه‌های عام

### نامه‌های عام

در نامه‌هایی که گذشت خطاب نامه یک شخص به مسیحیان شهر خاصی مثل شهر افسس می‌باشند اما خطاب بیشتر نامه‌های ذیل عموم مسیحیان است.

### ۱. نامه عبرانیان

داوری درباره تألیف این نامه با دشواری روبه‌رو است؛ زیرا دانشمندان کتاب مقدس درباره نویسنده آن اتفاق نظر ندارند. نزاع درباره نام نویسنده این کتاب از زمان پدران کلیسای نخستین تا امروز ادامه دارد؛ چنان که کلیسای شرق آن را نوشته پولس می‌داند، در حالی که نامه عبرانیان از جهت محتوا و روش با دیگر کتاب‌های پولس تفاوت دارد. و در زمان ما اجماع بر آن است که این نامه از نوشته‌های پولس نیست. «کلمنس اسکندرانی» (۵۴) اعتقاد دارد که لوقا این کتاب را از نسخه اصلی آن که توسط پولس و به زبان عبری نوشته شده بود، ترجمه کرده است؛ اما کلیسای غرب شک دارد که این کتاب نوشته پولس باشد. «ترتولیان» (۵۵) آن را نوشته قدیس «برنابا» می‌داند. «اوريجينوس» مصری، «اپلس» (۵۶) را که نام او در «اعمال رسولان» آمده، نویسنده نامه عبرانیان می‌شناسد. گرچه هنوز هم نمی‌دانیم که چه کسی نامه عبرانیان را نگاشته، اما کلیسا آن را به عنوان کتابی الهامی پذیرفته و در کنار دیگر کتاب‌ها به عنوان متنی مقدس قرار داده است. زمان تألیف نامه نیز مجهول است و ممکن است در ایتالیا نوشته شده باشد؛ زیرا در همین کتاب می‌خوانیم...: «مسیحیان ایتالیا که در اینجا نزد من می‌باشند، به شما سلام می‌رسانند.» (۵۷)

### ۲. نامه یعقوب

این کتاب، منسوب به «یعقوب» قدیس است. وی نقش بزرگی در کلیسای اورشلیم داشت. او پس از رفتن پطرس به انطاکیه، اسقف اول اورشلیم شد. ممکن است نامه یعقوب بین سال‌های ۵۰ تا ۶۰ م نوشته شده باشد. این کتاب در بردارنده حکمت‌ها و پندها و آموزش‌های رفتاری مسیحیت است و از این جهت، شبیه روش پیامبران در عهد قدیم بوده، شباهت چندانی با نامه‌های دیگر عهد

جدید ندارد. در این نامه به دردهای مسیح‌علیه السلام و زنده شدن دوباره او اشاره‌ای نشده است. آغاز و انجام نامه نیز مانند دیگر نامه‌ها نمی‌باشد. «مارتین لوتر» بر آن باور است که آنچه در این نامه آمده با آموزه‌های پولس در باب ایمان و دوستی مسیح‌علیه السلام دوگانگی دارد؛ (۵۸) از آن جهت که یعقوب بر ایمان و عمل نیک هر دو تأکید می‌ورزد: «برادران عزیز! چه فایده‌ای دارد که بگویید: «من ایمان دارم و مسیحی هستم»، اما این ایمان را از طریق کمک و خدمت به دیگران نشان ندهید. آیا این نوع ایمان می‌تواند باعث رستگاری شود؟» (۵۹)

### ۳. نامه‌های پطرس

در عهد جدید به دو نامه بر می‌خوریم که نویسنده هر دو، پطرس رسول می‌باشد. مقدمه هر دو نامه گویای این امر است. نام او «سمعان» و نام پدرش «یونا» بود. پس از پیروی از عیسی‌علیه السلام، خود مسیح‌علیه السلام نام «پطرس» به معنای «سنگ» را بر او نهاد و وی را به عنوان رئیس کلیسا برگزید. شغل او ماهی‌گیری بود و در «کفرناحوم» سکونت داشت. به احتمال زیاد یکی از شاگردان یحیی تعمید دهنده علیه السلام بود که برادرش «اندریاس» (۶۰) او را نزد مسیح‌علیه السلام آورد. شخصیت غیور، مقتدر و امیدوار او از همان آغاز، وی را در میان دوازده شاگرد دیگر ممتاز نمود تا جایی که هر گاه نامی از رسولان به میان آید، نام وی آغازگر آن سلسله خواهد بود. پطرس، به سفارش مسیح‌علیه السلام پس از عروجش به آسمان، دست اندر کار انتخاب فردی به جای یهودای خیانتکار شد تا جای او را بگیرد و همگی شاهد زنده شدن دوباره عیسی‌علیه السلام باشند. (۶۱) ولیکن از روی تواضع مدت کوتاهی پس از این واقعه، پطرس به همراه همسر خود اورشلیم را ترک کرده، به انگیزه تبلیغ، پی در پی به مسافرت پرداخت. [از جزئیات سفرهای او گزارش مستندی در دست نیست و] متأسفانه در کتاب مقدس شرحی از دردها و گفته‌های او به دست نمی‌آید؛ تنها در کتاب اعمال رسولان و دو نامه منسوب به او اندکی با پطرس رسول آشنا می‌شویم. [گویی تقدیر همه چیز را در مورد او ناشناخته می‌طلبد است]. سرانجام وی نیز به درستی روشن نیست و گفته شده که او زندانی گشته و به صلیب کشیده شده است؛ اما در چه زمان و در کجا، پرسشی بی‌پاسخ است. به احتمال زیاد، وی به روم رفته و در آنجا بین سال‌های ۶۴ تا ۶۷ م شربت شهادت نوشیده است. و اما دو نامه او عبارت‌اند از: نامه اول: به احتمال فراوان در روم و بین سال‌های ۶۳ تا ۶۷ م نگاشته شده و در بردارنده برخی آموزه‌های اخلاقی و فرامین رفتاری در راستای تثبیت هرچه بیشتر ایمان مسیحی می‌باشد. نامه دوم: در آغاز این نامه نویسنده چنین خود را باز می‌شناساند: «از طرف من، شمعون پطرس، خدمتگزار و رسول عیسی مسیح‌علیه السلام». (۶۲) اما دانشمندان در مورد انتساب این نامه به پطرس و همین‌طور زمان نگاشتن آن اتفاق نظر ندارند. آنان اختلاف در روش نوشتن این دو نامه را دلیلی بر تعدد نویسندگان آن می‌دانند. این انتقاد از زمان «جیرم» (۶۳) آغاز گشته است. کلیسای اول هم، پطرس را به عنوان نویسنده نامه دوم نپذیرفته و از همین رو، جزء کتاب‌های عهد جدید در کلیسای سریانی تا قرن ششم میلادی نبوده است. نامه دوم پطرس، دارای محتوای ارشادی و شامل برخی پندها و نصایح است.

### نامه‌های یوحنا

سه نامه در عهد جدید، به یوحنا رسول منسوب است. این سه نامه و دو نامه پطرس و نامه‌های یعقوب و یهودا را «نامه‌های عام» یا «جامع» می‌نامند؛ زیرا خطاب به فرد خاصی نوشته نشده‌اند و مخاطب آن‌ها تمامی افراد مسیحی و کلیسای مسیحیت می‌باشد. گرچه نامه دوم و سوم یوحنا متوجه فرد خاصی است، اما از آن رو که مرتبط با نامه اول هستند، جزء نامه‌های عام برشمرده شده‌اند. شایسته یادآوری است که نویسنده تنها در نامه دوم و سوم، نام خود را به میان آورده و بیشتر خود را به عنوان «شیخ» (پیر) خوانده است. همین امر سبب گشته تا برخی بگویند نویسنده این نامه‌ها، یوحنا شیخ است که در اواخر قرن اول در شهر «افسس» زندگی

می‌کرده است. پیش از این گفتیم - برخی معتقدند - که یوحنا‌ی شیخ همان یوحنا‌ی رسول است؛ همچنان که برخی بر این باورند و به همین دلیل نامه‌های سه‌گانه به او منسوب است. نامه‌های یوحنا عبارت است از: نامه اول؛ این نامه بلندترین نامه یوحنا می‌باشد و در آن، از درود و دعایی که نامه‌های دیگر با آن‌ها آغاز می‌شود و به انجام می‌رسد، خبری نیست. از این رو، شباهت به انجیل یوحنا پیدا می‌کند؛ گرچه میان این دو تفاوت‌های اساسی هم وجود دارد. به همین جهت، نسبت دادن نامه به یوحنا‌ی رسول با تردید همراه گشته است. و اعتقاد بر آن است که بین سال‌های ۹۰ تا ۱۰۰ م نوشته شده است. نامه اول یوحنا، بیش از آن که شباهتی با نامه داشته باشد، خود را به صورت یک مقاله یا موعظه آشکار می‌سازد. محتوای نامه روشن می‌کند که غرض از نگارش آن باطل نمودن برخی آرای نادرستی بوده که از درون کلیسا آغاز گشته و به تدریج رواج یافته است. نامه دوم: نامه‌ای است که از سوی یوحنا برای «بانوی گرامی» و فرزندانش فرستاده شده است. در این که مراد از «بانوی گرامی» کیست، توافقی وجود ندارد؛ گروهی بر این باورند که منظور یوحنا در اینجا یکی از کلیسا‌های مسیحیت و پیروان آن بوده است و برخی دیگر معتقدند که «بانوی گرامی» زنی به نام «کوریه»، و از زنان پرهیزگار مسیحی، بوده است. (۶۴) نامه دوم یوحنا بسیار کوتاه و دارای کمتر از سیصد کلمه در زبان اصلی خود (یونانی) می‌باشد. این نامه و نامه سوم بین سال‌های ۹۶ تا ۱۱۰ م نگاشته شده‌اند. نامه سوم: یوحنا، این نامه را به غائیس (۶۵) نوشته، او همان کسی است که در نامه اول پولس (خطاب به رومیان) از او یاد شده است. ظاهراً او فرد برجسته‌ای در کلیسای «قرنتس» بوده است؛ گرچه احتمال دارد که مخاطب این نامه فردی غیر از او باشد. یوحنا در نامه سوم، تقوا و غریب‌نوازی او را ستوده و از غایت دوستی خود با وی سخن گفته است.

### نامه یهودا

نویسنده در آغاز نامه، خود را «یهودا» برادر یعقوب خوانده که غیر از یهودای اسخریوطی خائن می‌باشد. یعقوب دارای مقام بلندی در کلیسای اورشلیم بوده است. از او اطلاعات زیادی نداریم. نگارنده، خود را رسول نمی‌خواند و می‌گوید که نامه را پس از شهادت برادرش یعقوب، در دهه هفتم سده اول میلادی نوشته است. یهودا در این نامه، مسیحیان را از روحانیان کاذب بر حذر می‌دارد و آنان را تشویق به پیروی از حق و حقیقت می‌کند.

### مکاشفه یوحنا

آخرین کتاب عهد جدید، «مکاشفه یوحنا» است. این کتاب سرانجام پس از نزاع‌ها و بحث‌های بسیار در کلیسای شرق و غرب پذیرفته شد که به الهام روح‌القدس نوشته شده و جزئی از عهد جدید می‌باشد. این اثر در واقع تقریر مکاشفه‌ای است که یوحنا در جزیره پطمس یکی از جزایر دریای یونان حوالی سال ۹۵ م رویت نمود. مکاشفه یوحنا، پس از مقدمه و درود آغازین، هفت بخش را در بر گرفته و با خاتمه‌ای به انجام می‌رسد. هر یک از بخش‌های هفت‌گانه، مکاشفه‌ای مستقل یا سلسله‌ای از مکاشفات را که سرشار از راز و رمز است، در بر دارد. مجموعه این مکاشفه‌ها به کلیسا‌های هفت‌گانه آسیایی نوشته شده است. (۶۶) آنچه بیان شد، گزارشی کوتاه درباره کتاب‌های «عهد جدید» بود و از خلال گزارش می‌توان دریافت که عهد جدید نه به یکباره، بلکه به تدریج و در زمانی حدود نیم قرن (بین سال‌های ۵۵ - ۱۱۰ م) تدوین یافته است. گفتنی است که مسیحیان بر این باورند که عیسی علیه السلام خود چیزی ننوشت و هیچ یک از شاگردان خود را نیز به تدوین گفتار و رفتار خود امر نکرد؛ اما از آنان خواست تا گواه باشند و به آنچه دیده‌اند و شنیده‌اند، بشارت دهند. بنابراین، نقطه آغاز حرکت رسولان، همان گواه بودن و بشارت دادن به عیسی مسیح علیه السلام می‌باشد. از همین جا یادآوری مشترک از رویدادهای زمان مسیح علیه السلام [و گفتار و رفتار و شرح دردها و رنج‌های او] شکل گرفته و بنای سنت تقلید شفاهی پایه‌ریزی شده است. تقلید شفاهی به عنوان چشمه‌ای است که رسولان و

شاگردان آنها از آن سیراب گشته و کتاب‌های عهد جدید را تدوین کرده‌اند، افزون بر این، گفته‌های رسولان نیز به خواست و اراده آنها نوشته نشده، و نویسندگان بیشتر در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفته‌اند؛ چنان که «اوزابیوس» (۶۷) می‌گوید که شنوندگان سخنان پطرس، مرقس را به تدوین گفته‌های رسول وا داشتند. این در حالی بود که پطرس، خود نه به این امر رغبتی نشان داد و نه از آن نهی کرد. (۶۸) امّا این که چرا شاگردان مسیح‌علیه السلام شروع به نوشتن اناجیل کردند، با وجود آن که عیسی علیه السلام از آنان چنین چیزی را درخواست نکرده بود؟ در پاسخ می‌توان به دلایلی از این جمله اشاره نمود: رغبت و شوق مسیحیان به آگاهی هرچه بیشتر از زندگی و تعالیم مسیح‌علیه السلام و به کارگیری آنها در زندگی خود و همچنین پیر و فرتوت شدن رسولان نخستین و لمس نمودن فشارها و رنج‌های فراوان اجتماعی و مذهبی. افزون بر این، پیدایش آرای نادرست در میان مسیحیت که متأثر از آموزه‌های یهود و دوگانه پرستان بود و به سرعت انتشار می‌یافت و شک و نگرانی را برای مؤمنان به ارمغان می‌آورد، نیز از عواملی بود که جامعه مسیحیت را به تدوین آموزه‌های مسیح‌علیه السلام وادار می‌نمود تا به فراموشی سپرده نشود. (۶۹) نکته مهم دیگر، اعتقاد کلیسا بر وحیانی و الهامی بودن اناجیل است. در مقدمه برخی از نسخه‌های عهد جدید آمده است: «کتاب‌های عهد جدید به الهام روح القدس و در زمانی کمتر از صد سال نوشته شده است. خداوند در این نوشته‌ها در طول زمان، با وجود همه فشارها و خطرها، انجیل را حفظ کرده است.» سزاوار است دانسته شود که کلیسای نخستین، عهد جدید را کتابی الهامی نمی‌دانست و اعتقاد به الهامی بودن آن، چند قرن پس از جمع‌آوری آنها، رایج شد. از قرن اول تا چهارم میلادی، هیچ کس از الهامی بودن این کتاب‌ها سخن نگفت؛ حتی کلیسا هم تنها «عهد قدیم» را کتابی مقدّس به شمار می‌آورد. امّا پیدایش کتاب‌های فراوان در قرن اول و دوم که از مرز صد کتاب می‌گذشت و همچنین بروز اعتقادات مختلف در کلیسا سبب شد تا شوراها گوناگونی، مانند: شورای نیقیه (۷۰)، هیون و قرطجنه (۷۱) تشکیل شوند و پس از صدور لوایحی رسمی، تنها ۲۷ کتاب را به عنوان عهد جدید و نوشته‌هایی مقدّس و الهامی معرفی نمایند. شورای نیقیه که در سال ۳۲۵ م تشکیل شد، برای اولین بار اقدام به باز شناساندن ۲۷ کتاب به عنوان عهد جدید نمود. سپس پاپ «جیلاسیوس» (۷۲) اول با صدور حکمی در سال ۴۹۵ م رسماً این ۲۷ کتاب را به عنوان کتاب‌های عهد جدید معرفی نمود. لایحه ای که از سوی او صادر شد، امروز نیز نشانگر کتاب‌های عهد جدید است. البته من معتقدم که با کنار گذاشتن دیگر کتاب‌های عهد جدید (غیر از ۲۷ کتاب رسمی) میراث بزرگی را از دست دادیم که می‌توانست به فهم و درک صحیح‌تر و دقیق‌تری از مسیحیت رهنمون مان کند. امّا مسیحیان بر این باورند که ۲۷ کتاب رسمیت یافته عهد جدید، بهتر می‌تواند آنها را به آموزه‌های کلیسای نخستین متصل کند. به همین خاطر، از میان حدود صد کتاب، مجموعه کنونی عهد جدید را تشکیل داده‌اند؛ لیکن معنای این سخن آن نیست که کلیسای نخستین ما را به الهامی بودن این مجموعه فرا خوانده؛ بلکه خود محتوای این کتاب‌ها کلیسا را به گزینش ۲۷ کتاب از میان کتاب‌های فراوان دیگر و داشته است. (۷۳) مسیحیان میان الهام کتابی و الهام نبوی فرق می‌گذارند و می‌گویند: الهام کتابی به این معناست که خداوند [به وسیله روح القدس]، نویسندگان این کتاب‌ها را به جمع‌آوری و نوشتن حقایق وحیانی برای بشر واداشته و همواره آنها را یاری نموده، تا از خطا و لغزش دور بمانند. بنابراین، نویسندگان کتاب مقدّس، بیان‌کنندگان اراده خداوند بوده‌اند تا مردم نیز به آن آگاه گردند؛ امّا نسبت نویسندگان با حقایق الهامی مانند نسبت اسفنج به آب نبوده که تنها آب را انتقال دهد و دیگر هیچ کاری نکند. مفهوم وحی در اسلام و مسیحیت، متمایز از یکدیگر است. مسلمانان، پیامبر را صرفاً نقل‌کننده کلام خداوند می‌دانند که حق هیچ‌گونه تصرفی در آن ندارد؛ امّا وحی کتابی در مسیحیت، فعلی دوگانه است که عمل خدا و انسان، هر دو، آن را محقق می‌کند. پس نویسندگان در الهام کتابی، شخصیت، نبوغ و روش خود را در کتابت حفظ می‌کنند؛ امّا در الهام نبوی، پیامبر از مرز یک انسان فرمانبردار که تنها به نام خداوند سخن می‌گوید، فراتر نمی‌رود. بنابراین، مسیحیت بین الهام نبوی و الهام کتابی فرق می‌گذارد. از این رو، تفاوت در نگارش کتاب‌های گوناگون کتاب مقدّس، به جهت تفاوت در شیوه نوشتاری آنهاست. و بدین ترتیب، نویسندگان

الهامی کتاب مقدس، نسبت به آنچه می‌نگارد از عصمت برخوردار می‌باشد؛ زیرا خداوند نه دچار لغزش می‌گردد و نه کسی را فریب می‌دهد. و عصمت به اعتقاد مسیحیان دایره‌ای تا مرزهای حقایق دینی و الهی دارد؛ اما در حقایق دنیایی که از دایره آموزه‌های الهی خارج اند، ممکن است نویسندگان الهامی در آن‌ها دچار لغزش شوند. (۷۴)

### کتاب‌های غیر رسمی «عهد جدید»

### کتاب‌های غیر رسمی «عهد جدید»

اکنون می‌پردازیم به آن دسته از کتاب‌هایی که در مجموعه رسمی عهد جدید اثری از آن‌ها به چشم نمی‌خورد و مسیحیان آن‌ها را «کتاب‌های جعلی» می‌خوانند. تاریخ نگاران، تعداد آن‌ها را در خلال سده اول و دوم تا مرز صد کتاب برشمرده‌اند. مقدمه انجیل لوقا به روشنی این موضوع را بیان می‌کند: «بسیاری کوشیده‌اند شرح زندگی عیسی مسیح علیه السلام را به نگارش در آورند.» (۷۵) امروزه بخش بزرگی از این کتاب‌ها در دسترس نمی‌باشد. در اینجا شایسته است به برخی از این آثار اشاره‌ای کوتاه نماییم:

#### ۱. انجیل یعقوب

زمان نگارش آن به قرن دوم میلادی باز می‌گردد. در این انجیل سخن از سیره مریم عذرا علیها السلام به میان می‌آید. دامنه این سخن از زمان ولادت مریم علیها السلام تا ولادت مسیح علیه السلام و اقامت در هیکل اورشلیم را در بر می‌گیرد. داستان مریم علیها السلام در انجیل یعقوب، همخوانی بسیاری با داستان او در قرآن کریم دارد؛ فرستاده شدن مریم علیها السلام به هیکل برای خدمت [جهت نذر پدر و مادرش]، طعام آوردن فرشته برای مریم علیها السلام و کفالت او توسط یوسف، از مواردی به شمار می‌آیند که پیوندهایی میان انجیل یعقوب و قرآن کریم را ایجاد می‌کنند.

#### ۲. انجیل متی

غیر از انجیل مشهوری است که عهد جدید با آن آغاز می‌شود. داستان مریم عذرا علیها السلام و ولادت او و آورده شدن غذا برای او از سوی فرشته در آن ذکر شده است. همچنین این انجیل، ولادت مسیح علیه السلام و گریختن او به مصر و برخی از معجزات وی را یادآوری می‌کند.

#### ۳. انجیل کودکی (به زبان عربی)

زمان آن به قرن پنجم باز می‌گردد. انجیل کودکی، معجزاتی را که در زمان به دنیا آمدن مسیح علیه السلام و همچنین در جریان فرار او به مصر رخ داده، بازگو می‌کند. در این انجیل از معجزه‌ای یاد شده که در آن پرنده‌ای از گل با دم مسیحایی به پرنده‌ای زنده بدل شده است.

#### ۴. انجیل برنابا: (۷۶)

این انجیل از آغاز تا امروز به یک اندازه مسلمانان و مسیحیان را به نزاع واداشته و مطالب زیادی در باره آن به رشته تحریر درآمده است. در جریان تحقیقات، دریافته‌ام که انجیل برنابا تا اندازه زیادی در داستان‌های خود با قرآن همراه است و حتی به شکل آشکار

نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به میان می‌آورد. این انجیل در اصل به زبان ایتالیایی بوده که توسط راهبی به نام «فرامارینو» در قرن شانزدهم در زمان پدر «سکست کنت پنجم» کشف شده است. راهب، پس از خواندن انجیل، از دین خود دست برمی‌دارد و به اسلام می‌گردد. از آن زمان تاکنون درباره این انجیل مناقشه‌های بسیاری میان مسلمانان و مسیحیان وجود داشته است. مسیحیان می‌پذیرند که برنابای رسول، انجیل یا نامه‌ای داشته است؛ اما معتقدند برنابا در کتاب خود به الوهیت و جسمیت یافتن مسیح علیه السلام اعتراف نموده و داستان به صلیب کشیده شدن مسیح علیه السلام، آشکار شدن او برای شاگردان و عروج او به آسمان را باز گفته است. بنابراین، او به آموزه‌های رسولان وفادار مانده، گرچه کلیسا کتاب او را جزء کتاب‌های الهامی ندانسته است. (۷۷) لازم است در این مجال برخی از نکات و پرسش‌هایی را که درباره عهد جدید قابل طرح می‌باشد، بررسی کنیم: الف) می‌دانیم که نسخه‌های اصلی عهد جدید و حتی نسخه‌های برگرفته از نسخه اصلی، در دسترس نبوده، مفقود می‌باشند. قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود به قرن چهارم میلادی باز می‌گردند. اگر بپذیریم که نویسندگان این کتاب‌ها به وسیله الهام الهی مورد تأیید بوده‌اند؛ آیا می‌توان پذیرفت که نسخه‌های برگرفته از آن‌ها هم این ویژگی را به همراه داشته و چیزی از آرا و ابداعات نویسندگان پسین را با خود منتقل نکرده‌اند؟ از سوی دیگر، به دلیل نبود نسخه‌های اصلی، امکان بررسی تحریف یا عدم تحریف آن‌ها وجود ندارد؛ همان‌گونه که نمی‌توان درباره تطابق و یا عدم تطابق نسخه‌های کنونی با نسخه اصل داوری نمود؛ به ویژه آن‌که از نویسندگان و آرای آن‌ها آگاهی چندانی هم نداریم. ب) کلیسا تا قرن چهارم، کتاب‌های عهد جدید را وحیانی نمی‌دانست تا این‌که در شورای نیکیه (۳۲۵ م) از میان حدود صد کتاب، ۲۷ عدد آن برگزیده شد و به عنوان کتابی مقدّس رسمیت یافت و بقیه کتاب‌ها، حتی آن‌هایی که نوشته رسولان بود و با تعالیم رایج هم مغایرت نداشت، مانند نامه یا انجیل برنابا، کنار گذاشته شد. اکنون با پرسشی مهم رو به رو هستیم: آیا این شورا به وسیله وحی دست به گزینش ۲۷ کتاب به عنوان کتابی آسمانی زد یا خیر؟ هر پاسخی به این پرسش با محذوری جدید مواجه خواهد بود؛ زیرا اگر پاسخ منفی باشد (که جواب صحیح همین است)، آن‌گاه کار گزینش کتاب‌ها، کاری انسانی بوده و خالی از اشتباه و لغزش نخواهد بود و اگر پاسخ مثبت باشد، چه چیزی می‌تواند عدم گزینش و معرفی چند کتاب به عنوان کتاب آسمانی و تأخیر آن تا قرن چهارم را توجیه کند، آیا کلیسای نخستین سزاوار آن نبود؟ نتیجه طبیعی این پرسش دست کم تردید در وحیانی بودن اناجیل موجود است. ج) برخی از کتاب‌های موجود، ترجمه‌ای از نسخه‌های اصلی می‌باشند؛ نسخه‌های اصل نیز امروزه در دسترس نیستند. می‌دانیم که مترجم هر قدر هم با هوش، کامل و مسلط به زبان باشد، باز در جریان ترجمه دقیق با مشکلاتی رو به رو خواهد شد؛ زیرا غالباً با کلماتی که در زبان مقصد دارای معادل نیستند، برخورد کرده، دست به ساختن کلمه‌های تازه می‌زند. این امر گرچه ضروری است، اما سبب می‌گردد تا معنای اصلی متن به خوبی به زبان مقصد وارد نشود. از همین رو، نمی‌توان به ترجمه‌ها به طور یقینی اطمینان نمود. گذری سریع در عهد جدید، ترجمه‌ای بودن بعضی از آن‌ها را آشکار می‌سازد که از نسخه‌های اصلی مفقود شده، ترجمه گردیده‌اند. د) به حکم عقل، کتاب آسمانی از آن رو که با خدای دانا و حکیم نسبت برقرار می‌کند، باید خالی از هر گونه تناقض و اختلاف باشد؛ زیرا ممکن نیست که در یک امر مشخص، وحی ای که از سوی خداوند به دو نفر می‌شود، با هم متفاوت باشد؛ مثلاً در داستان به صلیب کشیده شدن مسیح علیه السلام، برخی از کتاب‌ها می‌گویند که او شرابی تلخ نوشید (۷۸)، در حالی که کتاب‌های دیگر نوشیدنی وی در آن حال را سرکه (۷۹) یاد کرده‌اند. اگر این هر دو وحیانی و از سوی خداوند، داوری عقل آن است که یکی را به عنوان گزاره درست بپذیرد و دیگری را رد کند. عهد جدید، سرشار از این تناقضها است و اگر بنای ما بر اختصار نبود، ده‌ها مورد از این اختلافات را بیان می‌کردیم؛ اما در اینجا برای آگاهی بیشتر خواننده گرامی تنها به چند مورد اشاره می‌کنیم: ۱. درباره نسب عیسی علیه السلام اناجیل، آرای گوناگونی را ارائه کرده‌اند. تلاش‌های بسیار مسیحیان برای توجیه این اختلاف‌ها هم سودی نبخشیده است. انجیل متی (۸۰) و لوقا (۸۱)، به ذکر نسب عیسی علیه السلام پرداخته‌اند. یکی یوسف را که مردم پدر عیسی علیه السلام می‌خوانند، فرزند یعقوب و دیگری فرزند هالی



می‌داند. در «قاموس کتاب مقدس» آمده است: «دانشمندان در شرح جدول نسب نامه ذکر شده توسط متی و لوقا اختلاف دارند؛ چنانکه هر یک از جدول‌های مذکور ناقص و ناتمام است و هر کدام محتاج ذکر اسامی چند می‌باشد.» (۸۲) قاموس به سه راه درباره حل مشکل بالا اشاره نموده، یکی از آن‌ها را بر می‌گزیند؛ اما حقیقت این است که این راه هم نمی‌تواند پاسخ قانع کننده‌ای برای توجیه نسب عیسی علیه السلام باشد؛ زیرا هنوز مشکلات دیگری هم وجود دارد؛ چون لوقا در نسب نامه مسیح علیه السلام، بین «زر بابل» و «داوود» ۲۵ نام را ذکر می‌کند، در حالی که متی تنها از ۱۵ نام سخن می‌گوید. از سوی دیگر، بسیاری از نام‌های ذکر شده در نسب نامه، در انجیل لوقا و متی متفاوت است. ۲. یکی از تناقضاتی که در کتاب مقدس وجود دارد مربوط به اختلاف در نقل حوادث دستگیری حضرت عیسی دارد. حضرت مسیح علیه السلام پیشگویی کرده بود که در هنگام دستگیری خویش پطرس را سه بار انکار می‌کند. وقتی مسیح را دستگیر می‌کنند پطرس از دور به دنبال وی می‌دود، دشمنان به وی مشکوک می‌شوند و سه بار از وی می‌پرسند آیا تو شاگرد آن مرد هستی و در هر سه بار پطرس انکار می‌کند. در دفعه اول همه انجیل اتفاق دارند که یک کنیز به پطرس خیره شده و گفت: «این مرد نیز با او بود». اما پطرس انکار می‌کند و می‌گوید «ای زن او را نمی‌شناسم.» اما مشکل در دفعه دوم است؛ زیرا متی می‌نویسد در دفعه دوم «کنیزی دیگر» می‌گوید این مرد نیز با عیسی ناصری بود. (۸۳) ولی مرقس می‌گوید در دفعه دوم همان «همان کنیز اولی» می‌گوید این مرد نیز یکی از آن‌هاست. (۸۴) اما لوقا نقل می‌کند در دفعه دوم «یک مرد» او را می‌بیند و می‌گوید تو نیز یکی از آن‌هایی و پطرس جواب می‌دهد «ای مرد» من از آن‌ها نیستم. (۸۵) و یوحنا نیز می‌نویسد که دفعه دوم «گروهی از مردم» از او می‌پرسند. (۸۶) و یک داستان را هر کدام از انجیل نویسان به گونه‌ای متفاوت نقل کردند. یکی می‌گوید یک کنیز، دیگری نقل می‌کند خیر همان کنیز اولی، سومی می‌گوید نه اصلاً مرد بوده و چهارمی می‌گوید گروهی از مردم بودند. ۵. دانشمندان بسیاری که با کتاب مقدس آشنا نیستند، معترف اند که نمی‌توان تمام آنچه را که در این مجموعه گرد آمده، وحیانی و الهی دانست. اختلاف میان کلیسا و این دسته از متفکران با وجود فشارهای نفس گیر کلیسا همچنان ادامه دارد. به عنوان مثال، دکتر «موریس بوکای» می‌گوید: «بازخوانی کامل انجیل می‌تواند مسیحیان را به گونه‌ای دهشتناک به تشویش اندازد.» او پس از پژوهش‌های فراوان درباره عهد جدید دریافت که تناقضها و ناهماهنگی‌های موجود در انجیل از آن روست که این کتاب‌ها دارای بخش‌هایی است که تنها نتیجه خیال پردازی‌های بشری می‌باشد. (۸۷) همچنین دکتر «کنیس کراج» انجیل را برآمده از تفکر کلیسا و آرای نویسندگان آن می‌داند و بیان می‌دارد که «انجیل، نمودار تجربه و تاریخ‌اند.» (۸۸) همچنین «کارل آندری» (۸۹) استاد فلسفه و مطالعات دینی می‌گوید: «انجیل چهار گانه از سوی افراد برانگیخته شده در نخستین حرکت مسیحیت نوشته شده و اینها، تنها بخشی از داستان را بازگو می‌کند که آن هم تا اندازه زیادی متأثر از پیش فرضهای نویسندگان آن است.» (۹۰) در همین زمینه دکتر «گراهام سکروجی» می‌گوید: «کتاب مقدس، کتابی بشری است... این کتاب، تراوش عقل انسانی بوده و به زبان مردم و به وسیله دست‌ها و قلم‌های آنان نوشته شده و در شیوه‌ها و روش‌های خود ویژگی‌های بشری را در بردارد.» (۹۱) در پایان گفتنی است که اگر کتاب مقدس را کتابی صرفاً تاریخی و بازگو کننده رویدادهای دوره عیسی مسیح علیه السلام و برخاسته از خیالات بشری ندانیم، نمی‌توانیم معتقد باشیم که همه مجموعه، آسمانی و الهی است؛ همان‌گونه که لوقا هم آن را تنها مجموعه‌ای از داستان‌ها می‌داند. بنابراین، غیب در آن دخالتی ندارد.

### عیسی (علیه السلام) و زندگی او در «عهد جدید»

از مهم‌ترین باورهای مسیحیت که من نیز سرشار از آن بودم، عشق بی اندازه به عیسی مسیح علیه السلام است. باور داشتم که او فرزند محبوب خداست و خدای پدر، او را برای رهایی جهان فرستاده و از این رهگذر، مسیح علیه السلام باید قربانی شود تا بشریت طعم آزادی را بچشد. او انسان نیست؛ زیرا مانند انسان‌های دیگر پدر ندارد. نام او همواره با یاد خداوند پدر همراه است. عشق به

مریم عذرا علیها السلام نیز از آن روست که او مادر خداوند می‌باشد و به همین جهت، همیشه در نمازهای خود از او یاد می‌کنیم. هیچ‌گاه تصور نمی‌کردم که عیسی علیه السلام نیز انسانی مانند دیگر انسان‌ها باشد؛ زیرا آموزه‌های کلیسا همیشه بر الوهیت مسیح علیه السلام پافشاری می‌کردند. افزون بر این، فضای زندگی در خانه، کلیسا و جامعه کوچک مسیحی پیرامونم، این آموزه را در اندیشه و دلم استوار کرده بود و هرگز مجالی برای تردید فراهم نمی‌آورد. برای من اعتقاد به الوهیت عیسی علیه السلام و سپس جسمیت یافتن او، سرّ خدایی به شمار می‌رفت که هیچ‌گونه شک و تردیدی را بر نمی‌تافت. مدّت‌ها به تناقض‌هایی که در آموزه الوهیت و جسمیت یافتن مسیح علیه السلام وجود دارد، آگاهی نداشتم؛ زیرا مانند دیگر مسیحیان، هیچ‌گاه فرصتی برای یافتن پاسخ به پرسش‌هایی این چنینی نمی‌یافتم. افزون بر این که پرسش‌هایی از این دست، جزء پرسش‌های ممنوع کلیسا است و فرد مسیحی در این موارد باید تنها فرمانبردار محض باشد و دست از کنجکاوی بردارد. لیکن بعد از مطالعه و تحقیق و بیداری از غفلت، متوجه شدم که در اعتقاد خود نسبت به مسیح علیه السلام اشتباه کرده‌ام؛ زیرا اعتقاد به فرزند خداوند بودن عیسی علیه السلام، با عقل سازگار نیست، تا چه رسد به این که از چگونگی جسمیت یافتن این فرزند سخن بگوییم.

### ولادت و زندگی عیسی در اناجیل

دانشمندان مسیحی درباره زمان تولد عیسی علیه السلام نظر مشترکی ندارند. اولین کسی که تقویمی بر مبنای میلاد مسیح علیه السلام نوشت، فردی به نام «دیونسیوس اکسیجیوس» بود که خود راهب و رئیس دیر بود و قبل از سال ۵۵۰ م در گذشت. او ولادت مسیح علیه السلام را ۷۵۴ سال پس از تأسیس روم می‌داند و در نتیجه، این سال، برابر سال اول میلادی خواهد بود؛ اما تاریخ نگاری به نام «یوسیفوس» (۹۲) که زمان مرگ «هیرودیس» بزرگ را پس از ولادت مسیح علیه السلام می‌داند، روشن می‌کند که هیرودیس حوالی سال ۷۵۰ پس از تأسیس روم از دنیا رفته است و این سال برابر با سال چهارم قبل از میلاد است. بنابراین، عیسی علیه السلام یا در اواخر سال ۵ ق. م و یا در اوایل سال ۴ ق. م به دنیا آمده است. (۹۳) مایه شگفتی است که جز در انجیل متی و لوقا - آن هم به شکل بسیار کوتاه - در سایر اناجیل داستان ولادت مسیح علیه السلام نیامده است. انجیل مرقس هیچ اشاره‌ای به این امر ندارد. انجیل یوحنا نیز تنها به موضوع جسمیت یافتن مسیح علیه السلام پرداخته و در آغاز سخن گفته است: «در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام خدا بود و همان آغاز با خدا بود ... کلام انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید و ما بر جلال او نگرستیم جلالی در خور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد». (۹۴) در انجیل متی آمده که مریم علیها السلام به وسیله روح القدس، عیسی مسیح علیه السلام را باردار شد. (۹۵) این نکته می‌رساند که بارداری مریم علیها السلام معجزه‌ای الهی بوده، نه امری انسانی؛ اما از چگونگی آن هیچ سخنی به میان نمی‌آورد و در ضمن بازگو می‌کند که مریم علیها السلام پیش از ورود به خانه یوسف باردار شده بود (۹۶) و آشکار می‌کند که چگونه یوسف، در جریان یک مکاشفه فرشته‌ای را می‌بیند که به او می‌گوید: «از ازدواج با مریم نگران نباش! کودکی که در رحم اوست، از روح القدس است.» این در حالی است که انجیل لوقا از گفت و گوی میان فرشته و مریم علیها السلام گزارش می‌دهد؛ (۹۷) همان فرشته‌ای که مژده ولادت مسیح را داد. مسیح علیه السلام در بیت لحم و در زمان پادشاهی «هیرودیس کبیر» به دنیا آمد. انجیل‌های متی و لوقا، از چوپان‌هایی سخن گفته‌اند که مژده به دنیا آمدن عیسی علیه السلام را توسط فرشته دریافتند. همچنین انجیل لوقا ختنه عیسی علیه السلام را در روز هشتم تولد او ذکر می‌کند. (۹۸) این همه آن چیزی است که اناجیل درباره ولادت عیسی مسیح علیه السلام گفته‌اند. همچنین از کودکی او گفت و گویی نشده است؛ تنها انجیل لوقا به دیدار عیسی علیه السلام از هیکل در حالی که دوازده سال داشته، اشاره می‌کند. (۹۹) با کمال تأسف در این باره چیز دیگری نمی‌دانیم. باید دانست که در برخی کتاب‌های غیر رسمی عهد جدید، اطلاعات مناسبی وجود داشته که امروزه از میان رفته است. اناجیل تا سن سی سالگی مسیح علیه السلام را از نظر دور داشته و از این پس به زندگی او توجه کرده‌اند. مسیح علیه السلام تقریباً در سی سالگی

ناصره را ترک نمود و به دست یحیی علیه السلام غسل تعمید یافت. او سپس به بیابان‌های یهودیه رفت و چهل روز روزه گرفت. پس از آن، مورد وسوسه شیطان واقع شد تا آزموده شود. (۱۰۰) زمانی که یحییای تعمید دهنده علیه السلام به زندان افتاد، عیسی علیه السلام دعوت خود را در شهر «جلیل» آشکار کرد. او اولین شاگردان خود را فرا خواند و معجزاتی از خود نشان داد. نخستین معجزه او تبدیل آب به شراب در یک مراسم عروسی در دهکده قانا در جلیل بود. (۱۰۱) زمانی که در عبادتگاه شهر «ناصره»، خود را برگزیده خداوند معرفی کرد، مردم به خشم آمدند و او را از شهر بیرون کردند. (۱۰۲) پس از آن، عیسی علیه السلام به «کفرناحوم» رفت و این شهر را مرکز نشر و گسترش دعوت خود قرار داد. کفرناحوم اندکی بیش از یک سال پایگاه اصلی رسالت او به شمار آمد که مسیح علیه السلام در آنجا و بقیه آبادی‌های شهر جلیل به تبلیغ پرداخت. در همین زمان از میان شاگردان و پیروانش، دوازده شاگرد را برگزید تا به عنوان شاگردان خاص و رسولان او باشند. آوازه او به خاطر تعالیم و معجزاتش نه تنها در همه جلیل، بلکه به بیرون از آن هم کشیده شد؛ چنان که وقتی به طور معجزه آسایی نزدیک به پنج هزار نفر را غذا داد و سیر کرد، شهرت او به اوج خودش رسید. (۱۰۳) مردم خواستند که تاج پادشاهی بر سر عیسی علیه السلام گذارند، اما او نپذیرفت و به کوه‌ها پناه برد. پس از آن به «صور» و «صیدا» و «قیصریه» رفت و با آشکار کردن معجزات، به تبلیغ دعوت و رسالت خود می‌پرداخت تا این که سرانجام در عصر روزی که فردای آن به صلیب آویخته شد، به اورشلیم رسید؛ پاهای شاگردان خود را شست و سپس نماز خواند. در همین زمان «یهودای اسخریوطی» خائن با گروهی بسیار نزد او آمد و مسیح علیه السلام را به آن‌ها تسلیم کرد، در حالی که تمامی شاگردان او گریختند. (۱۰۴) مسیحیان اعتقاد دارند که عیسی علیه السلام به صلیب آویخته شد و جان داد؛ آن‌گاه در روز سوم باز زنده شد و در میان شاگردان خود حاضر گشت تا مژده زنده بودن خود را بدهد و ایشان را برای تبلیغ آموزه‌ها و فرامین خویش به میان همه امت‌ها بفرستد. مصلوب شدن مسیح علیه السلام و زنده شدن دوباره او از آموزه‌های اساسی مسیحیت است؛ زیرا بدون آن مسئله «فدا» و «گناه اصلی» سر بسته باقی می‌ماند. از این رو، در ادامه نگاهی به این موضوع خواهیم داشت.

### مصلوب شدن و حیات دوباره

درباره مصلوب شدن و دوباره زنده شدن عیسی علیه السلام، اناجیل چهارگانه اختلاف‌های بسیاری با هم دارند. سه انجیل همگون می‌گویند که به هنگام دستگیری عیسی علیه السلام، یهودای اسخریوطی پیش آمد و مسیح علیه السلام را بوسید. گویی این امر، نشانه‌ای برای شناساندن عیسی علیه السلام به سربازان بوده است؛ (۱۰۵) امّا یوحنا گزارش می‌کند که عیسی علیه السلام خود نزد سربازانی که از پی وی بودند، آمد و پرسید: چه کسی را می‌خواهید؟ آن‌ها گفتند: عیسی ناصری. آن‌گاه عیسی علیه السلام گفت: من خودم هستم. وقتی عیسی علیه السلام این را می‌گفت، یهودا آنجا ایستاده بود. (۱۰۶) بنابراین، یوحنا سخنی از بوسیدن یهودا به میان نیاورده و گفته است: پس از گرفتاری عیسی علیه السلام، همه شاگردان گریختند. پس آن‌ها نمی‌دانند که پس از دستگیری، بر عیسی علیه السلام چه رفته است؛ البته یوحنا نقل می‌کند که پطرس، دوردور به تعقیب عیسی علیه السلام و سربازان پرداخت. داستان دستگیری حضرت عیسی نیز از اختلاف دور نمانده است. در انجیل متی نقل می‌کند که شاگرد خائن به یهودیان گفته بود هر که را ببویم همان مسیح است او را بگیرد. و سپس یهودا مستقیم به سوی عیسی رفت و گفت: سلام استاد و سپس صورت استاد خود را بوسید. (۱۰۷) امّا در یوحنا نقل می‌کند خود عیسی خویش را به سربازان معرفی می‌کند و وقتی سربازان وارد باغ می‌شوند جلو می‌رود و می‌پرسد دنبال چه کسی می‌گردید جواب دادند عیسی ناصری. عیسی می‌فرماید من خودم هستم. (۱۰۸) و همچنین در داستان دفن وی نیز اختلاف وجود دارد و لوقا در انجیلش مدّعی می‌شود شخص صالحی جسد عیسی را دفن کرد (۱۰۹) ولی در اعمال رسولان می‌نویسد یهودیان او را از صلیب پایین کشیدند و در قبر گذاشتند (۱۱۰) و طبق رسم آن زمان دارو و عطریاتی به جسد مالیدند تا زود فاسد نشود و در یکی از اناجیل می‌گوید داروها و عطریات را قبل از روز شنبه تهیه کردند. (۱۱۱) و در دیگری

می‌گوید در عصر روز شنبه داروها را خریدند. (۱۱۲) درباره رستاخیز مسیح علیه السلام با اختلاف بیشتری رو به رو می‌شویم؛ زیرا اناجیل همگون هم در این مورد، هماهنگ نیستند. پس از مصلوب شدن عیسی علیه السلام، کاهنان اعظم به پیلاتوس گفتند: آن فریبکار وقتی زنده بود، یک بار گفت: «من پس از سه روز زنده می‌شوم». پس خواهش می‌کنیم دستور فرمایید قبر را تا سه روز زیر نظر داشته باشند تا شاگردانش نتوانند بیایند و جسد او را بدزدند و ادعا کنند که او زنده شده است. پیلاتوس نیز به درخواست آنان عمل کرد. یکشنبه صبح زود (آغاز هفته) مریم مجدلیه و آن مریم دیگر به سر قبر رفتند. ناگهان زمین لرزه شدیدی رخ داد؛ چرا که یکی از فرشتگان خداوند از آسمان پایین آمده، به سوی سنگ قبر رفت و آن را به کناری افکند و بر آن نشست. صورت فرشته می‌درخشید و لباسش مثل برف سفید بود. (۱۱۳) مرقس این حادثه را به گونه دیگری باز می‌گوید و از بانگ زلزله شدید، سخنی به میان نمی‌آورد. او یادآوری می‌کند که وقتی مریم مجدلیه، سالومه و مریم مادر یعقوب بر سر قبر رسیدند، دیدند که سنگ بزرگ جا به جا شده و در قبر باز است. پس داخل قبر که مثل یک غار بود شدند و دیدند فرشته‌ای با لباس سفید در طرف راست قبر نشسته است. (۱۱۴) لوقا در همین مورد می‌گوید: «وقتی آن‌ها به آنجا رسیدند و دیدند که سنگ بزرگ جلوی قبر به کناری رفته، وارد قبر شدند؛ اما جسد عیسی خداوند آنجا نبود! در این فکر بودند که چه بر سر جسد آمده است، ناگاه دو مرد با لباس‌هایی درخشان و خیره‌کننده، در مقابل ایشان ظاهر شدند.» (۱۱۵) لوقا افزون بر نام زنانی که در اناجیل دیگر آمده، چند زن دیگر را هم جزء شاهدان این رویداد یاد می‌کند. اما یوحنا در انجیلش معتقد است که تنها مریم مجدلیه بر سر قبر عیسی علیه السلام آمد و هنگامی که دید سنگ قبر به کناری رفته، با عجله نزد پطرس و آن شاگردی که عیسی علیه السلام او را دوست می‌داشت، رفت و گفت: «جسد خداوند را از قبر برده‌اند و معلوم نیست کجا گذاشته‌اند.» پطرس و آن شاگرد دیگر دویدند تا به درگاه قبر رسیدند. پس پطرس داخل قبر شد و فقط کفن خالی را دید. آن‌گاه آن شاگرد دیگر هم داخل قبر شد و ایمان آورد که عیسی زنده شده است؛ چون تا آن وقت آن‌ها هنوز به این حقیقت پی نبرده بودند که کتاب آسمانی می‌فرماید که او باید زنده شود. پس آنان به خانه رفتند و مریم آنجا تنها ماند. او ایستاده بود و گریه می‌کرد. همچنان که اشک می‌ریخت، خم شد و داخل قبر را نگاه کرد. در همان هنگام دو فرشته را با لباس سفید در جایی نشسته دید که جسد عیسی علیه السلام گذاشته شده بود. (۱۱۶) آشکار شدن مسیح علیه السلام برای شاگردان و دیگران نیز از موارد اختلافی در میان اناجیل است. در انجیل متی آمده است که مریم مجدلیه و آن مریم دیگر، پس از آن که عیسی علیه السلام را در مقابل خود دیدند، به پاهای او افتادند و او را پرستش کردند. عیسی علیه السلام هم به ایشان فرمود: نترسید! بروید به برادران من بگویید هرچه زودتر به جلیل بروند تا مرا در آنجا ببینند. پس یازده شاگرد عیسی علیه السلام به جلیل رفتند و بر کوهی که وی گفته بود، گرد آمدند. وقتی عیسی علیه السلام را در آنجا دیدند، او را پرستش کردند؛ ولی بعضی از ایشان شک داشتند که او همان عیسی علیه السلام باشد. (۱۱۷) اما مرقس می‌گوید همان فرشته‌ای که مریم او را دیده، به او و دیگر زنان گفته است که بروید و به شاگردان عیسی علیه السلام و پطرس مژده دهید که او پیش از شما به جلیل می‌رود تا شما را در آنجا ببیند. (۱۱۸) مرقس همچنین می‌افزاید اولین کسی که مسیح را دید، مریم مجدلیه بود که عیسی علیه السلام از وجود او هفت روح ناپاک را بیرون کرده بود. او نیز رفت و به شاگردان عیسی علیه السلام که گریان و پریشان حال بودند، مژده داد که عیسی علیه السلام را زنده دیده است؛ اما ایشان سخن او را باور نکردند تا این که عصر همان روز، عیسی علیه السلام خود را به دو نفر از ایشان نشان داد. آن دو نیز دیگران را باخبر کردند؛ ولی باز هیچ‌کس حرفشان را باور نکرد. در آخر عیسی علیه السلام بر آن یازده شاگرد، وقتی که شام می‌خوردند، ظاهر شد و ایشان را به خاطر بی‌ایمانی و سماجت‌شان سرزنش کرد؛ زیرا گفته‌های کسانی که او را بعد از مرگ زنده دیده بودند، باور نکرده بودند. (۱۱۹) گفته لوقا به گونه دیگری است. او می‌گوید: همان دو مردی که با لباس‌های درخشان در برابر زن‌ها ظاهر شدند، به آنان گفتند که عیسی علیه السلام اینجا نیست! او زنده شده است! به یاد آورید سخنانی را که در جلیل به شما گفت که «می‌بایست به دست مردم گناهکار تسلیم شده، کشته شود و روز سوم برخیزد.»

زنان، گفته‌های عیسی علیه السلام را به یاد آوردند. آن‌گاه یازده شاگرد او را با خبر ساختند، ولی شاگردان گفته‌های ایشان را باور نکردند. سپس لوقا از آشکار شدن عیسی علیه السلام بر دو شاگرد خود، در عصر همان روز پرده بر می‌دارد. بازخوانی داستان به گونه‌ای است که گویا، لوقا خود، با آنان همراه بوده است. او می‌افزاید: آن‌دو، بی‌درنگ به اورشلیم باز گشتند و نزد یازده شاگرد عیسی علیه السلام رفتند که با سایر پیروان او گرد آمده بودند و می‌گفتند: «خداوند حقیقتاً زنده شده است! پطرس نیز او را دیده است!» در همان حال که گرم گفت و گو بودند، ناگهان عیسی علیه السلام در میانشان ایستاد و سلام کرد؛ اما همه وحشت کردند؛ چون تصور کردند که دارند روح می‌بینند. آن‌گاه عیسی علیه السلام با آنان به خوردن ماهی و غسل مشغول شد. (۱۲۰) یوحنا در انجیل خود چنین حکایت می‌کند: که پس از آنکه مریم‌مجدلیه آن دو فرشته را دید، فرشته‌ها از او پرسیدند: «چرا گریه می‌کنی؟» جواب داد: «جسد خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم کجا گذاشته‌اند.» ناگاه مریم احساس کرد که کسی پشت سر او ایستاده است. برگشت و نگاه کرد. خود عیسی علیه السلام بود؛ ولی مریم او را نشناخت. عیسی علیه السلام از مریم پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟ دنبال چه کسی می‌گردی؟» مریم به گمان این که باغبان است، به او گفت: «آقا! اگر تو او را برده‌ای، بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم او را بردارم.» عیسی علیه السلام گفت: «مریم!» مریم برگشت و عیسی را شناخت و با شادی فریاد زد: «استادا! عیسی فرمود: «به من دست زن! چون هنوز به بالا- نزد پدرم نرفته‌ام؛ ولی برو و برادرانم را پیدا کن و به ایشان بگو که من نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا- می‌روم.» مریم نیز شاگردان را یافته، آنان را خبر داد. (۱۲۱) یوحنا همچنین می‌افزاید: غروب همان روز، عیسی علیه السلام بر شاگردان خود آشکار شد و به آن‌ها سلام کرد و زخم دست‌ها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد تا او را بشناسند. آن‌گاه به آنان گفت: «همچنان که پدر، مرا به این جهان فرستاد، من نیز شما را به میان مردم می‌فرستم.» در این دیدار، «توما» که یکی از دوازده شاگرد مسیح علیه السلام بود، حاضر نبود. وقتی به او گفتند که خداوند را دیده‌اند، جواب داد: «من که باور نمی‌کنم، تا خودم زخم میخ‌های صلیب را در دست‌های او نبینم» ... پس از هشت روز شاگردان باز دور هم جمع شدند. این بار توما نیز با ایشان بود. بار دیگر مسیح علیه السلام بر آنان آشکار شد و سلام کرد. در نتیجه، توما نیز ایمان آورد. (۱۲۲) آن‌گاه یوحنا می‌گوید: «شاگردان عیسی علیه السلام معجزات بسیاری از او دیدند که در این کتاب نوشته نشده است؛ ولی همین مقدار نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی علیه السلام، همان مسیح و فرزند خداست و با ایمان به او، زندگی جاوید بیابید.» (۱۲۳) این جملات نشانه آن است که یوحنا، انجیل خود را به پایان رسانده و سخن دیگری نخواهد افزود؛ اما وی در ضمن گفتاری به داستان آشکار شدن عیسی علیه السلام بر شاگردان، در دریاچه جلیل، اشاره می‌کند. (۱۲۴) گرچه دانشمندان کتاب مقدس، در پذیرش این آخرین بخش به عنوان جزئی از انجیل یوحنا تردید دارند، اما کلیسا آن را رسمیت داده است و به عنوان بخشی از این انجیل می‌داند. آنچه بیان شد، گزارشی کوتاه از داستان مصلوب شدن، زنده شدن دوباره و آشکار شدن عیسی علیه السلام بر شاگردان و دیگر مردم بود. خواننده اناجیل، به هنگام رو به رو شدن با این داستان‌ها دچار شک و تردید خواهد شد؛ زیرا در این میان، با تناقض‌های بسیاری مواجه خواهد گشت. از همین روست که معتقدم هیچ پژوهش‌گری نمی‌تواند در مسئله مصلوب شدن مسیح علیه السلام، و زنده شدن دوباره و ظهور او از خلال مطالعه اناجیل به یقین برسد. اکنون به چند نکته که درخور تأمل است اشاره می‌کنم: اناجیل درباره این قضیه اتفاق دارند که پس از گرفتاری عیسی علیه السلام، همه شاگردان او گریختند و او را تنها گذاشتند. (۱۲۵) تنها کسی که مخفیانه از پی او می‌رفت، پطرس بود و او همان کسی است که وقتی (به هنگام تعقیب عیسی علیه السلام) از او پرسیدند، آیا تو نیز با مسیح هستی؟ ابتدا انکار کرد، بار دوم قسم خورد که من اصلاً این مرد را نمی‌شناسم و بار سوم مسیح انکار نمود. درست در همین هنگام خروس بانگ زد و پطرس گفته عیسی علیه السلام را به یاد آورد که گفته بود: «پیش از آن که خروس بخواند، تو سه بار مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفت و زار زار گریست. (۱۲۶) جزئیات این داستان، بر ما آشکار نیست؛ مثلاً نمی‌دانیم که آیا پطرس به خانه‌ای که عیسی علیه السلام و کاهنان در آن بوده‌اند، وارد شد یا خیر؟ گزارش‌های اناجیل

هم در این موارد، متزلزل است. در اینجا این پرسش رخ می‌نماید که اگر هیچ کس با عیسی علیه السلام نبوده، پس متی و یوحنا که از شاگردان مسیح علیه السلام بوده‌اند، چگونه داستان گفت و گوی وی با رئیس کاهنان را روایت کرده‌اند؟ پاسخ مسیحیان آن است که تمامی آنچه این دو نقل کرده‌اند، به مدد الهام الهی صورت گرفته است. اما واقعیت آن است که در گزارش جزئیات این حادثه، آنقدر تناقض وجود دارد که نمی‌توان همه این روایت‌ها را الهام دانست. به عنوان مثال، یکی بر آن است که به او شرابی آمیخته با مواد مخدر نوشاندند و دیگری سخن دیگری دارد. از این رو، جای هیچ تردیدی نمی‌ماند که آنچه در اناجیل آمده، همان چیزهایی است که میان مردم رایج بوده و دهان به دهان گشته است. در این زمینه می‌توان به داستان آشکار شدن مسیح علیه السلام بر آن دو مرد اشاره کرد؛ لوقا در جریان گزارش این رویداد می‌گوید: «یکی از آن دو که «کلئوپاس» نام داشت، جواب داد: تو در این شهر باید تنها کسی باشی که از وقایع چند روز اخیر بی‌خبر مانده‌ای!» (۱۲۷) بنابراین، داستان مصلوب شدن عیسی علیه السلام روایتی شهودی نبوده و وحی و الهام در آن دست نداشته‌اند؛ این حادثه همان‌گونه که در زبان مردم جریان داشته، به اناجیل هم سرایت کرده است. پر واضح است که آنچه بر زبان مردم افتد و از دهانی به دهان دیگر سرایت یابد، همیشه در معرض کم و زیاد شدن قرار دارد و قابل اطمینان نمی‌باشد. جریان زنده شدن دوباره مسیح علیه السلام هم مشمول همین اصل است؛ سخنان رایج میان مردم در این مسئله هم به اناجیل راه یافته است. اگر نگاهی به اناجیل بیندازیم، خواهیم دید که این مسئله یکی از پرتناقض ترین مسائل آن به شمار می‌آید؛ مثلاً در یک انجیل، از جمله کسانی را که دیدند سنگ قبر به کنار رفت، مریم مجدلیه و آن مریم دیگر معرفی می‌کند و در انجیل دیگر روایت می‌کند که عده‌ای از مردم هم با آن‌ها بودند و آن دیگری نقل می‌کند که زنان زیادی گواه این رویداد بوده‌اند و یا مثلاً انجیل متی درباره فرشته‌ای که سنگ را به کناری زد و آن زلزله بزرگ را ایجاد نمود، می‌گوید: در حالی توسط مریم دیده شد که بر روی سنگ نشسته بود؛ (۱۲۸) در حالی که مرقس می‌گوید او در طرف راست قبر نشسته بود. (۱۲۹) اما لوقا هیچ یک از این دو روایت را نیاورده، بلکه می‌گوید که زنان، ناگاه با دو مرد رو به رو شدند که لباس‌هایی درخشان و خیره کننده بر تن داشتند. (۱۳۰) و یوحنا، نقل کرده: مریم مجدلیه، در ابتدا هیچ فرشته‌ای را ندید. تنها به دنبال پطرس رفت و با او بازگشت. پس از آن که پطرس آنجا را ترک کرد، مریم به قبر نگاه کرد و دو فرشته را با لباس‌های سفید دید. (۱۳۱) داستان زنده شدن دوباره مسیح علیه السلام نیز، هیچ گواهی ندارد. پرسش پیشین اینجا نیز در خور طرح است: اگر نویسندگان انجیل، خود، چیزی ندیده، چگونه آن را نقل می‌کنند؟ در جایگاه پاسخ، باز هم بر وحی و الهام، پافشاری می‌شود؛ امری که به سبب تناقض‌های فراوان موجود در این داستان، از سکوت هم قبیح تر است. برای فردی که خود را در مقام داوری قرار دهد، تنها یک راه باقی می‌ماند و آن این است که بگوید: مسئله مصلوب شدن مسیح علیه السلام و مرگ و برپا خاستن او، نتیجه سخنان نقل شده‌ای است که در میان مردم رایج بوده و اگر کتاب‌های دیگری که کلیسا آن‌ها را تحریم کرده، امروزه در دسترس بود، به یقین، حقایق مهمی آشکار می‌گشت. مسئله آشکار شدن عیسی علیه السلام بر شاگردان نیز از وضع بهتری برخوردار نیست و آنچه تاکنون گفتیم، ما را از بررسی جداگانه آن بی‌نیاز می‌کند. اما در باره فردی که در نظر مسیحیت، در کشته شدن عیسی علیه السلام، نقش محوری داشته، یعنی یهودای اسخریوطی. گفتنی است که از میان اناجیل چهار گانه، تنها متی از او یاد کرده و گفته: «اما یهودای خائن، وقتی که دید عیسی علیه السلام به مرگ محکوم شده است، از کار خود پشیمان شد و سی سکه نقره‌ای که گرفته بود، نزد کاهنان اعظم و سران قوم آورد تا به ایشان باز گرداند... او سکه‌ها را در خانه خدا ریخت و بیرون رفت و خود را با طناب خفه کرد.» (۱۳۲) جالب است که در «اعمال رسولان» سرانجام یهودا به گونه دیگری بیان شده است. لوقا، روایتگر جلسه‌ای است که در آن باید جایگزینی برای یهودای خائن بیابند. در این جمع پطرس برخاسته، می‌گوید...: «یهودا یکی از ما بود. او را نیز عیسی مسیح علیه السلام انتخاب کرده بود تا مانند ما رسول خدا باشد؛ ولی با پولی که بابت خیانت خود گرفت، مزرعه‌ای خرید. در همانجا با سر سقوط کرد، از دونیم شد و تمام روده هایش بیرون ریخت. خبر مرگ او فوری در شهر پیچید و مردم اسم آن زمین را

«مزرعه خون» گذاشتند.» (۱۳۳) پطرس این سخنان را در جمع شاگردان مسیح علیه السلام، در حالی می‌گوید که متی هم حضور دارد. لوقا، به نام کسانی که آنجا بوده‌اند، اشاره کرده است. پرسشی که آرام مان نمی‌گذارد، این است که چگونه سرانجام یهودا، بر متی مخفی مانده، در حالی که تمام اورشلیم از این داستان، با خبر بوده‌اند؟ همه می‌دانسته‌اند که او خود، مزرعه‌ای خرید و هرگز خود را به دار نیاویخت؛ اما متی به گونه‌ای دیگر سرانجام وی را بازگو می‌کند! بنابراین، می‌توان پذیرفت که یهودای اسخرویوطی به مسیح علیه السلام خیانت کرد، امّا پایان و مرگ او با چندگانگی رو به روست. اسلام، یهودا را همان کسی می‌داند که به جای عیسی علیه السلام بر صلیب آویختند. و انجیل برنابا هم، با قرآن هم نو است. احتمال دارد که در کتاب‌های تحریم شده نیز عاقبت یهودا به همین گونه آمده باشد. اکنون، بهتر می‌فهمیم که چرا کلیسا در قرن چهارم، تمامی کتاب‌ها را تحریم نمود و تنها کتاب‌هایی را برگزید که بتواند با آن‌ها آنچه را که خود می‌خواهد، بر تن مسیح علیه السلام بپوشاند و از مسیحیت، فقط نامی باقی بگذارد. شگفت آور است که در اناجیل و کتاب‌های دیگر عهد جدید، از مریم عذرا علیها السلام، مادر مسیح علیه السلام که دومین شخصیت مقدّس مسیحیان است، پس از مرگ مسیح علیه السلام هیچ یادى نشده است. هیچ یک نگفته‌اند که آیا او مسیح علیه السلام را دیده یا خیر. از سوی دیگر، آیا می‌توان پذیرفت که مسیح علیه السلام بر مریم مجدلیه که هفت شیطان را از روح او بیرون کرده بود، آشکار شود؛ اما برای این که از دردها و رنج‌های مادرش بکاهد، دست به کاری نزنند؟ آیا آشکار شدن بر مریم مقدس علیها السلام، شایسته‌تر از ظهور بر مریم مجدلیه نبود؟ گمان می‌کنم که سکوت اناجیل در این مورد باز با رمزاها و اشاره‌هایی همراه است که دانشمندان کلیسا باید آن را بیابند.

### فدا و گناه اصلی

اساس و بنیان عقیده مسیحیت را آموزه «فدا»، (۱۳۴) یعنی نجات بشریت به وسیله مرگ عیسی مسیح علیه السلام تشکیل می‌دهد. فهم درست آموزه فدا با امر دیگری به نام «گناه اصلی» پیوند خورده است. به اعتقاد مسیحیان، پس از آن که آدم و حوا علیه السلام دچار گناه شدند، آثار چندی از گناه برجای ماند. یکی از آن آثار این است که گناه در نسل بشر شروع شد و مردم به گناه کردن مبادرت ورزیدند. این امر سبب بریده شدن پیوند میان خدا و انسان شد و انسان از خدای خود دوری گزید. در واقع، آدم علیه السلام با گناه خویش تمام فرزندان خود را دور از خداوند نگاه داشت. در نتیجه، انسان‌ها همه با مرگ، همنشین شدند و مرگ، چون میراثی از نسلی به نسل دیگر راه پیدا کرد. مقصود از این مرگ، مرگ روحی و فساد ذاتی است؛ یعنی تمام انسان‌ها در زمان تولد، فاسد بوده و این فساد در تمام جنبه‌های زندگی آنان وارد شده است. انسان تازه تولد یافته، چیز نیکویی در خود ندارد تا خدا را راضی کند و هیچ قدرتی ندارد که وضع خود را تغییر دهد. (۱۳۵) به بیان دیگر، انسانی که تازه پای به دنیا می‌نهد، مملو از شهوات، زشتی‌ها و گناهان بوده و یکسره در زیان است. آدم علیه السلام با گناه خویش، سبب نابودی صورت خداوندی در خود گشت و دوستی میان خود و خدا را از بین برد؛ امّا از آن رو که او توبه کرد و خداوند هم توبه‌اش را پذیرفت، باز خدا در دل او جای داشت و از او دور نشد. حتی خداوند به او وعده داد که او را از دست شیطان رها کرده، بر او پیروز خواهد نمود. همچنین خداوند گفت: کسی را خواهد فرستاد تا بشریت را از گناهانشان دور نماید و بار گناهان انسان را به دوش کشد؛ کسی که سبب باز شدن درهای ملکوت و صلح و دوستی دوباره میان خدا و انسان خواهد بود. پس از زمان و انتظاری طولانی، خداوند، تنها فرزند خود را فرستاد تا بشریت را از گناهان نجات دهند و عهد جدیدی میان خدا و انسان ببندد. دردها و رنج‌هایی که یگانه فرزند خدا کشید، سبب شد تا سنگینی بار گناه از دوش آدمی سبک شود و او پاک گردد و زندگی جدیدی را آغاز نماید. اناجیل چهارگانه، هیچ اشاره‌ای به «گناه اصلی و فدا» ندارند. در عهد جدید، نامه‌های پولس و به ویژه نامه او به رومیان از این آموزه سخن گفته‌اند. پولس می‌گوید: «وقتی آدم علیه السلام گناه کرد، گناه او تمام نسل بشر را آلوده ساخت و باعث شیوع مرگ در سراسر جهان شد.

در نتیجه، همه چیز دچار فرسودگی و تباهی گشت؛ چون انسان‌ها همه گناه کردند.» (۱۳۶) بنابراین، پولس، نخستین کسی است که از گناه اصلی و سپس آلوده شدن همه انسان‌ها به گناه سخن گفته است. پولس همچنین اظهار می‌دارد: همان‌گونه که گناه و مرگ به وسیله یک انسان وارد جهان شد، نجات نیز توسط یک انسان صورت خواهد گرفت. از این رو می‌گوید: «در نتیجه، گناه یک انسان، یعنی آدم‌علیه السلام، مرگ و نابودی همه چیز را در چنگال خود گرفت؛ اما تمام کسانی که هدیه خدا، یعنی آموزش و پاکی کامل از گناه را می‌پذیرند، از آن پس شریک حیات و سلطنت یک انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح‌علیه السلام می‌گردند...» (۱۳۷) بنابراین، در اینجا شباهتی بین آدم‌علیه السلام و عیسی‌علیه السلام است؛ زیرا همان‌گونه که آدم‌علیه السلام، سبب شد تا همه کسانی که با ولادت طبیعی به او وابسته‌اند، آلوده به گناه و مرگ شوند، مسیح‌علیه السلام نیز باعث شد تا همه کسانی که با ولادت روحانی به او وابسته‌اند، از پاکی و حیات بهره‌مند گردند. در نتیجه می‌توان گفت که سنگ بنای اعتقاد به گناه اصلی و فدا، در مسیحیت را پولس نهاده و مسیح‌علیه السلام، خود به این امر توجه نکرده و فراخوانده است. در اینجا به بیان نکته‌ها و پرسش‌های مطرح درباره این عقیده می‌پردازیم: مسئله مهم و اساسی در عقیده مسیحیت به خطای اصلی و فدا این است که آیا می‌توان گفت که مسیح‌علیه السلام از آموزه‌ای با این اندازه از اهمیت، غافل مانده و یا آن را از خاطر برده و در مورد آن سخن نگفته است؟ آنگاه یهودی متعصبی چون پولس که شکنجه‌گر و قاتل پیروان مسیح‌علیه السلام بود، بیاید و این عقیده را اعلان کند و کلیسا با پذیرش آن، آن را از ارکان مهم قرارش بدهد، آیا این عقیده در مورد مسیح‌علیه السلام سزاوار است؛ با وجود آن که هدف او - به گفته خود مسیحیان - نجات بشریت بوده است؟ و آیا مردم نمی‌دانسته‌اند که جانشان، آلوده به گناهی است که آدم‌علیه السلام مرتکب شده بود و این عیسی‌علیه السلام که در برابر آن‌ها موعظه می‌کند، همانی است که برای نجات آن‌ها از این آلودگی آمده است؟ آیا مسیح‌علیه السلام باید همه این‌ها را از یاد ببرد و بازگویی همه این موارد را به پولس بسپارد که از شاگردان ویژه او در زمان حیاتش نیز نبود؟ آیا سزاوار نبود که مسیح‌علیه السلام، دستکم، رسولان خود را از این عقیده آگاه می‌ساخت تا آن‌ها هم مبلغ آن باشند؟ از این‌ها که بگذریم، هیچ یک از اناجیل به مسئله فدا اشاره نمی‌کنند و به ویژه دو انجیل متی و یوحنا که به عقیده مسیحیان منسوب به دو رسول و شاگرد مسیح‌علیه السلام می‌باشند نه از فدا و نه از گناه آدم هیچ سخنی نمی‌گویند. مرقس نیز که از شاگردان پطرس رسول بوده و انجیل خود را برگزیده تعالیم او می‌دانسته، به این آموزه توجهی ننموده، در حالی که خود مرقس، از همراهان پولس به شمار می‌آید. چگونه ممکن است که او چنین مسئله مهمی را از پولس شنیده و نوشته باشد! لوقا هم که در برخی سفرهای پولس یار او بوده، هیچ گزارشی از گناه اصلی و فدا ارائه نکرده است. پرسش‌هایی از این دست، آموزه فدا را هرچه بیشتر با تردید همراه می‌سازد؛ آموزه‌ای که نه مسیح‌علیه السلام و نه هیچ یک از رسولان و شاگردان او از آن سخن نگفته‌اند. این آموزه، بیش از هر چیز زائیده خیال پولس است. و گمان می‌برم که کارهای پولس در برابر مسیحیان قبل از توبه‌اش و تعقیب و فشار و کشتار آن‌ها احساس گناه شدیدی را در وی، پس از توبه زنده کرده و او برای رهایی از عذاب وجدان و توجیه و پاک نمودن گناهان گذشته خود، دست به ساختن این آموزه زده است. پولس در یک فرافکنی تاریخی، بر همه آدمیان لباس گناه پوشانده و برای رهایی از مصیبتی که خود دچار آن بوده، دیگران را نیز گرفتار کرده است؛ چنان که در مثل گفته‌اند: «مصیبت وقتی عمومی شد، آسان می‌شود.» این‌ها همه در صورتی است که مراتب ایمان و توبه پولس را بپذیریم، و به او گمان نیکو داشته باشیم و درستی انتساب نامه‌ها را به او تأیید کنیم. افزون بر این، عقیده مزبور با پرسش دیگری هم رو به روست و آن این که اساساً گناه آدمیان، از قرون نخستین، یعنی از زمان آدم‌علیه السلام تا زمان مسیح‌علیه السلام چه بوده، آیا همه آن‌ها گناهکار بوده‌اند و مورد بخشش پروردگار قرار نگرفته‌اند؛ در حالی که در تمام کتاب مقدس از انسان‌های بزرگی، چون پیامبران و اولیای الهی پرهیزکاران و شهدایی یاد می‌شود که در راه خدا جان باخته‌اند؛ چنان که خود مسیح‌علیه السلام نیز در عهد جدید از کشته شدن زکریا علیه السلام سخن می‌گوید. حال باید پرسید که انسان‌هایی این چنین، روی به کدام سوی دارند؟ آیا به سبب گناه



اصلی و نیامدن منجی باید راه آتش در پیش گیرند؟! مسیحیان در برابر این پرسش مهم، پاسخی مخالف عقل و فطرت داده‌اند. آنان به سادگی، پیامبران بزرگ خداوند را مورد توهین قرار می‌دهند و می‌گویند: «گناهکارانی که پیش از آمدن منجی مرده‌اند، پایان کارشان روشن است و اما پرهیزکاران با این امید خالص، جان داده‌اند که مسیح‌علیه السلام، سرانجام روزی آمده، آن‌ها را از آتش الهی خواهد رها کند!» (۱۳۸) بنا بر این سخن، باید گفت که همه پیامبران بزرگ، مانند: نوح، ابراهیم، موسی، داوود، اسحاق، یعقوب و دیگر پیامبران الهی - که درود و سلام خدا بر همه آنان باد! - در جهنم منتظر آمدن مسیح‌علیه السلام و نجات خود بوده‌اند! کدام عقل سلیم، چنین سخن بیهوده ای را می‌پذیرد؟ افزون بر این که این گفته، ناسازگار با «عهد جدید» هم هست، آنجا که متی روایتگر کلام مسیح‌علیه السلام می‌شود: «این را به شما بگویم که عده زیادی از قوم‌های غیر یهود، مانند این افسر رومی، از سراسر دنیا آمده، در درگاه خداوند با ابراهیم و اسحاق و یعقوب همنشین خواهند شد.» (۱۳۹) همچنین مسیح‌علیه السلام، جایگاه کودکان را در ملکوت خداوند می‌بیند و به آن تصریح می‌کند. افزون بر آن، جای جای عهد جدید، نشانه‌های بزرگداشت عیسی مسیح‌علیه السلام از پیامبران خداوند را به همراه دارد. او تأکید می‌کند که آنان جایی جز ملکوت خدا ندارند. با این اوصاف، نمی‌دانم که گفته‌هایی به این اندازه سبک و بی‌ارزش، چگونه و از چه راهی به ساحت پاک مسیح‌علیه السلام نسبت داده شده است؟ آیا معقول است که خداوند در این دنیا انسان‌های بزرگی را به عنوان پیامبران خود برگزیند و آن‌ها هم همه هستی خود را وقف به انجام رساندن رسالت الهی و هدایت مردم نمایند و آن‌گاه پس از مرگ، به خاطر گناه آدم به جهنم بروند تا آن که مسیح‌علیه السلام بیاید و نجاتشان دهد؟ و در واقع، من حیران و پریشانم که چگونه چنین عقیده‌ای را بپذیرم و آن را از امور مسلم بشمارم! آیا غیر از این است که کلیسا این عقیده را قبول کرده و معتبر دانسته، در حالی که با عقل و فطرت مخالف می‌باشد! سخن را در این مورد به پایان می‌برم و فقط می‌گویم که عهد قدیم نیز چنین آموزه ای را نمی‌پذیرد؛ زیرا عکس این مسئله، در تمام عهد قدیم جلوه دارد؛ مثلاً در کتاب حزقیال نبی‌علیه السلام می‌خوانیم: «هر که گناه کند، خودش خواهد مرد! نه پسر برای گناهان پدرش مجازات خواهد شد و نه پدر برای گناهان پسرش. پس انسان خوب و درستکار، پاداش خوبی و نیکوکاری خود را خواهد یافت و انسان بد کردار نیز به سزای اعمال خود خواهد رسید.» (۱۴۰) البته مسیحیان در اینجا بین گناه فردی و اجتماعی، تفاوت گذارده و از رهگذر آن دست به توجیه آموزه بالا می‌زنند؛ اما حقیقت آن است که این امر هم، کمکی به حل مشکل یاد شده نمی‌کند. گرچه بر متن‌هایی دیگر از کتاب مقدس، در رد آموزه فدا می‌توان تکیه کرد، امّا در این مجال به همین اندازه بسنده می‌کنیم و بحث گسترده را به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم.

### مسیح (علیه السلام) کیست؟

### مسیح (علیه السلام) کیست؟

«مسیح‌علیه السلام کیست؟»، در کلام مسیحیان پرسشی بی‌اندازه مهم است؛ زیرا اگر برای یافتن پاسخ، به سراغ عهد جدید برویم، با القابی رو به رو می‌شویم که ایجاد هماهنگی میان آن‌ها کاری بس دشوار است. عهد جدید، مسیح‌علیه السلام را پسر انسان و پسر خدا و خدای جسمیت یافتن می‌خواند. در ادامه به بررسی هر یک از این القاب و میزان هماهنگی میان آن‌ها خواهیم پرداخت.

### پسر انسان

هر کس عهد جدید را به دقت مورد مطالعه قرار دهد، درمی‌یابد که مسیح‌علیه السلام، خود، بر این لقب پای می‌فشارد. در ذیل نگاهی آماری به اناجیل چهارگانه و میزان به کارگیری این لقب از سوی خود مسیح‌علیه السلام خواهیم دوخت. در انجیل متی،

لقب «پسر انسان»، ۲۷ مرتبه از سوی مسیح علیه السلام به کار گرفته شده است: «متی ۶: ۹، ۲۱: ۱۸، ۲۳: ۱۰، ۱۹: ۱۱، ۸: ۱۲، ۳۲: ۱۳، ۴۱: ۱۳، ۳۷: ۱۳، ۴۰: ۱۳، ۱۴: ۱۶، ۲۷: ۱۶، ۹: ۱۷، ۱۲: ۱۷، ۲۸: ۲۴، ۴۰: ۲۴، ۱۳: ۲۵، ۳۱: ۲۵، ۲۳: ۲۶، ۴۶: ۲۶، ۶۴: ۲۶». در انجیل مرقس، ۱۲ مرتبه: «مرقس ۱۰: ۲، ۲۸: ۲، ۳۱: ۸، ۱۰: ۹، ۳۱: ۹، ۳۳: ۱۰، ۴۴: ۱۰، ۲۵: ۱۳، ۲۱: ۱۴، ۴۱: ۱۴، ۶۲: ۱۴». در انجیل لوقا، ۲۱ مرتبه: «لوقا ۲۴: ۵، ۵: ۶، ۳۴: ۷، ۲۲: ۹، ۴۵: ۹، ۳۰: ۱۱، ۸: ۱۲، ۱۰: ۱۲، ۲۲: ۶، ۵۶: ۹، ۵۷: ۹، ۴۰: ۱۲، ۲۲: ۱۷، ۲۵: ۱۷، ۲۶: ۱۷، ۳۰: ۱۷، ۳۲: ۱۸، ۱۰: ۱۹، ۲۷: ۲۱، ۳۶: ۲۱، ۲۲: ۲۲، ۴۸: ۲۲، ۶۸: ۲۲». و در انجیل یوحنا، ۱۰ مرتبه: «یوحنا ۵: ۱، ۳۱: ۳، ۲۷: ۵، ۲۷: ۶، ۵۳: ۶، ۶۳: ۶، ۲۸: ۸، ۳۴: ۱۲، ۱۴: ۳». اعتقاد من این است که تأکید مسیح علیه السلام بر لقب «پسر انسان»، اشاره‌ای روشن بر جهت انسانی اوست. او مانند دیگر انسان‌ها گرسنه می‌شد، تشنه می‌گشت، می‌خواست، می‌خواست بیان کند که انسانی مانند دیگر انسان‌هاست و تنها تفاوتش با دیگران آن است که به او وحی می‌شود و همچون دیگر پیامبران با آسمان ارتباط دارد. اما مسیحیان در این لقب، چیز دیگری را می‌جویند. آن‌ها معتقدند که مسیح علیه السلام در خواری و درد با ما شریک است؛ ولی از آن‌رو که او پسر انسانی است که دارای ریشه‌ای آسمانی می‌باشد، «آدم» جدیدی هم هست. او آغازگر بشریت نوین محسوب می‌شود. بنابراین، او آدمی آسمانی است که ایمان آورندگان به او در قیامت به صورت او برخواهند خاست. همچنین مسیحیان اعتقاد دارند که «پسر انسان» عبارتی دشوار است که از یک سو بر بلندی مرتبه مسیح علیه السلام اشاره دارد و از سوی دیگر، پرده افکنی کرده، او را در حجاب نگاه می‌دارد. از این رو، مسیحیان از عبارت «پسر انسان» به معانی فراوانی دست می‌یابند که در ابتدا به ذهن نمی‌آید؛ مثلاً هنگامی که مسیح علیه السلام این عبارت را به کار می‌برد، به عهد قدیم و خواب دانیال علیه السلام اشاره دارد؛ آنجا که دانیال علیه السلام از پسر انسان وجود ازلی (خدا) یاد می‌کند که بر همه انسان‌ها و پادشاهان حکومت خواهد کرد. (۱۴۱) و اما عقاید و روایات یهودی بر تمایز آشکار میان «پسر انسان» و «وجود ازلی» آن تأکید دارد. از این رو، یهودیان به کارگیری این لقب را توهین روشنی به خداوند می‌دانستند. انجیل متی در این باره می‌گوید: «کاهن اعظم به او گفت: تو را به نام خداوند زنده تو قسم می‌دهم که جواب بدهی: آیا تو مسیح فرزند خدا هستی یا نه؟ عیسی جواب داد: بلی، هستم و یک روز پسر خدا را (مرا) خواهید دید که در دست راست قوت (خدا) نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید. ناگهان، کاهن اعظم لباس خود را درید و فریاد زد: کفر گفت! کفر گفت!» (۱۴۲) برای یهودیان آشکار بود که مسیح علیه السلام، ادعایی فراتر از پیامبری کرده و خود را به مرز الوهیت رسانده است. به راستی چگونه می‌توان این کلام را فهمید که مسیح علیه السلام، انسان و فرزند انسان بوده و در همان حال خدا و فرزند خدا باشد. آری، ممکن است که انسان با عبادت و اطاعت از مولایش به چنان درجه عالی قرب الهی برسد که توانایی تصرف در جهان را بیابد؛ اما آیا او هرگز خدا خواهد شد! عقل انسانی چنین امری را قبول نمی‌کند.

### پسر خدا

کلیسا این نام را، رازی می‌داند که به حقیقت مسیح علیه السلام اشاره دارد و به همین خاطر بر به کارگیری آن پای می‌فشارد. اهمیت این نام در آن است که با پذیرش آن، آموزه‌های فدا و تثلیث کامل می‌شود؛ چه این که مسیح علیه السلام در آموزه تثلیث، ذات دوم می‌باشد. اما استفاده نکردن مسیح علیه السلام از این نام در انجیل همگون (متی، مرقس و لوقا) سبب سرگردانی پژوهشگر می‌شود. او در این انجیل، پیایی خود را «پسر انسان» می‌خواند. آنجایی که در انجیل سه‌گانه عنوان «پسر خدا» به او نسبت داده شده، یا بیان نویسنده است و یا نقل سخن دیگران می‌باشد. البته در برخی موارد، خود مسیح علیه السلام از خداوند به عنوان «پدرم» یاد می‌کند، اما هرگز خود را «پسر خدا» نخوانده است. آری، در انجیل یوحنا او سه بار، خود را «پسر خدا» می‌نامد. همین طور در مواردی به خود با واژه «پسر» و به خدا با واژه «پدر» اشاره می‌کند. با این حال این لقب پسر خدا در کتاب مقدس در موارد دیگری

هم استفاده شده است. مثلاً بنی اسرائیل فرزندان خدا نامیده شدند و داوود نیز پسر خدا نامیده شده ولی مسیحیان می‌گویند استعمال این لفظ در موارد فوق استعاره است اما استعمال این نام، برای مسیح‌علیه السلام حقیقی است و هیچ‌گونه مجازی در کار نیست. پس از گردآوری عهد جدید، الوهیت عیسی‌علیه السلام به شکل رسمی و آشکار پذیرفته شد. از آن پس، ایمان مسیحی با اعتقاد به «پسر خدا» بودن عیسی‌علیه السلام و این که او خود خداست، کامل می‌گردد. با این حال، مسیحیان می‌گویند که «خدای پدر» دارای ویژگی‌هایی فراتر از پسر آسمانی خود می‌باشد. اگر چه مسیح‌علیه السلام دارای کرامت‌هایی است که او را برابر با خدا قرار می‌دهد، اما خدای پدر به گواهی خود مسیح‌علیه السلام و نویسندگان عهد جدید دارای امتیازاتی است که عیسی‌علیه السلام فاقد آنهاست؛ مثلاً او منشأ و مقصد همه موجودات می‌باشد. از این رو، مسیح‌علیه السلام در آخرالزمان در برابر او خضوع نموده، به نشانه فروتنی، سر به زیر می‌اندازد. از آن جهت که سخن از «پسر خدا» گفتن با آموزه «تثلیث» همراه است، در ادامه به بررسی مسئله تثلیث می‌پردازیم و در ضمن آن از مسئله «پسر خدا» بودن مسیح‌علیه السلام نیز اندکی بحث می‌کنیم.

### تثلیث (۱۴۳)

اعتقاد به تثلیث، اولین راز، و اساس آموزه‌های مسیحیت را تشکیل می‌دهد؛ درست همان‌گونه که توحید، بنیان اعتقادی در اسلام به شمار می‌آید. ما مسیحیان هر کاری را با آن، یعنی به نام پدر، پسر و روح القدس آغاز می‌کنیم. و این اولین چیزی بود که در کودکی آموختم. در آغاز غذا خوردن و هنگام ورود به کلیسا و نماز این عبارت را می‌خوانیم. به همین خاطر، گمان نمی‌کنم هیچ آموزه دیگری همچون تثلیث در جان فرد مسیحی رسوخ کرده باشد. با این حال، فهم آن نه تنها بسیار مشکل، بلکه غیر ممکن است ما مسیحیان بر این باوریم که «تثلیث» با حقایق برتر الهی مرتبط است و از این رو، عقل انسانی را راهی برای رسیدن به آن نمی‌باشد. در نتیجه، تثلیث به عنوان رازی سر ناگشوده و برتر از درک بشر باقی می‌ماند. گفتنی است که مسیحیان، بر خلاف تصور رایج از آموزه تثلیث، مسیحیان به سه خدا اعتقاد ندارند؛ بلکه آن‌ها به خدای یگانه‌ای ایمان دارند که از سه شخصیت برخوردار است: پدر و پسر و روح القدس. واقعیت این است که واژه تثلیث در کتاب مقدس وارد نشده و گمان می‌رود که نخستین بار، «ترتولیان» (۱۴۴) در قرن دوم میلادی آن را به کار گرفته باشد. سپس در نیمه قرن سوم «سیلیوس» تلاش نموده تا تفسیری از آن به دست دهد: «تثلیث امری حقیقی درباره خدا نیست؛ بلکه تنها اعلامی خارجی به شمار می‌آید. به همین جهت، آموزه ای ناپایدار و غیر ابدی خواهد بود.» «آریوس» بر این باور بود که تنها «پدر» موجودی ازلی است و «پسر» و «روح القدس» هر دو آفریده او هستند؛ اما با این حال، از سایر آفریدگان او جدا هستند. آن‌گاه «آتاناسیوس» (۱۴۵) آشکار شد و آموزه تثلیث را به شکل رسمی آن پایه گذاری کرد. مدت‌ها میان دانشمندان مسیحی و رهبران کلیسا در مورد پذیرش نظر آریوس (۱۴۶) یا آتاناسیوس نزاع و درگیری وجود داشت تا آن‌که پس از شکل‌گیری شورای «نقیه» و حدود یک ماه گفت و گو و جدال، سرانجام دیدگاه آتاناسیوس به عنوان رأی رسمی کلیسا پذیرفته شد و «قانون ایمان» چنین ابراز گردید: «ما خدایی را می‌پرستیم که یکی است در عین سه تا و سه تا است در عین یکی. پدر و پسر و روح القدس هر کدام یک شخص اند؛ اما سه خدا نیستند و خداوند، یگانه است. پس این سه با هم ازلی و مساوی هستند. و انسان ناجی (عیسی‌علیه السلام)، خود نیز بر همین عقیده است.» (۱۴۷) قانون ایمان آتاناسیوس، در قرن پنجم به وسیله «اگوستین» (۱۴۸) برجسته شده و تا امروز به عنوان عقیده رسمی کلیسا باقی مانده است. پس از آن، در سال ۴۵۱ م و در شورای «کالسدون» (۱۴۹) اقرار به تثلیث به عنوان آموزه ای تغییر ناپذیر شناخته شد؛ به طوری که هر سخنی بر خلاف آن کفر تلقی می‌شد و گوینده به مرگ یا قطع عضو محکوم می‌گشت. با این حال، اصلاح این آموزه همچنان ادامه یافت؛ زیرا مسیحیان قبول دارند که تثلیث نیازمند آن است تا هر از چند گاهی فردی بانگ بیدار باش و اصلاحی در مورد آن برآورد. آن‌که درباره تثلیث مطالعه دارد، نمی‌تواند «ژان کالوین»، مصلح مسیحی قرن ۱۶، را از یاد ببرد. او از تساوی کامل بین شخصیت‌های سه گانه سخن

گفت و بر آن به عنوان آموزه ای پایدار تأکید کرد. و قانون ایمان به عنوان اعتقاد نامه رسمی کلیسا، به گونه‌ای آشکار آموزه تثلیث را ابراز می‌دارد. و من به خاطر دارم که در هفت سالگی و تابستانی که در دیر بودم «قانون ایمان» را به خاطر سپردم؛ قانونی که متن آن چنین است: «من به خدای واحد ایمان دارم؛ پدر قادر مطلق؛ خالق آسمان و زمین و همه آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود و ایمان دارم به پروردگار واحد، عیسی مسیح، پسر خداوند یگانه که در ازل از پدر به وجود آمد؛ خدایی از خدا، نوری از نور و خدایی حقیقی از خدای حقیقی، مولودی غیر مخلوق، مساوی با پدر در ذات و همان که به وسیله او همه چیز وجود یافت و برای خاطر ما آدمیان و برای نجات ما از آسمان نزول کرد. از روح القدس و مریم عذرا تولد یافت و در عهد پیلاتوس به صلیب آویخته شد، درد کشید و مدفون گشت و در روز سوم از میان مردگان برخاست؛ همان گونه که در کتاب‌ها آمده است و به آسمان صعود کرد و در سمت راست پدر نشست و از آنجا بار دیگر خواهد آمد که جاویدان و با شکوه بر زندگان و مردگان به عدالت حکم فرماید. و من ایمان دارم به روح القدس، پروردگار حیات که از پدر و پسر، به وجود آمده است؛ همو که به همراه پدر و پسر مورد پرستش و ستایش است و سخن گوینده با پیامبران می‌باشد و من ایمان دارم به کلیسای مقدس و به تعمیم نخستین، جهت بخشش گناهان و رستاخیز انسان‌ها پس از مرگ؛ آمین!» مسیحیان نظریه تثلیث را در ۶ نکته خلاصه کرده‌اند. ۱. کتاب مقدس، از سه شخص به عنوان «شخص خدا» یاد کرده است. ۲. گرچه این سه از ذاتی واحد برخوردارند؛ امّا با این حال، کتاب مقدس برای آن‌ها شخصیت‌های متمایزی می‌شناسد. ۳. این تثلیث، در حقیقت خدا، امری ناپایدار و ظاهری نیست؛ بلکه امری حقیقی و پایدار به شمار می‌آید. ۴. این تثلیث، به معنای سه خدایی نیست؛ بلکه مقصود این است که ذاتی واحد، دارای سه شخصیت است. ۵. شخصیت‌های سه گانه پدر و پسر و روح القدس با یکدیگر [در قدرت و عظمت] برابرند. ۶. در آموزه تثلیث، هیچ گونه تناقضی یافت نمی‌شود. مسیحیان بر توحید، تأکید می‌ورزند و می‌گویند که آفریننده جهان و اداره کننده امور آن، یگانه است؛ ولی با این حال، در تعریف آن حقیقت واحد می‌گویند که از سه شخصیت که در قدرت و عظمت برابرند (پدر، پسر و روح القدس)، تشکیل شده است. آن‌ها همچنین بر تدریجی بودن شناخت خداوند اصرار می‌ورزند. خداوند به یکباره خود را بر بشر آشکار نکرده است؛ زیرا شدت نور او چشم‌ها را خیره می‌کرد. بدین سبب، شناخت کامل خداوند، به شناخت مسیح علیه السلام پیوند خورده است. بنابراین، تا زمان جسمیت یافتن مسیح علیه السلام، حقیقت و کنه خداوند بر بشریت پوشیده بود و کسی توان درک آن را نداشت تا آن که با آمدن عیسی مسیح علیه السلام، خداوند، پرده از حقیقت خود، برداشت و با جسمیت یافتن در مسیح علیه السلام خود را شناساند. در عهد قدیم، اشاره‌ای به تثلیث نشده است و به نظر می‌آید که در آن، همه توجه و تلاش بر پایدار کردن آموزه توحید در جان‌های قوم بنی اسرائیل و دور کردن ایشان از بت پرستی بوده است. این امر نیازمند زمانی بسیار بوده تا آن‌ها بتوانند با توحید خو بگیرند و زندگی کنند؛ آموزه ای که تا آن زمان با آن انس نداشته‌اند. از این رو، هنگامی که موسی علیه السلام به میقات پروردگار می‌رود و بازگشت او با تأخیر صورت می‌پذیرد، بنی اسرائیل به پرستش گوساله طلایی رو می‌آورند؛ گویا هنوز رنگی از بت پرستی همنشین آن‌ها بوده و راحت شان نگذاشته است. به همین جهت، خواننده عهد قدیم در جای جای آن و به صورت آشکار، آموزه توحید را می‌بیند و بلکه آن را از نخستین سفارها می‌یابد؛ مثلاً در کتاب تثنیه می‌خوانیم: «ای اسرائیل! گوش کن که خدا و پروردگار ما، پروردگار یکتاست.» (۱۵۰) بنابراین، جست و جوی تثلیث در عهد قدیم، کاری بیهوده خواهد بود. البته «پدر» در آن به کار رفته که مراد از آن معنای مجازی، یعنی خداوند سبحان است که پدر نیکان و درستکاران می‌باشد. همچنین است کلمه «پسر» که معنای مجازی از آن به ذهن می‌آید، نه معنای حقیقی. و نیز کلمه «روح القدس» در عهد قدیم به کار رفته ولی دارای معانی زیاد و مختلف همچون: دمیدن حیات، نفس، باد و غیر این‌ها می‌باشد و به گفته مسیحیان گویا خداوند بشر را برای نقطه پایان آماده می‌کرد تا در عهد جدید خود را به عنوان «پدر و پسر و روح القدس» معرفی نماید. آمدن مسیح علیه السلام هم، با تأکید دوباره بر آموزه توحید همراه گشت؛ مثلاً او در پاسخ یکی از دانشمندان مذهبی که از

مهم‌ترین احکام خداوند پرسید، گفت: «اول همه احکام این است که ای اسرائیل! گوش کن که خداوند و پروردگار ما خداوند واحد است. (۱۵۱) ایشان معتقدند در جهت کشف آموزه تثلیث که فهم آن برای انسان دشوار است، مسیح‌علیه‌السلام نیز راه تدریج را در پیش گرفت. او در آغاز، واژه «پدر» را به معنای خداوند که پدر همه نیکان و درستکاران و مؤمنان است و به تمام ایشان لطف و مهر می‌ورزد، به کار برد. (۱۵۲) اما بنا بر اعتقاد مسیحیان، زمانی که عیسی‌علیه‌السلام با واژه «پدر»، خداوند را مورد خطاب قرار می‌داد، معنای حقیقی آن را در نظر داشت. (۱۵۳) پس در اینجا مراد، پدر خاص مسیح‌علیه‌السلام است و واژه پدر از معنای مجازی به معنای حقیقی، یعنی «شخص اول» انتقال یافت. واژه «پسر» را نیز مسیح‌علیه‌السلام در آغاز، در مورد همه فرزندان خدا، یعنی مؤمنان به کار برد. (۱۵۴) او تا اینجا، هنوز معنای مجازی را در نظر داشت؛ اما آن زمان که این واژه را در مورد خویش به کار گرفت و خود را «پسر خدا» خواند، معنای حقیقی آن را در نظر گرفت. آری، او خود را پسر یگانه خدا می‌دانست. (۱۵۵) اما از چگونگی به کارگیری واژه «روح القدس» در عهد جدید، نمی‌توان آن را به عنوان یکی از شخصیت‌های سه‌گانه تشکیل دهنده روز پنطیکاست (۱۵۶) که روح القدس به صورتی آشکار، تجلی یافت. از آنچه گفته شد، در می‌یابیم که از شخصیت‌های سه‌گانه در عهد جدید، به صورت جدای از یکدیگر یاد شده است؛ اما آیا در کتاب‌های عهد جدید، می‌توان آموزه تثلیث را به گونه‌ای آشکار یافت؟ تنها در یک جا به شکل صریح این عقیده ابراز شده است: «پس بروید و تمام قوم‌ها را شاگرد من سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس غسل تعمید دهید.» (۱۵۷) که بدیهی است ذکر سه تا نام در پشت سر هم این را نمی‌رساند که این سه، یک ذات مشترک دارند. البته اشاره دیگری نیز در نامه اول یوحنا (۱۵۸) بوده که در قرن ۱۹ و پس از مطالعات فراوان روشن شده که چنین تعبیری در نسخه‌های قدیمی این انجیل وجود نداشته است. از این رو، در نسخه‌های جدید، آن را حذف کرده‌اند. برخی از مسیحیان گمان برده‌اند که پولس در نامه دوم خود به قرنتیان، اشاره روشنی به تثلیث دارد؛ آنجا که می‌گوید: «فیض خداوند ما، عیسی مسیح با همه شما باشد! محبت خدا و رفاقت روح القدس نصیب شما گردد!» (۱۵۹) اما همان‌گونه که می‌بینیم، نامی از شخصیت‌های سه‌گانه در آن نیامده است. مسیحیان در توجیه این که چرا در عهد جدید واژه تثلیث نیامده، می‌گویند: درست است که واژه تثلیث در عهد جدید وارد نشده، اما باید گفت که آموزه تثلیث، نه تنها نیازمند واژگان نیست، بلکه اساساً فرد مسیحی تنها زمانی آن را خواهد یافت که با عبادت، به خداوند، نزدیک شود. و از پدر به پسر و روح القدس منتقل گردد [و در نهایت به یگانه بودن ذات آن‌ها آگاه شود]. (۱۶۰) البته باید گفت که تثلیث، ساخته مسیحیان نیست و دارای بنیان‌های استوار تاریخی است؛ و از زمان باستان پرستش خدا در گروه‌های سه‌تایی در میان بت‌پرستان معمول بود. و قبل از آمدن مسیح‌علیه‌السلام در مصر و فلسطین و چین و هند و جاهای دیگر رواج داشته است. مهم‌ترین داستانی که شباهت‌های بسیاری با تثلیث مسیحی برقرار می‌کند، افسانه «ازیریس» مصری است که در آن، ازیریس به دست برادرش کشته می‌شود. آن‌گاه «ایزیس» (خواهر و زن او) جسدش را حنوط می‌کند. آن‌گاه ازیریس زنده می‌شود و خدای جهان پایین می‌گردد. سپس ایزیس از ازیریس، پس از مرگ او باردار می‌شود و فرزندش به نام هوروس برایش دنیا می‌آورد. و مهربان باستان خدا را در گروه سه‌تایی «ازیریس» و «ایزیس» و «هوروس» می‌پرستیدند و از آن پس، ازیریس، رب النوع مصر قدیم گردید. برخی از پدران نخستین مسیحی با پذیرش این امر که داستان ازیریس می‌تواند زمینه ساز ظهور تثلیث باشد، بر تفاوت اساسی این داستان و زندگی مسیح‌علیه‌السلام تأکید ورزیده و گفته‌اند: «داستان ازیریس مصری، داستان خدایی است که از دنیا رفت و سپس به گونه‌ای اسطوره‌ای و خرافی زنده شد؛ در حالی که زندگی مسیح‌علیه‌السلام مرگ و برپا خاستن او در انجیل، داستانی تاریخی و واقعی به شمار می‌آید و هرگز رنگ و بوی افسانه به خود نمی‌گیرد» (۱۶۱). این توضیح مختصری بود از آموزه تثلیث در نزد مسیحیان که معتقدند خداوند در شخص مسیح‌علیه‌السلام جسمیت یافته است؛ یعنی شخصیت دوم از شخصیت‌های سه‌گانه، طبیعت انسانی گرفته و از هر جهت به جز گناه اصلی با ما شباهت پیدا نموده است؛ چنان‌که یوحنا می‌گوید: «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد» (۱۶۲) بنابراین، خداوند برای آن که

پرده از چهره خود براندازد، به صورت بشری به زمین آمد و انسان را ملاقات کرد. آفریدگان نیز خداوند را در صورت مسیح علیه السلام زیارت کردند. (۱۶۳) اما باید دانست که انسان شدن خدا، هیچ آسیبی به الوهیت او وارد نمی‌کند؛ بلکه برای انسان شدن همین اندازه که خداوند، گاهی از عظمت الهی خود، چشم پوشی می‌کند و آن را پنهان نگاه می‌دارد، کافی است. (۱۶۴) اکنون پس از تبیین آموزه تثلیث به بیان پرسش‌ها و نقد‌هایی پیرامون آن خواهیم پرداخت. در این مجال، از طرح مباحث فلسفی خودداری نموده، سعی در ارائه سخن به شکلی ساده و روشن داریم. الف. نخستین پیامد آموزه تثلیث، کنار گذاشتن خرد انسانی است؛ زیرا مسیحیان بر این باورند که تثلیث سزای است فراتر از درک بشر، که آن را جز با ایمان پایدار و حقیقی به مسیح علیه السلام، از راه دیگری نمی‌توان فهمید، اما باید گفت که پرسش‌ها و گزاره‌ها در رویارویی با خرد انسانی، سه گونه‌اند: ۱. گزاره‌های سازگار با خرد یا خرد پذیر: گزاره‌هایی هستند که خرد آدمی آن را می‌پذیرد و به درستی آن‌ها اقرار دارد، مانند این که جزء کوچک‌تر از کل است. ۲. گزاره‌های ناسازگار با خرد یا خرد ستیز: گزاره‌هایی هستند که خرد آن‌ها را نمی‌پذیرد و رد می‌کند، مانند: اجتماع نقیضین مثل این که گفته شود: «زید در یک زمان هم موجود است و هم غیر موجود.» معلوم است که خرد انسان تأکید بر محال بودن مثل چنین قضیه‌ای دارد. ۳. گزاره‌های فراتر از خرد یا خرد گریز: گزاره‌هایی غیبی هستند که دست خرد از رسیدن به آن‌ها کوتاه است. در جهان اموری وجود دارد که اگر وحی نبود، هرگز به شناختی از آن‌ها دست نمی‌یافتیم، مانند: برخی از احکام شرعی و همین‌طور رابطه میان کارهای اختیاری انسان در دنیا و پیامدهای اخروی آن که خرد انسان، از فهم چگونگی این رابطه ناتوان است؛ چرا که مربوط به عالم غیب می‌باشد. باید توجه داشت که نباید گزاره‌هایی از گونه سوم (گزاره‌های فراتر از خرد) را، قسمی از گزاره‌های گروه دوم (گزاره‌های ناسازگار با خرد) به شمار آورد؛ زیرا هرگز گزاره‌هایی که خرد، توان فهم آن‌ها را ندارد، با گزاره‌هایی که خرد آدمی حکم به بطلان آن‌ها می‌نماید، برابر نیستند. این در واقع همان دامی است که مسیحیان در آن گرفتار شده و به مغالطه دست یازیده‌اند؛ زیرا آموزه تثلیث، با عقل آدمی سر ناسازگاری دارد. آن‌ها هنگامی که با اشکالات عقلی رو به رو می‌شوند، ابراز می‌دارند که این حقایق، اموری غیبی‌اند و خرد را راهی برای وصول به آن‌ها نیست. آنان حتی درباره گزاره‌هایی که ناسازگار با خرد هستند نیز همین توجیه را تکرار می‌کنند. و با این که بسیاری از گزاره‌های دینی را مخالف خرد می‌دانند، اما به شکل تعبدی می‌پذیرند. آیا آن گونه که مسیحیان می‌گویند، می‌توان برای کسب ایمان، عقل را کنار گذاشت؟ آیا در اینجا تناقض روشنی وجود ندارد؟ انسان چگونه می‌تواند دین درست را از نادرست تشخیص دهد؟ آیا این کار با عقل و خرد، صورت نمی‌پذیرد؟ حتی عیسی علیه السلام و شاگردان او هم برای به اثبات رساندن رسالت مسیح علیه السلام با استفاده از استدلال عقلی با، یهود مناظره می‌کردند. عیسی علیه السلام در آنجا که میان بشارت عهد قدیم به آمدن منجی و زندگی خود پیوند زده و خود را همان پیامبر منتظر معرفی کرده، در واقع آن‌ها را به پیروی از عقل فرا خوانده است. بنابراین، اگر عقل، نقش اساسی و تعیین کننده در تشخیص دین درست دارد، چگونه می‌توان به آموزه ای ایمان آورد که عقل آن را رد می‌کند و نمی‌پذیرد؟ دانشمندان مسیحی به برخی از اشکالات فلسفی آموزه تثلیث اعتراف کرده و گفته‌اند که بر خلاف اعتقاد رایج مسیحیان، که به سه شخصیت متمایز از هم ایمان دارند و با این حال، هر سه را یک ذات می‌دانند، باید توجه داشت که نمی‌توان امر یگانه‌ای را در همان حال که یکی است، سه تا دانست و یا در همان حال که سه تا می‌باشد، یکی پنداشت؛ زیرا این کار مستلزم تناقضی صریح خواهد بود. از سوی دیگر، پذیرش این که ذات یگانه خدا، از سه شخصیت متمایز برآمده، مستلزم ترکیب در ذات و در نتیجه نیازمندی خداوند خواهد بود؛ چرا که هر امر مرکبی، برای کامل شدن به اجزای خود نیاز دارد. این در حالی است که خداوند، موجودی بسیط و بی‌نیاز است؛ پس نمی‌توان در یک موجود از نیاز و بی‌نیازی در کنار هم سخن گفت. افزون بر این، خداوند از هر جهت بسیط است و امکان ندارد - آن چنان که مسیحیان ادعا می‌کنند - جزئی از او جدا شود و در انسان، حلول کند یا با آن متحد شود. همچنین حلول او در انسان، سبب می‌شود که او در معرض تغییر و تحول قرار گیرد؛ در حالی که خداوند موجودی ثابت و ازلی و

ابدی است. ب. همان گونه که پیش از این گفتیم، آموزه تثلیث در قرن دوم میلادی به وسیله «ترتولیان» بیان شد. بنابراین، نسبت دادن آن به مسیح علیه السلام و یا شاگردان او به کلی نادرست می‌باشد. مسیحیان می‌گویند: عیسی مسیح علیه السلام و برخی شاگردان او به ویژه پولس در شکل‌گیری مؤلفه‌های اساسی این آموزه کوشیده‌اند و آن‌گاه دانشمندان و پدران روحانی تنها کاری که کردند، گذاشتن نام «اقنوم» (ذات و شخصیت) بر شخصیت‌های سه‌گانه و آشکار نمودن آموزه تثلیث بود. باید گفت که این سخن، ادعایی بیش نیست؛ زیرا تا قرن چهارم میلادی، آموزه تثلیث، مورد توجه و اعتماد مسیحیان نبود و هیچ جایی در میان آموزه‌های اصلی و مهم دین مسیح نداشت. و پیش از این روشن شد که «آتناسیوس» برای نخستین بار به آن شکل علنی داد و پس از نزاع‌های بسیار، آن را در شورای نقیه (۳۲۵ م) به تصویب رساند، درست به همان شکلی که امروزه در دسترس است. بنابراین، نه تنها آموزه تثلیث، برگرفته از تعالیم مسیح نیست، بلکه نتیجه مستقیم خیال انسان است. از همین جهت است که این آموزه در درون خود، با تناقض‌های فراوان رو به رو می‌باشد تا جایی که پدر آتناسیوس، مروج آموزه عیسای خدایی اعتراف می‌کرد که هرچه بیشتر درباره آن می‌نویسد، کمتر می‌تواند آن را روشن نماید. (۱۶۵) پس این سخن که پذیرش آموزه تثلیث واجب می‌باشد، به دلیل آن که از وحی برآمده است حتی با وجود ناسازگاری آن با عقل سخن نادرستی به شمار می‌رود؛ زیرا دانشمندان مسیحی، خود در این مسئله اتفاق نظر ندارند. سده اول و دوم میلادی صفحات بسیاری از گوناگونی آرای آن‌ها را در بردارد. حتی پس از رسمیت یافتن آموزه تثلیث و با وجود مجازات نمودن مخالفان آن و دست زدن به تفتیش عقاید و کشتن و زندانی کردن آن‌ها توسط کلیسا، باز هم فریاد مخالفان بر پا بود و هیچ‌گاه ساکت نشد؛ فریاد‌هایی که هر از چند گاه، خبر از نامعقول بودن آموزه ای رسمی در دین مسیح علیه السلام می‌داد. ج. مسیحیان، عهد جدید را کامل‌کننده عهد قدیم می‌دانند. بنابراین، نباید در عهد جدید، آموزه ای ناسازگار با عهد قدیم یافت شود. این در حالی است که «خدا» و اوصاف او در عهد قدیم به گونه‌ای شناسانده می‌شود که سر ناسازگاری با آموزه تثلیث دارد؛ آموزه ای که بنا به گفته مسیحیان برآمده از عهد جدید می‌باشد. خدا در عهد قدیم به عنوان وجودی ازلی و ابدی شناسانده شده است؛ آنجا که می‌گوید...: «مگر نه که من خداوند ازلی و ابدی هستم.» (۱۶۶) او همچنین خالق مدبر است و جهان، آفریده و مورد تدبیر و امر اوست. و بنابراین، با انسان تفاوت دارد: «همانا من خدا هستم، نه انسان.» (۱۶۷) و نیز خداوند شبیه ندارد؛ زیرا هر تصویری از او که در ذهن آدمی ساخته شود، خود، بتی به شمار می‌آید. (۱۶۸) اگرچه عهد قدیم، ویژگی‌هایی بیش از این برای خداوند ذکر کرده، امّا از مقایسه همین موارد با آموزه تثلیث و جسمیت یافتن خدا در انسان، ناسازگاری بین عهد قدیم و آنچه مسیحیان می‌گویند، روشن می‌شود. موجودی که در عهد قدیم، خالق و زنده و ازلی و غیر انسان معرفی می‌شود، در عهد جدید بدل به مخلوقی می‌گردد که از شکم انسانی دیگر بیرون می‌آید و مانند انسان‌ها می‌خورد و می‌آشامد و غم و شادی دارد و سرانجام بر صلیب می‌میرد؛ اوصافی که به راستی هیچ‌کس خرد سالمی، سازگاری آن را با وجود برتر و مقدّس خداوند نمی‌پذیرد. د. حتی اگر مانند مسیحیان برای خدا سه شخصیت متمایز که در هستی و قدرت و عظمت مساوی هستند، برشمردیم، آن‌گاه باید میان شخصیت اول (پدر) و شخصیت دوم (پسر) هیچ‌گونه تفاوتی وجود نداشته باشد و هرگز یکی نیازمند دیگری نباشد؛ در صورتی که عهد جدید، مخالف این گفته را بیان می‌کند؛ مثلاً آمده که مسیح به گواه خودش در مقابل پدر، فروتن و خاضع باقی ماند. (۱۶۹) همچنین او از زمان قیامت آگاه نبوده و تنها پدر است که هنگام وقوع آن را می‌داند. (۱۷۰) پدر، منشأ و غایت همه چیز است. (۱۷۱) پسر در هر کاری پیرو پدر می‌باشد (۱۷۲) و پدر بزرگ‌تر از پسر است. (۱۷۳) گفته‌های آمده از عهد جدید، عدم تساوی میان شخصیت‌های سه‌گانه را به تأکید، بیان می‌کند. «پدر»، در این کتاب‌ها، اصل و منشأ همه چیز و بی‌نیاز و دارای قدرتی بی‌همتا است؛ در حالی که «پسر»، یکسره نیازمند اوست و بدون اذن پدر نمی‌تواند به کاری پردازد. و این چیزی است که عقل می‌پذیرد و عهد جدید تأیید می‌نماید. اکنون و با توجه به توصیف خدا و مسیح علیه السلام در عهد جدید، چگونه می‌توان به تساوی میان دو شخصیت، در ذات و قدرت و عظمت حکم کرد؟ و چگونه می‌توان، مسیح علیه السلام را که آفریده

خداست، «خدا» به شمار آورد؟ ه. عهد جدید، در موارد بسیاری، خداوند را «پدر» همه مؤمنان و درستکاران و نیکان می‌خواند. مسیح‌علیه‌السلام خود، گاهی خطاب به مومنان، از خداوند به عنوان «پدر آسمانی» (۱۷۴) آن‌ها یاد می‌کند. در نمازهای روزانه نیز بنا به فرمان مسیح‌علیه‌السلام می‌خوانیم: «ای پدر ما که در آسمانی! نام مقدس تو گرامی باد!» (۱۷۵) همچنین در انجیل متی آمده است: «پدر آسمانی، شما را به شرطی خواهد بخشید که شما نیز آسانی را که به شما بدی کرده‌اند، ببخشید.» (۱۷۶) افزون بر این، در مواردی، عهد جدید، مؤمنان را فرزندان خدا می‌خواند. دو نمونه زیر بیانگر همین نکته است: «خوشا به حال آنان که برای برقراری صلح در میان مردم کوشش می‌کنند؛ زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده خواهند شد.» (۱۷۷) «اما کسانی که شایسته رسیدن به آن عالم و برخاستن از میان مردگان شوند ... و ممکن نیست که دیگر بمیرند و از این لحاظ مانند فرشتگان و فرزندان خدا می‌شوند؛ چون که پسران قیامت می‌گردند.» (۱۷۸) پرسشی که اکنون فرصت طرح می‌یابد این است که با وجود پافشاری عهد جدید در پدر خواندن خدا، به عنوان پدر همه مؤمنان و پاکان، چرا این واژه تنها در مورد مسیح معنایی حقیقی به خود می‌گیرد و چرا به کارگیری آن برای دیگران، کاربردی مجازی پیدا می‌کند؟ مسیحیان در پاسخ، به آشکار شدن معجزه‌های بسیار به دست عیسی مسیح‌علیه‌السلام همچون زنده کردن مردگان، شفای بیماران و مانند آن‌ها اشاره می‌کنند و اگر با شمرده شدن معجزه‌های پیامبران دیگر رو به رو شوند، خواهند گفت: آری، اظهار معجزه، ویژه مسیح‌علیه‌السلام نبوده و پیامبران دیگر هم معجزه داشته‌اند؛ اما چگونگی ارائه معجزه در مورد مسیح‌علیه‌السلام، کیفیت خاصی دارد که او را به کلی از دیگران متمایز می‌سازد. پیامبران دیگر در جریان معجزه، تنها یک وسیله بوده‌اند و انجام معجزه به دست آن‌ها به قدرت و اجازه پروردگار صورت می‌گرفته است؛ اما مسیح‌علیه‌السلام، خود به گونه مستقیم و بی‌واسطه، دست به اظهار معجزه می‌زده است. از این رو، معجزه‌های او تنها با یک اشاره یا حرکت و یا گفتن یک کلمه صورت می‌گرفته و او در فرآیند معجزه، الوهیت خود را آشکار می‌نموده است. (۱۷۹) این پاسخ، هم با عهد جدید و هم با آموزه‌های مسیح‌علیه‌السلام ناسازگار است. این پیامبر الهی بارها تکرار می‌کرد که معجزه‌های او با قدرت خود و به صورت مستقل انجام نمی‌دهد؛ بلکه اذن و قدرت خداوند سبب انجام آن‌هاست. در گفته‌های او می‌خوانیم ...: «من از پیش خود نمی‌توانم کاری را انجام دهم، بلکه چنان که شنیده‌ام، داوری می‌کنم و داوری من عادلانه است؛ زیرا مطابق میل و اراده خدایی است که مرا فرستاده، نه مطابق میل خودم.» (۱۸۰) در جایی دیگر عیسی مسیح‌علیه‌السلام گفته است: «اما اگر من با انگشتان خدا ارواح پلید را از وجود مردم بیرون می‌کنم، این ثابت می‌کند که ملکوت خدا در میان شما آغاز شده است.» (۱۸۱) و معلوم است که مراد از انگشتان، قدرت الهی است. اگر کسی در جست و جوی یافتن اشاره‌های روشن تری بر این مطلب باشد، می‌تواند آن را در «کتاب اعمال رسولان» و در حالی که بر زبان پطرس رسول جاری است، در یابد: «حال، ای مردان اسرائیلی! این سخنان را بشنوید! همان‌طور که خود نیز می‌دانید، خدا به وسیله عیسی ناصری قدرت‌ها، معجزه‌ها و آیاتی عجیب در میان شما ظاهر کرد [تا به همه ثابت کند که عیسی‌علیه‌السلام از جانب او آمده است. (۱۸۲)] اکنون و با وجود این همه گواه، آیا باز هم می‌توان گفت که عیسی مسیح‌علیه‌السلام، به گونه‌ای مستقل و با قدرت خود دست به انجام معجزه می‌زده است؟ آیا باز هم می‌توان او را به صورتی حقیقی، فرزند خدا خواند تا دیگران را از فرزند خدا، بهره‌ای به جز مجاز نباشد؟ و. از آنچه گفته شد معلوم گردید که نام شخصیت‌های سه‌گانه، تنها در انجیل متی و در یک مورد، آن هم هنگامی که از رستاخیز مسیح‌علیه‌السلام و آشکار شدن او بر شاگردان، سخن گفته می‌شود، با هم آمده است؛ آنجا که عیسی‌علیه‌السلام به شاگردانش می‌گوید: «پس بروید و تمام قوم‌ها را شاگرد من سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس غسل تعمید دهید!» (۱۸۳) بر این سخن، ایرادهایی متوجه است: ۱. این بخش از داستان، مورد اتفاق نیست و نویسندگان انجیل دیگر، با متی همراهی نکرده‌اند. مرقس، همین بخش را این گونه بیان می‌کند: «در آخر [عیسی‌علیه‌السلام] به آن یازده شاگرد، وقتی که شام می‌خوردند، ظاهر شد و ایشان را به خاطر بی‌ایمانی و سخت دلی‌شان سرزنش کرد؛ زیرا گفته‌های کسانی را که او را بعد از مرگ زنده دیده بودند، باور نکرده بودند. سپس به ایشان گفت:



حال باید به سراسر دنیا بروید و پیغام انجیل را به مردم برسانید.» (۱۸۴) لوقا نیز، روایتگر روایتی دیگر است: «و این گونه سزاوار بود که مسیح علیه السلام درد کشد و روز سوم از میان مردگان برخیزد و از اورشلیم شروع کند که موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امت‌ها به نام او شود.» (۱۸۵) با این حساب، ممکن است کلمه‌هایی که در انجیل متی آمده، سده‌ها پس از نوشتن آن، افزوده شده باشد. این امر با توجه به این که نسخه‌های کتاب مقدس، در گذر زمان بارها رونوشت شده‌اند، بعید به نظر نمی‌رسد. ۲. بنا بر فرمان مسیح علیه السلام که در گفته متی آمده، غسل تعمید باید به نام پدر و پسر و روح القدس انجام شود، در حالی که در زمان کلیسای نخستین، این غسل تنها با نام عیسی علیه السلام صورت می‌گرفته و در «اعمال رسولان»، به نام روح القدس نیز آمده است: «... یحیی با آب، غسل تعمید می‌داد؛ ولی شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.» (۱۸۶) ۳. همنوایی با گفته متی نیز مشکل تثلیث را حل نخواهد کرد؛ زیرا در نهایت می‌توان پذیرفت که ذات‌های سه‌گانه در یکجا نام برده شده‌اند؛ اما نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که آن‌ها اجزای یک ذات واحد (خدا) هستند. (۱۸۷) ز. با نگاهی به عهد جدید، می‌توان دریافت که مسیح علیه السلام بسیار به عبادت می‌پرداخت؛ پیش از آن که شیطان، او را بیازماید، چهل روز روزه گرفت، همچنین بسیار نماز می‌خواند و برای عبادت خلوت می‌کرد. همه این‌ها نشانه آن است که او خود را بنده می‌دانست و به وظایف بندگی اش عمل می‌کرد. اگر او خدا بود، آیا پذیرفتنی بود که برای خود نماز بخواند و روزه بگیرد و سجده به جا آورد؟ کدامین خرد، می‌تواند چنین سخنانی را بپذیرد؟ آموزه تثلیث، با اشکالات فراوانی همراه است؛ آموزه‌ای که مسیح علیه السلام، هیچ‌گاه از علت آن سخن نگفت و پیبایی تأکید می‌کرد که او، پسر انسان و پیامبر خداست: «پس عیسی علیه السلام به ایشان گفت: پیامبر، همه جا مورد احترام است، جز در وطن خود و بین هموطنان خویش.» (۱۸۸) و تأکید می‌کرد که هیچ نیکویی نیست، جز خدا؛ چنان که وقتی کسی از او پرسید: ای استاد نیکو! چه کار نیکویی انجام دهم تا بتوانم زندگی جاوید داشته باشم؟ در پاسخ گفت: «به چه سبب مرا نیکو گفتی؟ و حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا.» (۱۸۹) هر گونه الوهیتی را از خود، نفی می‌کرد و حتی به آنان که شفای شان می‌داد، سفارش می‌کرد که آن را بازگو نکنند (۱۹۰) تا سبب گمراهی برخی نشود و به او نسبت خدایی ندهند. از این رو، می‌فرمود: «خوشا به حال کسی که به من شک نکند.» (۱۹۱) و مرا خدا یا پسر خدا نخواند. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که آموزه تثلیث، در زمان مسیح علیه السلام به وجود نیامده و نه تنها جزء تعالیم آن بزرگوار نبوده، بلکه به گونه‌ای آشکار با آموزه‌های عیسی مسیح علیه السلام در تضاد است. و بدین جهت، نمی‌توان آن را برخاسته از وحی الهی دانست.

## شریعت

از رویدادهای مهم تاریخ مسیحیت و از مسائل مهم امروزی آن، عدم توجه به شریعت و دور انداختن آن از دایره مسائل دینی با آمدن مسیح علیه السلام است. در آغاز، اندکی بیشتر با «شریعت» آشنا می‌شویم: «شریعت» یا «ناموس»، همه چیزهایی است که در کوه طور بر موسی علیه السلام، کلیم الله، نازل شد و می‌توان آن‌ها را به سه دسته تقسیم کرد: ۱. سفارش‌های اخلاقی: شامل ده سفارشی هستند که در کوه طور بر موسی علیه السلام نازل گشت و بر روی دو لوح سنگی نوشته شده بود. موسی علیه السلام پس از بازگشت از کوه به نزد قوم خود، از شدت خشم، آن‌ها را به زمین زد و شکست. آن‌گاه از نو دو لوح تهیه کرد تا خداوند دوباره ده فرمان را بر روی آن‌ها بنویسد. سفر خروج و ده فرمان را این گونه روایت می‌کند: «من خداوند، خدای تو هستم، همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کرد. تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. هیچ‌گونه بتی به شکل حیوان یا پرنده یا ماهی برای خود درست نکن! در برابر آن‌ها زانو نزن و آن‌ها را پرستش نکن؛ زیرا من خداوند، خدای تو می‌باشم، خدای غیوری هستم و کسانی را که با من دشمنی کنند، مجازات می‌کنم... از نام من که خداوند، خدای تو هستم، سوء استفاده نکن! اگر نام مرا با بی‌احترامی به زبان بیاوری یا با آن قسم دروغ بخوری، تو را مجازات می‌کنم. روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار!

در هفته شش روز کار کن! ولی در روز هفتم که «سبت خداوند» است، هیچ کار نکن...! به پدر و مادرت احترام بگذار تا در سرزمینی که یهوه، خدای تو به تو خواهد بخشید، عمر طولانی داشته باشی. قتل نکن! زنا نکن! دزدی نکن! دروغ نگو! چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش! و به فکر تصاحب غلام و کنیز، گاو و الاغ و اموال همسایهات نباش «...! ۱۹۲) به نظر می‌آید که در این سفارش‌ها، الگوی اخلاقی یهودیان به گونه‌ای کوتاه، ترسیم شده است. ۲. احکام عبادی: مجموعه اعمالی که سبب نزدیکی بنده به خدا می‌گردد. این‌ها نیز در کوه طور بر موسی علیه السلام نازل شد و او پیروان خود را به انجام آن‌ها فرا خواند. غرض از نزول احکام عبادی، هماهنگی عبادات و نماز و روزه مردم و همچنین سامان بخشیدن به برخی از مراسمها مانند آنچه که در جشن و عزا و ... برگزار می‌شود، بود. این بخش از شریعت متعادل نمودن زندگی و دور کردن آن از کمی و زیادی را با توجه به تغییرات زمان هدف گرفته بود. بنابراین، موسی علیه السلام پس از گذشت سی و هشت سال از وضع نخستین شرایع، به تغییراتی در آن‌ها دست زد. در واقع، تمایز اساسی میان سفارش‌های اخلاقی و احکام عبادی در همین نکته است که ده فرمان اخلاقی، از آن‌رو که شایسته همه زمان‌ها و مکان‌ها هستند، تغییر نمی‌کنند؛ اما احکام و مناسک عبادی، تابعی از شرایط زمان و مکان اند. (۱۹۳) ۳. قوانین مدنی (خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و قضایی): این قوانین بسیارند، امّا برای نمونه می‌توان به قصاص قاتل (۱۹۴) و زانیه (۱۹۵) اشاره نمود. همچنین می‌توان از تفاوت گذاشتن بین حیوانات پاک و ناپاک (۱۹۶) و جایز نبودن خوردن آنچه که به بت‌ها پیشکش شده و قربانی خفه شده و نیز غسل مس میت (۱۹۷) یاد کرد. اکنون باید دید، مسیح علیه السلام با شریعت موسی علیه السلام چه برخوردی داشته، آیا آن را پذیرفته و به آن عمل کرده و یا رد نموده است؟ او همواره خود را کامل کننده شریعت موسی علیه السلام می‌دانست و به شاگردان خود و همه مردم می‌گفت: «گمان نکنید که آمده‌ام تا تورات موسی علیه السلام و نوشته‌های سایر انبیا را منسوخ کنم؛ من آمده‌ام تا آن‌ها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم. به راستی به شما می‌گویم که از میان احکام تورات، هر آنچه که باید عملی شود، یقیناً همه، یک به یک عملی خواهد شد. پس اگر کسی از کوچک‌ترین حکم آن سرپیچی کند و به دیگران نیز تعلیم دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان از همه کوچک‌تر خواهد بود. امّا هر که احکام خدا را اطاعت نماید و دیگران را نیز تشویق به اطاعت کند، در ملکوت آسمان بزرگ خواهد بود.» (۱۹۸) وی همیشه، شاگردانش را به انجام تمام چیزهایی که معلمان شریعت می‌گفتند، فرا می‌خواند: «آن گاه عیسی علیه السلام خطاب به مردم و شاگردانش فرمود: علمای مذهبی و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند و احکام او را تفسیر می‌کنند. پس آنچه به شما تعلیم می‌دهند، به جا آورید؛ امّا هیچ‌گاه از اعمالشان سرمشق نگیرید؛ زیرا هرگز به تعالیمی که می‌دهند، خودشان عمل نمی‌کنند.» (۱۹۹) در جای دیگر، بر ترک نکردن شریعت تأکید ورزیده، می‌گوید: «وای به حال شما ای علمای دینی و فریسیان ریاکار! شما حتی ده یک محصولات نعناع و شوید و زیره باغچه تان را زکات می‌دهید، امّا از طرف دیگر مهم‌ترین احکام خدا را که نیکویی، گذشت و صداقت است، فراموش کرده‌اید. شما باید ده یک را بدهید، ولی احکام مهم‌تر خدا را نیز فراموش نکنید.» (۲۰۰) مسیح علیه السلام، در عمل نیز به شریعت موسی علیه السلام وفادار بود. و بنابر فرمان همین شریعت در روز هشتم ولادت، ختنه شد و پدر و مادرش، قربانی لازم را تقدیم پروردگار نمودند. (۲۰۱) بنابر نقل متی، وی مالیات هیکل (خانه خدا) را نیز می‌پرداخت. (۲۰۲) خواننده عهد جدید، درمی‌یابد که نه تنها مسیح علیه السلام دست به براندازی شریعت موسی علیه السلام نزد، بلکه بر آن بسیار پای فشرد و آثار این پافشاری در گفتار و رفتار او آشکار بود. آری، او فراوان از لزوم توجه به باطن شریعت و بسنده نکردن به ظاهر آن سخن می‌گفت، امّا این امر هیچ‌گاه به معنای کنار گذاشتن پوسته و ظاهر شریعت نبوده است. با وجود این، مسیحیان، شریعت موسی علیه السلام را کنار زده و به آن به عنوان امری ناقص که زمانش سپری شده و تنها زمینه را برای آمدن مسیح علیه السلام فراهم کرده، می‌نگرند. (۲۰۳) اکنون باید به این پرسش پرداخت که اگر مسیح علیه السلام بر پاسداری از شریعت، اصرار داشته و خود به انجام آن پرداخته و دیگران را نیز به آن سفارش کرده است، پس چه کسی سبب به فراموشی سپرده شدن و غفلت از شریعت گردیده و تنها ایمان به مسیح علیه السلام را

به عنوان جایگزین شریعت کافی پنداشته است؟ گرچه جدایی شریعت از دین مسیح علیه السلام طی یک فرآیند تاریخی در پی فراهم شدن بسترهای مناسب صورت گرفته، اما عهد جدید در برابر پرسش یاد شده، به چهره مهمتی، چون پولس قدیس اشاره می‌کند. در ذیل به چگونگی این فرایند اشاره می‌شود: در جریان فعالیت‌های تبشیری پطرس و پولس و برنابا، تعدادی از دوگانه پرستان، بدون این که با دین یهود آشنا گردند و در شریعت آن سیر کرده باشند، ایمان آوردند. اینان هیچ کدام، ختنه شده نبودند. (۲۰۴) از سوی دیگر، زمانی که پولس و برنابا در انطاکیه بودند و تعدادی از غیر یهودیان را وارد دین مسیح کرده بودند، گروهی از یهودیان مسیحی با آن دو وارد نزاع شده، گفتند: «اگر کسی به آداب و رسوم قدیمی یهود وفادار نماند و ختنه نشود، محال است بتواند نجات پیدا کند.» (۲۰۵) پولس از در مخالفت با آن‌ها درآمد و از آزادی تازه هدایت یافتگان دوگانه پرست در برابر فرمانهای کلیسا سخن گفت. آن‌گاه که نزاع خاموش نشد، قرار شد که پولس و برنابا به اورشلیم رفته و عقیده رسولان و کشیشان آنجا را در این باره جویا شوند. پس از آن که به اورشلیم رسیدند و آنان را از مسئله آگاه ساختند، چند نفر از مسیحیان که قبلاً از فرقه فریسیان بودند، برخاسته، گفتند: «تمام غیر یهودیانی که مسیحی شده‌اند، باید ختنه شوند و تمام آداب و رسوم یهود را نگاه دارند.» (۲۰۶) در جلسه‌ای دیگر و با حضور رسولان و کشیشان و پس از بحث‌های بسیار، پطرس برخاست و چنین گفت: «برادران! شما همه می‌دانید که از مدت‌ها پیش خدا مرا از میان خودتان انتخاب کرد تا پیغام انجیل را به غیر یهودیان برسانم تا ایشان آن را بشنوند و ایمان آورند... حال، چرا می‌خواهید از کار خدا ایراد بگیرید و باری روی دوش دیگران بگذارید که نه ما توانستیم حمل کنیم و نه اجداد ما!» (۲۰۷) در ادامه پولس و برنابا، از معجزاتی که خداوند در میان غیر یهودیان به وجود آورده بود، گفتند. پس از آن یعقوب (رئیس کلیسای اورشلیم) چنین گفت...: «بنابراین، عقیده من این است که نباید در مورد غیر یهودیانی که به سوی خدا باز می‌گردند، اصرار کنیم که قوانین یهودی را نگاه دارند. فقط بنویسیم که گوشت حیواناتی را که برای بت‌ها قربانی شده‌اند و خون و حیوانات خفه شده را نخورند و زنا نیز نکنند. چون سال‌ها است که روزهای شنبه در هر شهر در کنیسه‌ها این شریعت موسی موعظه شده است.» (۲۰۸) این نخستین گام برای دور شدن از شریعتی بود که مسیح علیه السلام نیز بر آن تأکید می‌کرد. کار بدانجا کشید که حتی تیطوس، دوست و همراه غیر یهودی پولس هم ختنه نکرد. کلیسا نیز از او و دیگر تازه ایمان آوردندگان چنین درخواستی نداشت. (۲۰۹) قضیه در همین جا پایان نیافت، بلکه پولس، گام به گام تفکرات خود را گسترش داد تا جایی که پطرس رسول را مورد سرزنش و ملامت قرار داد. پولس، خود این جریان را چنین روایت می‌کند: «اما زمانی که پطرس به انطاکیه آمد، در حضور دیگران او را به سختی مورد ملامت و سرزنش قرار دادم؛ زیرا واقعاً مقصر بود؛ به این علت که وقتی به انطاکیه رسید، ابتدا با مسیحیان غیر یهودی بر سر یک سفره می‌نشست. اما به محض این که عده‌ای از پیشوایان کلیسا از جانب یعقوب از اورشلیم آمدند، خود را کنار کشید و دیگر با غیر یهودیان خوراک نخورد؛ چون می‌ترسید که این مسیحیان یهودی نژاد از این کار او ایراد بگیرند» (... ۲۱۰) پولس به این دلیل، پطرس را سزاوار سرزنش می‌دید که او برخلاف انجیل رفتار می‌کرد. (۲۱۱) پس از این جریان، پولس نظریه خود را به این شکل آشکار کرد: «به خوبی می‌دانیم که انسان با اجرای احکام شریعت، هرگز در نظر خدا پاک و بی‌گناه به حساب نخواهد آمد، بلکه فقط با ایمان به عیسی مسیح علیه السلام، پاک و بی‌گناه محسوب خواهد شد. بنابراین، ما نیز به عیسی مسیح علیه السلام ایمان آوردیم تا از این راه مورد قبول خدا واقع شویم، نه از راه انجام شریعت یهود؛ زیرا هیچ کس هرگز با حفظ احکام شریعت، نجات و رستگاری نخواهد یافت.» (۲۱۲) مقصود پولس از این سخنان، هرگز آن نبود که ایمان و عمل، دو بال پرواز انسان به ملکوت و سبب نجات اویند، بلکه می‌گفت: «همچنین، کسانی که می‌خواهند به وسیله اجرای دستورهای شریعت نجات یابند، زیر لعنت خدا قرار دارند.» (۲۱۳) او ادامه می‌دهد: «اما مسیح، لعنتی را که در اثر گناهان ما به وجود آمده بود، بر خود گرفت و ما را از هلاکتی که این روش (شریعت) پدید آورده بود، رهایی بخشید؛ روشی که انجامش غیر ممکن بود.» (۲۱۴) (پولس در تکمیل نظریه اش می‌افزاید: «اگر چه خداوند، شریعت را فرستاده، اما در این میان،

فرشتگان، واسطه ارسال شریعت به انسان‌ها بوده‌اند و همین امر دلیل سستی و ضعف آن به شمار می‌رود. (۲۱۵) و شریعت با این که امری پاک و مقدّس و روحانی است، (۲۱۶) امّا همان بود که ما را با گناهان و بدی‌ها آشنا کرد. به عنوان مثال اگر در احکام و شریعت گفته نشده بود که «نباید در قلب خود خواهش‌های ناپاک داشته باشید»، من هیچ‌گاه به وجود چنین خواهش‌هایی در خود پی نمی‌بردم. (۲۱۷) و اکنون شریعت، ضعیف‌تر از آن است که بتواند، انسانی را که مانند یک برده به گناه خود فروخته شده، نجات دهد. (۲۱۸) بنابراین، شریعت، نه تنها سبب رهایی انسان از گناه و بدی نمی‌گردد، بلکه او را هرچه بیشتر در کام آن فرو برده، در معرض لعنت قرار می‌دهد. پولس، شریعت زدایی را تا آنجا ادامه می‌دهد که می‌گوید: «احکام الهی تربیت‌کننده و محافظ‌بندگان خدا در مرحله طفولیت بود که از ما مراقبت می‌کرد تا زمانی که مسیح‌علیه‌السلام بیاید و ما را از راه ایمان، مقبول خدا سازد.» (۲۱۹) شریعت با احکام خود، ما را با نیکی رو به رو می‌کرد، امّا به دلیل گناه ذاتی، نمی‌توانستیم آن را انجام دهیم و همه امید ما به آمدن مسیح‌علیه‌السلام بود تا نجاتمان دهد. او که آمد، شریعت هم پایان یافت. آری، مسیح‌علیه‌السلام پایان شریعت بود. (۲۲۰) چنین آموزه‌ای برآمده از تفکرات پولس است. او جدای از ایمان به مسیح‌علیه‌السلام، تنها کاری که لازم می‌داند، «محبت» است. تمامی شریعت در همین مفهوم، خلاصه می‌شود. وی می‌گوید: «فقط خود را مدیون بدانید که به مردم محبت کنید. هرگز از محبت نمودن باز نایستید؛ زیرا با محبت کردن به دیگران، در واقع از احکام الهی اطاعت کرده‌اید و خواست خدا را به جا آورده‌اید... بنابراین، ده فرمان در این فرمان خلاصه می‌شود که «همسایه خود را دوست بدار، به همان اندازه که خود را دوست می‌داری... پس اگر به انسان‌ها محبت نمایید، مانند آن است که همه دستورات و احکام الهی را به جا آورده‌اید.» (۲۲۱) این در حالی است که می‌بینیم دیگر حواریون همچون پطرس و یعقوب با این آموزه مخالف بودند و ایمان را به همراه عمل راه نجات می‌دانستند. یعقوب برادر حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌نویسد «ای برادران من! چه سود دارد اگر کسی بگوید ایمان دارم وقتی عمل ندارد آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد... ولیکن ای مرد باطل، آیا می‌خواهی دانستی ایمان بدون اعمال باطل است. آیا پدر ما ابراهیم به اعمال عادل شمرده نشد». [نامه یعقوب ۲: ۱۶ / ۲۲] در این آیات به وضوح، یعقوب بر نقش، عمل در کنار ایمان تأکید می‌کند در حالی که پولس آن را نفی می‌کرد. از خلال سخنان آمده، فهمیده می‌شود که شریعت زدایی نه تنها از سوی مسیح‌علیه‌السلام به رسمیت شناخته نشد، بلکه آن حضرت بر پابندی به آن اصرار می‌کرد و خود نیز فرمان‌های آن را انجام می‌داد. و حواریونی مانند پطرس و یعقوب نیز بر آن تأکید کردند امّا این نسبت ناپسند (شریعت زدایی) با آموزه‌های پولس آغاز شد و کم‌کم جای خود را در جامعه مسیحی پیدا کرد. شگفت‌آور است که مسیحیان، در حالی که خود را مسیحی می‌دانند، دستورات او را به کناری زده و یکسره گوش به آوای کسی دارند که خود از سرسخت‌ترین دشمنان مسیح‌علیه‌السلام به شمار می‌آمد. از همین رو، برخی از پژوهشگران، بهتر آن می‌دانند که مسیحیان امروز را، پیروان پولس بخوانند و تأکید ورزند که مذهب آنان را راه «پولیست» باید گفت؛ زیرا آموزه‌های اوست که یکسره در اینان، آشکار می‌باشد.

### خلاصه

کتاب مقدّس (عهد قدیم و عهد جدید، با ابهام‌ها و اشکال‌هایی رو به روست که مانع از پذیرش آن به عنوان متنی الهامی و مقدّس می‌گردد. اگر وحی را - آن گونه که مسیحیان معتقدند - به وحی کتابی هم معنا کنیم، باز هم راهی برای رهایی از این اشکال‌ها وجود ندارد. دانشمندان، درباره «عهد قدیم»، اختلاف‌های بسیاری دارند. تعداد کتاب‌های آن، نویسندگان و تاریخ نگارش آن‌ها و از میان رفتن نسخه‌های اصلی و برجای ماندن نسخه‌های رونوشت، همه از موارد اختلاف برانگیزند. از این رو، نمی‌توانیم، تحریف را از این مجموعه دور بدانیم. افزون بر این که در آن بسیار می‌توان بی‌احترامی و توهین به پیامبران خداوند و ناسازگاری‌های درونی را به نظاره نشست. با این حساب، آیا می‌توان آن را کتابی الهی به شمار آورد؟ در نیمه دوم سده بیستم، شورای واتیکان

(۱۹۶۲ - ۱۹۶۵) رساله ای درباره عهد قدیم منتشر کرد که تأیید کننده این مطلب است و تصریح کرد: «کتاب‌های عهد قدیم، مطالب قدیمی در بر دارد که نمی‌توان آن‌ها را کامل به شمار آورد.» (۲۲۲) «عهد جدید» هم وضعیتی بهتر از عهد قدیم ندارد. نسخه‌های اصلی آن نایاب است و نسخه‌های کنونی برگرفته از نسخه‌های رونوشت می‌باشند. برخی از آن‌ها ترجمه‌ای از زبان اصلی به زبان یونانی هستند. درباره نویسندگان آن‌ها نیز اختلاف وجود دارد تا جایی که نویسنده برخی از آن‌ها تاکنون هم مجهول است، (مانند رساله عبرانیان). افزون بر این که تا سده چهارم میلادی هیچ کس، این مجموعه را وحیانی و الهی بر نمی‌شمرد و از این پس بود که کلیسا برای ایجاد هماهنگی و سازش بین کلیساها تعدادی از این کتاب‌ها را رسمیت داد و کتاب‌های دیگر را غیر معتبر و اسطوره‌ای خواند. بنابراین، می‌توان گفت که الهامی و وحیانی خواندن مجموعه عهد جدید، کاری گزاف بوده که بی‌هیچ دلیلی به وسیله کلیسا انجام گرفته است. در عهد جدید هم با ناسازگاری‌های درونی بسیاری رو به رو می‌شویم؛ ناسازگاری‌هایی که مسیحیان را وادار به ارائه توجیهاتی ساختگی برای گریز از اشکالاتی که با آن مواجه هستند، می‌نماید. جای شگفتی است که عهد جدید از مسیح‌علیه السلام، پیامبر بزرگ خداوند به بدی یاد کرده و او را سازنده شراب خوب و نیکویی می‌داند. (۲۲۳) در جریان آنچه که این کتاب، آن را معجزه عیسی علیه السلام می‌خواند، او به مریم عذرا علیها السلام، مادرش، اهانت کرده و با حالتی سرزنش آمیز می‌گوید: «ای زن! مرا با تو چه کار است! ساعت من هنوز نرسیده است.» این بی‌ادبی نسبت به مریم عذرا، بارها در عهد جدید، نقل شده است. کدام انسان با ایمانی می‌تواند چنین نسبتی را به پیامبر پاک خداوند بپذیرد؛ پیامبری که خداوند او را برای هدایت مردم فرستاده است. مسیح‌علیه السلام، از دید پولس ملعون است. او بر صلیب رفت و لعنت ما را بر دوش کشید. نمی‌دانم دانشمندان مسیحی این لعنت را چگونه تفسیر می‌کنند؟ آیا لعنت، چیزی جز دور شدن از رحمت خداوند است؟ و اگر این گونه باشد، آن‌گاه چه کسی ملعون است؟ مشکل اساسی در عهد جدید آن است که در آن از یکسو، مسیح‌علیه السلام، انسان و پسر انسان و از سوی دیگر، پسر خدا و خدای جسمیت یافته خوانده می‌شود. دانشمندان مسیحی برای رفع این ناسازگاری، بسیار کوشیده‌اند؛ امّا روشنی این ناسازگاری، مانع بزرگی در راه پذیرش توجیه‌های نامعقول اینان می‌باشد. در سده‌های اخیر، آن‌ها پذیرفته‌اند که آموزه تثلیث، آموزه ای تناقض آمیز است؛ امّا آن را عقیده‌ای فرا عقلانی و وحیانی که سرّ الهی است و تنها باید به آن ایمان آورد، خوانده‌اند. این در حالی است که مطالعات تاریخی، روشن می‌سازد که نخستین بار، پدر «آتناسیوس» در اوایل قرن چهارم آن را آشکار نمود و برای رسمیت بخشیدن به آن تلاش کرد. افزون بر این‌ها، عهد جدید، از سوی مسیح‌علیه السلام را خدا می‌داند و از سوی دیگر، او را متهم به سستی و ضعف می‌کند. این کتاب می‌گوید: هنگامی که او را بر صلیب آویخته بودند، پدر (خدا) را برای نجات خویش خواند؛ امّا زمانی که خدا، دعوت او را پاسخ نداد، با آوایی همراه با سرزنش فریاد برآورد که: «خدای من! خدای من! چرا مرا تنها گذاشته‌ای؟» (۲۲۴) چگونه می‌توان چنین داستانی را در مورد مسیح‌علیه السلام باور کرد! مؤمنان معمولی، از آن جهت که خداوند و دیدار او را دوست دارند؛ با همه وجود و با تمام شوق، شهادت را می‌طلبند. حال آیا می‌توان پذیرفت که مسیح‌علیه السلام پیامبر خداوند و روح و کلمه او، این چنین از دیدار حق سرباز زند و او را با سرزنش بخواند! مسائلی که از آن‌ها یاد شد، هر انسان آزاده‌ای را به این باور می‌رساند که اناجیل و کتاب‌های دیگر عهد جدید، ثمره فکر بشری بوده و از وحی الهی ریشه نگرفته‌اند؛ همان‌گونه که لوقا در آغاز انجیل خود می‌گوید: «بسیاری کوشیده‌اند شرح زندگی عیسی مسیح‌علیه السلام را به نگارش درآورند و برای انجام این کار، از مطالبی استفاده کرده‌اند که از طریق شاگردان او و شاهدان عینی، وقایع در دسترس ما قرار گرفته است؛ امّا از آنجا که من خود، این مطالب را از آغاز تا پایان با دقت بررسی و مطالعه کرده‌ام، چنین صلاح دیدم که ماجرا را به طور کامل و به ترتیب برایتان بنویسم.» (۲۲۵) اناجیل در مورد به صلیب آویخته شدن مسیح‌علیه السلام هم، ناسازگاری فراوانی دارند. آنچه که از این رویداد، یقینی است و می‌توان پذیرفت، گریختن تمامی شاگردان عیسی علیه السلام به هنگام دستگیری وی می‌باشد؛ امّا نمی‌دانیم که آیا خود او گرفتار شده و یا توانسته از آنجا بگریزد؛ همان‌گونه که پیش از آن هم،

چندین بار این کار را تکرار کرده بود. یوحنا یکی از آن موارد را این گونه بازگو می‌کند: «سران قوم که دیگر طاقت شنیدن سخنان او را نداشتند، سنگ برداشتند تا او را بکشند؛ ولی عیسی علیه السلام از کنار ایشان گذشت و از خانه خدا بیرون رفت و از نظرها پنهان شد.» (۲۲۶) افزون بر این، مسیح علیه السلام تأکید می‌کرد که یهودیان هرگز به او دست نخواهند یافت؛ زیرا او متعلق به جایی است که دست آن‌ها بدانجا نخواهد رسید. به گفت و گوی او با گروهی از یهود توجه کنید: «باز به ایشان فرمود: من می‌روم و شما به دنبال من خواهید گشت و در گناهانتان خواهید مرد و جایی هم که می‌روم، شما نمی‌توانید بیایید. یهودیان از یکدیگر پرسیدند: مگر می‌خواهد خودش را بکشد؟ منظورش چیست که می‌گوید جایی می‌روم که شما نمی‌توانید بیایید؟ آن‌گاه عیسی علیه السلام به ایشان فرمود: شما از پایین هستید و من از بالا.» (۲۲۷) در اینجا مسئله دیگری هم هست؛ که ما را بدان سو رهنمون می‌شود تا بگوییم کسی که به وسیله یهود دستگیر شد و بر صلیب آویخته شد، نه عیسی مسیح علیه السلام، بلکه فرد دیگری بود. آن مسئله، داستان قتل یهودای خائن است. عهد جدید، تنها در دو جا از او یاد می‌کند و جالب است که همین دو مورد هم بر سر چگونگی کشته شدن او اتفاق ندارند. این در حالی است که راویان رویداد، پطرس رسول (جانشین مسیح علیه السلام) و متی یکی از رسولان برگزیده می‌باشند. از سوی دیگر در زمان روایت حادثه، تنها سی سال از آن گذشته و بعید است که با گذر اندک زمان و شرایط راویان، با این اندازه اختلاف رو به رو شویم. این امر، گواه روشنی بر پوشیده ماندن سرانجام یهودای اسخریوطی است. اگر چنین نبود، حتماً اناجیل دیگر هم از آن سخن می‌گفتند. داستان رستاخیز مسیح علیه السلام هم با تردیدهای بسیاری رو به روست. آنگونه که متی روایت کرده، مسیح علیه السلام، خود می‌گفت: «همان‌طور که یونس سه شبانه روز در شکم آن ماهی بزرگ ماند، من نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهم ماند.» (۲۲۸) اما، او تنها دو شب و یک روز (بنابر روایت اناجیل) در قبر ماند. عصر روز جمعه به خاک سپرده شد (۲۲۹) و صبح روز یکشنبه برخاست. (۲۳۰) اختلافی چنین، دست کم و در بهترین حالت، داستان رستاخیز را با شک و تردید همراه می‌سازد. افزون بر این، اعتقاد دارم که داستان رستاخیز هم، از ساخته‌های پولس است. نامه‌های او پیش از اناجیل، نوشته شده‌اند. وی در یکی از همین نامه‌ها می‌گوید: «هیچ‌گاه این حقیقت را از یاد نبر که عیسی مسیح علیه السلام از لحاظ جسمانی، از نسل داوود علیه السلام به دنیا آمد و پس از مرگ، بار دیگر زنده شد. این همان پیغام انجیل است که من اعلام می‌کنم.» (۲۳۱) موضع پولس درباره شریعت را هم دیدیم که با وجود اصرار مسیح علیه السلام بر پابندی به شریعت و سفارش دیگران بر التزام به آن چگونه به شریعت زدایی دست زد و کم کم آن را از حوزه مسیحیت به کناری نهاد. از همین رو، پولس در پیدایش مسیحیت پسین، نقشی اساسی دارد و آموزه‌های اوست که مسیحیان امروز را به دور خود گرد آورده است تا جایی که برخی از پژوهشگران شایسته می‌دانند که مسیحیت امروزی نه با نام «مسیحیت» بلکه با نام «پولسیت» شناخته شود.

## فصل دوم

### چکیده‌ای از اسلام

### چکیده‌ای از اسلام

در این فصل، از ابعاد شخصیت و راه و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و نیز معجزه جاوید او، قرآن کریم، و آنچه درباره عیسی مسیح علیه السلام و مسیحیت و عقاید آنان فرموده، بحث خواهیم کرد و از این جهت، به طور مختصر به بیان شریعت اسلام می‌پردازیم. از آموزه‌های پایداری که هر مسیحی به آن ایمان دارد، پایان یافتن جریان نبوت با ظهور عیسی مسیح علیه السلام است. با آمدن مسیح علیه السلام که منجی انسان بود، صلح همیشگی بین خدا و خلق برقرار گشت و عهد میان آن دو به سرانجام رسید. بنابراین، آمدن پیامبرانی دیگر پس از مسیح علیه السلام بی‌معنا خواهد بود. عیسی علیه السلام، خود به آمدن پیامبرانی دروغین

هشدار داده و مردم را از آنان برحذر داشته بود. من نیز، با توجه به آنچه گفته شد، بر آن بودم که هر کس پس از او، خود را پیامبر بخواند، دروغگو است. این آموزه را زمانی که کودکی بیش نبودم، در کلیسا آموختم. اما در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سال‌های آغازین زندگی می‌شنیدم که چگونه بزرگ‌ترها در سخنانشان او را مرد خشنی که از دل شبهه جزیره عربستان برآمده، معرفی می‌کردند و می‌گفتند که او پیام خود را با زور و با برپایی جنگ و ریختن خون به گوش مردم رسانده و این درست بر خلاف سیره مسیح علیه السلام است که مردم را با محبت به سوی خود می‌خوانده است. پدرم، قرآن را، کتابی دست‌نوشته خود پیامبر صلی الله علیه و آله به ما معرفی می‌کرد و می‌گفت: «این کتاب، مانند انجیل، مقدس نیست.» آموزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز تنها اعمالی بدنی می‌دانستند که سبب خستگی و کسالت می‌شود و انسان را به جایی فراتر از آن نمی‌برد و در نهایت برای او سودی ندارد. تصوّر این است که بیشتر مسیحیان، چنین برداشتی از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله دارند؛ اما برای من در خلال مطالعات و پژوهشها روشن شد که چهره‌ای کاملاً مخدوش و وارونه از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و دین او داشته‌ام. گزارش‌های مستند تاریخی، او را دارای شریف‌ترین نسب و نیکوترین ادب و بالاترین جایگاه و بیشترین لطف و رحمت و صبورترین انسان‌ها به هنگام بلا و محنت دانسته‌اند. همچنین دریافتم که قرآن کریم، تنها کتاب آسمانی است که از تحریف دور مانده و آموزه‌ها و فرمانهای آن، خرد و جان آدمی را به شکفت و می‌دارد؛ کتابی که در آن به روشنی می‌توان نفع الهی را احساس کرد. شریعت در اسلام، سعادت دنیا و آخرت را نشانه رفته و بر مبنای رحمت و محبت و اخلاق نیکو استوار است. در آن، برنامه‌هایی کامل برای زندگی فردی و اجتماعی وجود دارد. پیامبر نیز، هدف برانگیخته شدن خود را، رحمت می‌دانست؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ (۲۳۲) «و ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم.» شریعت او نیز برای رساندن انسان به اوج اخلاق که معنویت است بود و می‌فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ (۲۳۳) «همانا برای کامل کردن مکارم اخلاق مبعوث [به پیامبری شده‌ام].» بنابراین، اسلام بر خلاف آنچه ناآگاهان و بدخواهان می‌گویند، دین محبت و انس و دوستی است که بالاترین درجه‌های آن در شخص پیامبر صلی الله علیه و آله متجلی شده است. گمان می‌کنم که اگر هر انسان با انصاف و با خردی به پژوهشی بی‌طرف درباره اسلام دست بزند و غبار تعصب و بدخواهی را از خود دور کند، در برابر آن خاضع و فروتن خواهد شد؛ گرچه هدایت، یکسره از سوی خداست: «إِنَّكَ لَمَّا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ (۲۳۴) «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد، هدایت می‌کند.»

### زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قبیله و خاندان بنی‌هاشم بود که نسبش به عدنان باز می‌گشت. عدنان، خود، از نسل اسماعیل علیه السلام به شمار می‌آمد. سلسله اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله بدین قرار است: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. (۲۳۵) تاریخ‌نگاران درباره این که از عدنان تا اسماعیل علیه السلام چند نفر در این سلسله بوده‌اند، اتفاق ندارند؛ برخی تعداد آنان را سه نفر و تعدادی بیشتر می‌دانند. اما اگر بخواهیم به شکلی کوتاه داستان اسماعیل علیه السلام را روایت کنیم، باید گفت که ابراهیم علیه السلام، از سوی خدا فرمان یافت تا همسرش «هاجر» و فرزند شیر خوارش «اسماعیل» را در مکه ساکن کند بنابراین، او و خانواده اش از فلسطین خارج شدند. آن‌گاه، ابراهیم علیه السلام آن‌ها را در سرزمینی خشک و بی‌آب و علف منزل داد. دست عنایت خداوند، بر سر این خانواده مهاجر کشیده شد و آب زمزم در اختیار آن‌ها قرار گرفت؛ همان چشمه‌ای که سرچشمه زندگی و آب فراوان برای آن منطقه بیابانی و خشک شد. اسماعیل علیه السلام با دختری از قبیله «جرهم» که در نزدیکی مکه زندگی می‌کردند، ازدواج نمود. ثمره این ازدواج تعداد بسیاری از فرزندان و نسل‌های پسین آن‌ها بود که عدنان از

جمله آنان به شمار می‌آمد. پس از این، فرزندان اسماعیل علیه السلام به قبیله‌های گوناگون تقسیم شدند. قبیله قریش که یکی از آن‌ها بود، شهرت فراوانی یافت. در میان این قبیله، بنی‌هاشم آوازه ویژه‌ای داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله از همین خاندان به دنیا آمد.

### ولادت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیامبر صلی الله علیه و آله در شهر مکه و در روز هفدهم ربیع الاول سالی که آن را عام الفیل (۵۷۰ م) نام نهادند، به دنیا آمد. (۲۳۶) پدر پیامبر یا پیش از به دنیا آمدن او و یا دو ماه پس از ولادت وی از دنیا رفت. تاریخ نگاران گفته‌اند که در زمان ولادت آن حضرت رویدادهای شگرفی رخ داده است که از آن میان می‌توان به لرزش ایوان کسری و فرو ریختن چهارده کنگره آن و خاموش شدن آتشکده فارس و خشک شدن دریاچه ساوه و افتادن بت‌های کعبه به صورت و خارج شدن نوری همراه با وجود مبارکش در هنگام به دنیا آمدن، اشاره کرد. از میان نام‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، دو نام احمد و محمد مشهورند. احمد، نامی است که به مادرش در خواب امر شد تا فرزندش را به آن بخواند. اما محمد را جدش عبدالمطلب برگزید و در روز هفتم ولادت آن بزرگوار و پس از مراسم عقیقه اعلام داشت. او خود در توجیه این نامگذاری می‌گفت: «خواستم که او را، خداوند در آسمان و مردم در زمین سپاس گویند.» (۲۳۷) پیامبر صلی الله علیه و آله از کودکی به این دو نام شناخته می‌شد. در اشعار عمویش ابوطالب هم به این دو نام برمی‌خوریم.

### دوران شیرخواری

عرب، فرزندان خود را برای شیردادن به زنان بیابانی می‌سپردند تا کودکان آن‌ها در سرزمینی با هوای خوش و آب گوارا بزرگ شوند و از فصاحت زبان بادیه نشینان نیز توشه بردارند. پیامبر صلی الله علیه و آله دارای بنیه‌ای نیرومند و زبانی فصیح بود. ایشان تنها سه روز از مادر، شیر خوردند. از آن پس، دو زن افتخار شیر دادن به آن بزرگوار را پیدا نمودند: ۱. ثویبه (کنیز ابولهب): وی برای چهار ماه پیامبر صلی الله علیه و آله را شیر داد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله تا آخرین روزهای زندگی ثویبه به او احترام می‌گذاشت و از کارش تقدیر می‌نمود. ۲. حلیمه سعدیه: او از قبیله سعد بن بکر بن هوازن بود. زنان این قبیله، دایه‌هایی خوب و مشهور در میان عرب بودند. هر سال به مکه می‌آمدند تا سرپرستی برخی کودکان را پذیرفته، آن‌ها را به میان قبیله خود ببرند. پیامبر صلی الله علیه و آله، زمانی که این زنان به مکه آمدند، کمی بیش از چهار ماه داشت. عبدالمطلب، او را به حلیمه سپرد. نبی اسلام صلی الله علیه و آله، چهار یا پنج سال در میان آنان زیست که گاه با ظهور معجزاتی همراه بود. (۲۳۸) حلیمه می‌گفت که با آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله، خیر و برکت نیز به خانه آنان آمد. بزرگ شدن او با کودکان دیگر فرق داشت؛ هنگامی که به نه ماهگی رسید، به فصاحت سخن می‌گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از بعثت، گاه در میان یارانش چنین می‌گفت: «من فصیح‌ترین شما هستم؛ زیرا از قبیله قریش بوده و از زنان بنی سعد شیر خورده‌ام.» (۲۳۹)

### دوران کودکی

پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله، نزد مادرش بازگشت، همراه وی برای نخستین بار به زیارت آرامگاه پدر رفت. در مسیر بازگشت و در منطقه‌ای به نام «ابواء»، مادر را نیز از دست داد. پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمان، تنها شش سال داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله از همان کودکی طعم تلخ محرومیت را چشید. جدش، عبدالمطلب، سرپرستی او را به عهده گرفت. عبدالمطلب، بسیار او را دوست می‌داشت و بر تمام فرزندان خود برتری می‌داد. برکات و معجزاتی که از همان کودکی با او همراه



بود، بر جدش آشکار می‌کرد که آینده‌ای بزرگ رویاروی این کودک است. او می‌گفت: «این فرزندم جایگاهی ویژه خواهد داشت.» امّا زورگویان و ستمگران مکه نمی‌دانستند که آینده، چه رازی را در یتیم عبدالمطلب، آشکار خواهد نمود. دوستی و محبت عبدالمطلب چندان دوام نیافت؛ زیرا قضای حتمی پروردگار او را نیز گرفت و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها هشت سال داشت، او از دنیا رفت. قلب پیامبر صلی الله علیه و آله، سرشار از اندوه و غم گشت. او همدم و همشینی را از دست داد که زخم یتیمی او را مرهمی بود. عبدالمطلب، پیش از مرگ، سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله را به فرزندش، ابوطالب، سپرد. ابوطالب هم مانند پدر، مالا مال از عشق و عاطفه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله بود؛ او را دوست می‌داشت و در همه کارها یاری‌اش می‌کرد. آن زمان که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث گشت و قریش با تمام نیرو راه دشمنی با او را پیش گرفت، باز هم ابوطالب دست از یاری او برنداشت و تا پای جان ایستادگی کرد. ابوطالب به بزرگواری و بخشش، شناخته می‌شد بزرگ بنی‌هاشم به شمار می‌آمد و با آن که فقیر بود، همه مردم در برابر او فروتن بودند. امام علی علیه السلام در مورد پدرش، ابوطالب می‌فرمود: «پدرم در حال فقر، آقا و بزرگ بود. کسی پیش از او چنین نبود.» (۲۴۰) همسر ابوطالب، فاطمه بنت اسد هم بی اندازه به پیامبر صلی الله علیه و آله لطف و محبت می‌کرد. به او بیش از فرزندان خود رسیدگی می‌نمود تا جایی که پیامبر در دامان ابوطالب و همسرش، تلخی یتیم بودن را از یاد برد. تاریخ نگاران از دوران قحطی و گرسنگی یاد کرده‌اند که چگونه فاطمه بنت اسد، فرزندان خود را از غذا محروم می‌کرد، امّا پیامبر صلی الله علیه و آله را همیشه سیر نگاه می‌داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله در دوازده سالگی، همراه عمو (ابوطالب) به سفر بازرگانی شام رفت. در منطقه «بُصری» به راهبی به نام «بحیرا» برخوردند. صومعه‌ای داشت و دارای علم بسیاری بود. می‌گفتند که علم کتاب به او پایان یافته؛ زیرا دانش و بزرگی را نسل به نسل از رسولان مسیح علیه السلام به ارث برده است. او هیچ‌گاه به قافله‌های بازرگانی قریش توجه نمی‌کرد و با آنان سخن نمی‌گفت؛ امّا این بار مشاهده کرد که بر روی سر پیامبر صلی الله علیه و آله ابری سایه افکننده است. غذایی آماده کرد و قافله قریش را دعوت نمود. قافله را میهمان خود خواند و آنان را بزرگ داشت. بحیرا، پی در پی، پیامبر صلی الله علیه و آله را از نظر گذراند و در او ویژگی‌هایی از پیامبری یافت. از نبی صلی الله علیه و آله در مورد خواب و بیداری و دیگر حالاتش پرسید. آن‌گاه مهر پیامبری را در میان دو کتفش به نظاره نشست. سرپرست او را یافت و به ابوطالب گفت: «فرزند برادر تو جایگاهی بس بزرگ خواهد داشت. در کتاب‌ها و میراث پدران ما آمده است که او آقای جهانیان و فرستاده پروردگار خواهد بود. او را از یهود، دور بدار که اگر بشناسند، به او ضرر خواهند رساند.» ابوطالب پس از شنیدن این سخنان، سفر را نیمه کاره رها کرد و به مکه بازگشت. (۲۴۱)

## دوران جوانی

پیامبر صلی الله علیه و آله از جوانی، در اخلاق نیکو و صفات شایسته، الگویی برای همه قبیله و به ویژه جوانان بود؛ او نمونه نجابت و شرف و شجاعت و راستگویی و امانت‌داری به شمار می‌آمد. از این رو، به «محمد امین» شهرت یافت و درحالی که کمتر از بیست سال داشت، به پیمان «حلف الفضول» (۲۴۲) پیوست. در جوانی، چند سالی به شبانی گوسفندان پرداخت. اوضاع اقتصادی، ابوطالب را بر آن داشت که به او پیشنهاد بازرگانی بدهد. در مکه زنی با مال بسیار و شرافتی فراوان زندگی می‌کرد که اموال خود را برای تجارت به مردان می‌سپرد و سهمی از سود آن را به خود بازرگان می‌داد. این زن، خدیجه نام داشت و در پی یافتن مرد امینی بود که اداره امور بازرگانی او را برعهده گیرد. شهرت بسیار پیامبر صلی الله علیه و آله، خدیجه را وا داشت تا کسی را نزد او بفرستد و پیشنهاد کار را مطرح کند. او چنین پیغام داد: «راستی گفتار و نیکویی اخلاق و امانت‌داری تو مرا بر آن داشته که از تو دعوت کنم تا امورم را به تو بسپارم. از اموالم، دو برابر دیگران در اختیار تو خواهم گذاشت. افزون بر آن در طول سفر هم، دو غلام، تو را خدمت خواهند کرد.» پیامبر صلی الله علیه و آله عمویش را از جریان با خبر ساخت و ابوطالب به او گفت: «این روزی توست که

خداوند برایت فرستاده است.» پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد خدیجه را پذیرفت و همان سال برای تجارت به شام رفت. در شام، سود بسیاری به دست آورد. سود بازرگانی و کالاهایی را که از شام خرید، برداشت و قصد مکه کرد. یکی از غلام‌ها به نام «میسره» نزد خدیجه رفت و از اخلاق نیک و کرامت پیامبر صلی الله علیه و آله برای او بازگفت و در ضمن او را از سود فراوانی که در این سفر به دست آورده‌اند، آگاه ساخت. روایت کرده‌اند که آن غلام به خدیجه چنین گفت: «به برکت محمد، سود بازرگانی این سفر، در چهل سال گذشته بی سابقه بوده است.» (۲۴۳) خدیجه، خوشحال شد. او از بهترین و ثروتمندترین و زیباترین و عاقل‌ترین زنان قریش بود. از آن‌رو که در حفظ عفت کوشا بود، در جاهلیت او را طاهره می‌گفتند. و چنان که کتاب‌های تاریخ گفته‌اند، خدیجه در چهل سالگی، هنوز ازدواج نکرده بود و همه اشراف قریش خواهان همسری با او بودند و حاضر بودند برای آن مالی فراوان بدهند؛ اما خدیجه هیچ یک را نمی‌پذیرفت. آن‌گاه که او رفتار شایسته و اخلاق نیکوی پیامبر صلی الله علیه و آله را دید، به او پیشنهاد ازدواج داد و گفت: «ای پسر عمو! از آن‌رو که در میان قوم خود، جایگاهی بلند و گفتاری درست و اخلاقی ستوده داری و امانت‌دار هستی، حاضریم با تو ازدواج کنیم.» پیامبر صلی الله علیه و آله عمویش را آگاه ساخت. ابوطالب خوشحال شد و به همراه آن حضرت و برخی از عمو زادگانش به خواستگاری خدیجه رفت. پدر خدیجه از دنیا رفته بود و بدین جهت، ابوطالب او را برای پیامبر صلی الله علیه و آله، از عمویش طلبید. عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جمع چنین خطبه خواند: «سپاس خدایی را که ما را از نسل ابراهیم علیه السلام و فرزندان اسماعیل علیه السلام قرار داد، خانه‌ای محبوب و حرمی امن عنایت کرد و ما را حاکمان بر مردم گماشت و سرزمین ما را مبارک گردانید. به درستی که پسر برادرم محمد صلی الله علیه و آله از همه مردان قریش بهتر و بزرگ‌تر است، اگر چه از مال دنیا بهره‌ای ندارد؛ زیرا که ثروت، روزی تغییر پذیر و سایه از میان رفتنی است. او به خدیجه و خدیجه نیز به او علاقه‌مند است. آنچه مهریه بخواهید، از مال خودم خواهم پرداخت. قسم به خدا! که محمد صلی الله علیه و آله دارای جایگاهی بلند و خبری مشهور است.» (۲۴۴) پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بیست و پنج سال داشت، با خدیجه ازدواج کرد. خدیجه بهترین یار و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله، قبل و بعد از برانگیخته شدن او بود. هر چه داشت، در اختیار آن حضرت گذاشت. همواره به او می‌گفت که خانه من، خانه توست و من کنیز توأم. سرشار از اخلاق نیک و وفاداری و فداکاری بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با همه وجود، او را بزرگ می‌داشت و مورد احترام قرار می‌داد. تا زمانی که زنده بود، نبی اسلام صلی الله علیه و آله، با کس دیگری ازدواج نکرد. سخنان بسیاری درباره او از پیامبر صلی الله علیه و آله بر جای مانده است. ثمره ازدواج خدیجه با پیامبر صلی الله علیه و آله دو فرزند پسر و چهار دختر بود: قاسم و عبدالله که طاهر و طیب هم خوانده می‌شدند و رقیه و زینب و ام‌کلثوم و فاطمه علیها السلام. هر دو پسر پیامبر، پیش از بعثت از دنیا رفتند. دختران آن حضرت، همگی اسلام را دریافتند. (۲۴۵) پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز بت نپرستید و هیچ‌گاه مانند دیگر مردان به لهو و لعب نپرداخت. مانند حکیمان و پیامبران زندگی می‌کرد. با وجود دارایی بسیاری که خدیجه در اختیار او گذاشت، زندگی ساده و به دور از آسایش و تکبر داشت. بیشتر اوقات در حال تفکر بود. بسیار می‌شد که برای عبادت به دامن کوه‌ها و غارها پناه می‌برد و با خدای خویش، راز و نیاز می‌کرد. هر گاه دیرتر به نزد خدیجه می‌آمد، او می‌فهمید که پیامبر صلی الله علیه و آله، بیرون مکه، به عبادت مشغول است. از رویدادهای مشهوری که پیش از بعثت برای او رخ داد، داوری او پس از بازسازی کعبه است. تاریخ‌نگاران گفته‌اند که کعبه بر اثر سیل دچار خرابی بسیار شد. پس از آن که قبیله‌های گوناگون با همکاری یکدیگر، از نو کعبه را بنا کردند، درباره این که چه کسی حجرالاسود را در جای خود قرار دهد، دچار اختلاف شدید شدند. این اختلاف تا مرز جنگ و خونریزی پیش رفت. پیران قبایل، پس از مشورت تصمیم گرفتند تا اولین فردی که وارد کعبه شد، حجرالاسود را در جای خود، بگذارد. نخستین فرد وارد شده، کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. این موضوع، سبب خوشحالی آن‌ها شد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله، داستان را شنید، پارچه‌ای بزرگ طلبید. حجرالاسود را در میان آن گذاشت و از سران قبایل خواست که هر یک، گوشه‌ای از آن را بگیرند.

آن‌گاه همگی پارچه را بلند کرده و حجرالاسود در جای خود قرار گرفت. همه آن‌ها از حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله، شگفت‌زده شدند و او به هیچ کس، امتیاز خاصی نداد و حقوق همه را حفظ کرد.

### بعثت پیامبر

از مسائل مشهور در شبه جزیره، ظهور پیامبری در آخرالزمان بود. مورّخان بر این باورند که تنفر از بت پرستی، پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا آغاز شده بود. افرادی بودند که انتظار پیامبری را می‌کشیدند تا آن‌ها را از تاریکی بت پرستی رها کند و به عبادت خدای یگانه فرا خواند. از این میان، می‌توان به افرادی؛ چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل و عبیدالله بن جحش اشاره نمود. زید بن عمرو در سفارشی به پسرش گفت: «من منتظر آمدن پیامبری از فرزندان اسماعیل هستم و فکر نمی‌کنم که او را بینم. میان دو کتف او مهر پیامبری و نام او احمد است. در مکه به دنیا می‌آید و در همین جا برانگیخته می‌شود. آگاه باش، که او را اشتباه نگیری! من همه سرزمین‌ها را در جست و جوی دین ابراهیم صلی الله علیه و آله سیر کردم و هر که از یهود و نصاری را دیدم و به او خواسته‌ام را گفتم، گفتند: دینی که تو می‌خواهی، در راه است و همان ویژگی‌ها که من روایت کردم، آن‌ها نیز نقل نمودند و گفتند: پیامبری جز او نمانده است.» (۲۴۶) پیامبر، برخی از اوقاتش را در کوه می‌گذراند تا بتواند به تفکر و عبادت پردازد. جایی که بیشتر به آنجا می‌رفت، غار حرا (۲۴۷) بود. تمام ماه رمضان را در آنجا سپری می‌کرد و به غذای اندکی که همسر باوفایش، خدیجه، برایش می‌آورد، بسنده می‌نمود. در ماه‌های دیگر هم زمان‌های طولانی در آنجا می‌گذراند و کم‌کم خود را برای امر بزرگی که انتظار آن را می‌کشید، آماده می‌کرد. در همین غار بود که جبرئیل علیه السلام بر او نازل گشت و آغاز آخرین پیامبری را به او اعلام کرد. خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را بنده و رسول خود خواند و خواست که آخرین دین را آشکار کند. نخستین آیه‌های کلام خداوند هم در غار حرا نازل شد. یکبار که پیامبر به آنجا رفته و زمان زیادی را به عبادت گذرانده بود، شنید که جبرئیل علیه السلام، فرستاده پروردگار، می‌گوید: «بخوان! ای محمد!» و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: «خواندن نمی‌دانم.» چرا که او نزد هیچ کس، شاگردی نکرده بود. این گفتار تکرار شد. بار سوم، جبرئیل علیه السلام گفت: «بخوان! ای محمد!» پیامبر صلی الله علیه و آله ناگاه دریافت که توان خواندن دارد. جبرئیل علیه السلام می‌خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را همراهی می‌کرد: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* أقرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۲۴۸) آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله از آسمان، آوایی شنید که می‌گفت: «ای محمد! تو پیامبر خدا و من جبرئیل هستم.» پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه خدیجه رفت و از هر چه بر او گذشته بود، خدیجه را آگاه کرد. خدیجه کار او را بزرگ داشت و به او ایمان آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله در بیست و هفتم ماه رجب در حالی به پیامبری مبعوث شد که چهل سال از عمر شریفش می‌گذشت.

### دعوت به اسلام

پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز، به طور پنهانی هر که را شایسته می‌دید، به اسلام فرا می‌خواند و به جمع مسلمانان می‌افزود. نخستین زن مسلمان، خدیجه و نخستین مرد مسلمان، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. دعوت پنهانی، سه سال به درازا کشید و در این مدت، گروهی به او ایمان آوردند. آنان، از ترس آزار مشرکان قریش، ایمانشان را پنهان نگاه می‌داشتند. گرچه خبر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش مشرکان رسیده بود، امّا آن‌ها، این دعوت را مورد تمسخر قرار می‌دادند و جدی نمی‌گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم به گونه آشکار، متعرض بت‌های آنان نمی‌شد تا آن‌ها که پس از سه سال، خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و آله امر نمود تا دعوتش را آشکار کند: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۲۴۹) «آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان

کن و از مشرکان روی گردان! و فرمان یافت که این کار را از نزدیکان خود آغاز نماید: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ (۲۵۰) «و خویشاوندان نزدیکت را انداز کن!» پیامبر صلی الله علیه و آله، بزرگان طایفه عبدالمطلب را به میهمانی فرا خواند و پس از غذا این چنین گفت: «همانا راهنما به اهل خود، دروغ نمی گوید. سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! من فرستاده او به سوی شما و همه مردم هستم. سوگند به خدا! همان گونه که می‌خواهید، خواهید مرد و همان گونه که بر می‌خیزید، برانگیخته خواهید شد. در برابر کاری که می‌کنید، محاسبه می‌شوید و سرانجام تان، بهشت یا دوزخ جاودانه خواهد بود.» سپس افزود: «ای فرزندان عبدالمطلب! سوگند به خدا! جوانی از عرب نمی‌شناسم که با گوهری چنین گران بها، نزدتان آمده باشد؛ من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده‌ام. خداوند مرا فرمان داده تا شما را به آن بخوانم. کدام یک از شما به من ایمان می‌آورد و در این راه، همراهی ام می‌کند تا برادر و جانشین من در میان شما باشد؟» تمام حاضران، ساکت ماندند علی‌علیه السلام برخاست و گفت: من، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: «این (علی) برادر و جانشین من است. سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید...! خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله، در حالی که او را مسخره می‌کردند، از آنجا برخاستند و رفتند. (۲۵۱) پس از آن، دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله، به همه مکه و بیرون از آن کشیده شد. آن حضرت، آموزه‌های الهی را در میان مردم رواج می‌داد. آن‌ها را به پرستش خداوند دعوت و از عبادت بت‌ها برحذر می‌داشت. به عدل و محبت فرا می‌خواند و به کرامت و آزادی انسان پای می‌فشرد و همه را از ستم و بدی و گناه نهی می‌کرد. در این هنگام، ستمگران قریش، احساس خطر کردند و دریافتند که این دین جدید، آئین نیاکان آن‌ها را مورد تهدید قرار داده و مصالح شان را به ورطه نابودی کشانده است. پس از مشورت، بر آن شدند تا به هر وسیله ممکن، درخت اسلام را پیش از استحکام ریشه‌های آن، نابود سازند. زر و زور و تزویر را به خدمت گرفتند و هر که را ایمان می‌آورد، تا پای جان شکنجه می‌دادند. برخی نیز در این میان، شربت شهادت نوشیدند. اما با همه فشارها، مردم، آموزه‌های پیامبر را هماهنگ با ندای درونشان می‌یافتند و از این رو، هر روز بر تعداد پیروان دین جدید، افزوده می‌شد. تلاش قریش برای برخورد با پیامبر صلی الله علیه و آله با حمایت‌های ابوطالب که بزرگ بنی‌هاشم به شمار می‌آمد، ناکام می‌ماند؛ زیرا بنی‌هاشم در مکه موقعیت ویژه‌ای داشتند و همین امر مانع از تعرض به آن حضرت می‌شد. اسلام، هر روز در مکه گسترش می‌یافت و پیروان جدیدی پیدا می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله، هر سال در موعده حج، که افراد قبیله‌های گوناگون به مکه می‌آمدند، به میان آن‌ها می‌رفت و از اسلام، سخن می‌گفت. جذابیت پیام اسلام و گیرایی اعجاز آمیز کلام خدا و اخلاق زیبا و ستودنی نبی مکرم صلی الله علیه و آله هر چه بیشتر انسان‌ها را به سوی این دین تازه می‌کشاند و هر روز بر جمع یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افزوده می‌شد. بزرگان قریش، خطر را در چند قدمی خود حس کردند، و به وسیله ابوطالب پیامی تهدید آمیز برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و گفتند: «ای ابوطالب! تو در میان ما بزرگ‌تر و شریف‌تر و والاتر هستی. ما از برادر زاده تو دست برداشته ایم، اما تو او را از ما دور نکرده‌ای. سوگند به خدا بیش از این نمی‌توانیم شاهد آن باشیم که او پدران ما را خوار و خرده‌های ما را سبک شمرده، بر خدایان ما خرده گیرد. یا باید مراقب او باشی و یا تو و او را وارد کارزاری می‌کنیم که به ناچار باید یکی از ما از میان برود.» ابوطالب، پیامبر صلی الله علیه و آله را از تهدید قریش آگاه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که دعوتش به فرمان خداست و نمی‌تواند از آن دست بردارد. قریش با نیرنگ، این بار راه تطمیع را پیش گرفتند و گفتند که او را بزرگ خود قرار داده و همه دارایی خود را در اختیار او گذاشته، همه شرطهای او را خواهند پذیرفت تا دست از گسترش دین خود بردارد. پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخی درخشان داد که برای همیشه، تاریخ از نور آن تابان است؛ فرمود: «ای عمو! سوگند به خدا! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من نهند که از این کار تا روزی که خداوند آن را ظاهر کند یا جان بر سر آن گذارم، صرف نظر کنم، نخواهم کرد.» (۲۵۲) پس از این، مشرکان بر دشمنی خود می‌افزودند و هر روز پیامبر صلی الله علیه و آله را با نسبتی ناروا می‌خواندند و بر آزار و اذیت او و یارانش اضافه می‌کردند.

## هجرت به حبشه

شدت حملات قریش و آزار و اذیت آن‌ها به اندازه‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیک‌ترین حامیان او نمی‌توانستند رویاروی همه آن‌ها بایستند. از این جهت، نبی اسلام صلی الله علیه و آله به گروهی از یاران، فرمان داد که به حبشه هجرت کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت که در حبشه، پادشاهی عادل حکومت می‌کند که به کسی ظلم نمی‌کند؛ در آنجا باشید تا خداوند گشایشی فرماید. این چنین بود که نخستین هجرت به حبشه سامان یافت. نجاشی پادشاه حبشه به عدالت شهرت داشت. نخستین مسلمانانی که به حبشه رفتند، از وضعیت آنجا راضی بودند و نجاشی را همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، یافتند. از این رو، زمینه هجرت دوم مسلمانان هم فراهم آمد. بسیاری از مسلمانان وارد حبشه شدند. حبشه سرزمین امنی بود که در آن هیچ ستمی بر کسی صورت نمی‌گرفت. مشرکان قریش، هنگامی که خیر هجرت مسلمانان به حبشه را شنیدند، خشمگین شده، هیأتی را با هدایای بسیار نزد نجاشی فرستادند تا او همه مسلمانان را به مکه بازگرداند. سخنگوی این گروه به نجاشی گفت: «کسانی که به کشور شما آمده‌اند، نادانانی هستند که آیین پدرانشان را رها کرده و به دین جدیدی وارد شده‌اند. ما بزرگان قوم را به سوی شما فرستاده ایم تا آن‌ها را بازگردانید.» نجاشی، مسلمانان را طلبید و پرسید: این دین تازه چه دینی است که آن را پذیرفته‌اید و از دین آبایی خود و همه دینهای دیگر رو گردانیده‌اید؟ سخنگوی مسلمانان (جعفر بن ابی طالب) گفت: «ای پادشاه! ما مردمان نادانی بودیم که بت میپرستیدیم و مردار می‌خوردیم، گناه کرده، قطع رحم می‌نمودیم. زورمداران ما به زیر دستان ستم می‌کردند. بر این حال بودیم تا خداوند، پیامبر خود را برای ما فرستاد؛ پیامبری که نسب و راستی و امانت و عفت او را می‌شناختیم. او ما را به پرستش خدای یگانه و دوری از آیین پدران و عبادت بت‌ها فرا خواند. ما را فرمان داد که راستگو باشیم. در دادن امانت کوشا بوده، صلح و نیکی با همسایگان را از یاد نبریم. از زنا و خونریزی دور بمانیم و ستم نکنیم. فرمان داد که تنها خدای یگانه را پرستیم. نماز بخوانیم و زکات بپردازیم و روزه بگیریم. ما او را تصدیق کرده و به او ایمان آوردیم. قوم ما، راه دشمنی پیش گرفتند و ما را آزار دادند تا از دین خود برگردیم. در این هنگام بود که به سرزمین شما آمدیم و امیدواریم که در اینجا مورد ستم واقع نشویم.» سخن جعفر در دل پادشاه کارگر افتاد. نجاشی گفت: آیا می‌توانی چیزی از کلام خدا بخوانی؟ جعفر گفت: آری و آغازین آیات سوره مریم را خواند؛ همان آیاتی که بیانگر پاکی و عفت و بزرگی مریم عذرا علیها السلام و عیسی مسیح علیه السلام می‌باشد. نجاشی با شنیدن این آیات اشک ریخت؛ و کشیشها نیز گریستند. آن‌گاه رو به جعفر کرد و گفت: «آنچه که خواندید و آنچه که عیسی علیه السلام آورده دو شعاع از نوری واحدند.» پادشاه، فرستادگان قریش را از خود دور کرد و گفت: «بروید! به خدا سوگند! آن‌ها را در اختیار شما نخواهم گذاشت.» هدایای آن‌ها را نیز پس فرستاد. برخی از کتاب‌های تاریخی، اسلام آوردن نجاشی را هم گزارش کرده‌اند.

## محاصره اقتصادی و اجتماعی

پس از تمام تلاش‌ها و عدم دستیابی به نتیجه، مشرکان بر آن شدند که پیامبر و خاندان او را در تنگنای اقتصادی قرار دهند تا از این راه بتوانند سدّی در برابر دعوت او ایجاد کنند. به همین سبب، عهدنامه‌ای نوشتند و آن را درون کعبه نصب کردند. آن‌ها پیمان بستند که از ازدواج با بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب خودداری کرده، با آن‌ها معامله نکنند. (۲۵۳) این پیمان سبب شد تا ابوطالب به همه خاندان، فرمان خروج از مکه را بدهد. آن‌ها در سرزمینی بین کوه‌های مکه که «شعب ابوطالب» خوانده می‌شود، سکونت گزیدند. این تنگنای شدید، سه سال به درازا کشید؛ تنگنایی آن‌چنان سخت که مسلمانان تنها در ماه‌های حرام می‌توانستند از شعب بیرون بروند و در مکه به خرید و فروش بپردازد و آنچه را نیاز داشتند، تهیه کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در همین ماه‌ها از

فرصت استفاده می‌کرد و پیام آسمانی خویش را به گوش آنان که به مکه می‌آمدند، می‌رساند. اوضاع، همین‌گونه پیش رفت تا آن‌که خداوند به پیامبرش وحی کرد که عهد نامه قریش را موریا نه خورده و از آن چیزی جز عبارت «باسمک اللهم» باقی نمانده است. پیامبر صلی الله علیه و آله، عموی بزرگوارش را آگاه ساخت و هر دو نزد مشرکان آمدند. ابوطالب گفت: «پسر برادرم که دروغگو نیست؛ می‌گوید که خداوند به او وحی نموده که موریا نه تمام عهد نامه شما را از بین برده و همه مواد آن را که سبب قطع رحم و ستم و ظلم می‌شد، خورده و از آن میان فقط نام خدا برجای مانده است. اکنون عهد نامه را بیاورید، اگر سخن او درست بود، از خدا بترسید و از آنچه می‌کنید، رویگردان شوید! اما اگر سخن او درست نبود، او را به شما وا می‌گذارم تا اگر خواستید بکشیدش.» بر گفته ابوطالب، پیمان بستند و عهد نامه را آوردند. پس از دیدن آن به درستی آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود، آگاه شدند؛ اما نه تنها به پیمان خود، وفا نکردند، بلکه بر دشمنی و بزرگی بینی خود افزودند. با این حال، گروهی از مشرکان، از کرده خود پشیمان شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او را به مکه باز گرداندند. اندکی پس از بازگشت به مکه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مصیبتی جانکاه رو به رو شد؛ خدیجه همسر با وفا و فداکار نبی اسلام صلی الله علیه و آله که در همه دوره‌های دعوت آن حضرت، همراه و همیار او بود، از دنیا رفت. هنوز این داغ، تازه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با دردی سنگین تر رو به رو گشت؛ ابوطالب، پشتیبان سترگ و یار بزرگ رسالت، چشم از جهان فرو بست و پیامبر صلی الله علیه و آله را با اندوهی گران و غمی سنگین تنها گذاشت. این بار، مصیبت آن چنان بر پیامبر صلی الله علیه و آله گران بود که خود می‌فرمود: «تا روزی که ابوطالب وفات یافت، دست قریش از آزار من کوتاه بود.» (۲۵۴) آری، پس از وفات ابوطالب، آزار و فشارهای قریش بر پیامبر، روز افزون و طاقت فرسا شد.

### هجرت پیامبر

از دست دادن ابوطالب، از یک سو، پیامبر صلی الله علیه و آله را در مکه در معرض فشارها و تهدیدهای فراوان قریش قرار می‌داد تا جایی که حتی جانش در امان نبود و از سوی دیگر، موانع جدی در راه گسترش دعوت او ایجاد می‌کرد. از این رو، پیامبر از مکه بیرون رفت و پای به طائف نهاد. مردم آن دیار را به اسلام خواند و پیام آسمانی اش را برای آنان بازگو کرد. آن‌ها، نه تنها سخنش را نشنیدند و دعوتش را پاسخ نگفتند، بلکه او را با سنگ، بدرقه نموده، بدن مبارکش را نیز خون آلود کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بار دیگر به مکه آمد. با همه فشارها به نشر آموزه‌های خود پرداخت. تعالیمش را در میان قبیله‌هایی که به مکه می‌آمدند، ارائه می‌کرد و با سران و بزرگان آن‌ها ارتباط برقرار می‌نمود؛ چنان که با دو قبیله بزرگ یثرب، «اوس» و «خزرج» آشنا شده، اسلام را به ایشان معرفی کرد و آنان پیامش را به شهر خود بردند؛ اما هنوز به او و دینش ایمان نیاورده بودند، تا این که روزی، پیامبر صلی الله علیه و آله با گروهی از آنان (شش نفر) برخورد کرد و ایشان را به سوی اسلام فرا خواند، آن‌ها هم پذیرفتند. از میان اموری که سبب ایمان آوردن اینان شد، می‌توان به پیشگویی‌های یهودیان مجاور یثرب اشاره کرد. اوس و خزرج، درگیری‌ها و نزاع‌های درازی داشتند و هر گاه که این نزاع‌ها بالا- می‌گرفت، یهود به آنان می‌گفتند: ما منتظر پیامبری هستیم که چون او بیاید، شما را مانند قوم عاد و ارم، خواهیم کشت. یثربیان، پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند، گفتند: این همان کسی است که یهود انتظار او را می‌کشند، باید بر آن‌ها پیشی گرفته، به او ایمان آوریم. این گروه، پس از ایمان آوردن، به یثرب بازگشته و در گسترش دعوت آن حضرت کوشیدند و توانستند برخی از یثربی‌ها را مسلمان نمایند. سال بعد، دوازده نفر از آن‌ها در عقبه با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمانی بستند و به او ایمان آوردند. اسلام، اندک اندک جای خود را در یثرب باز می‌کرد. سال پس از آن، گروه زیادی از مردم یثرب برای ادای مناسک حج و شنیدن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه آمدند. تعداد زیادی مسلمان شدند و پیمان عقبه دوم را شکل دادند. این چنین بود که بنای اسلام در یثرب استوار گشت و پیامبر صلی الله علیه و آله، به مسلمانان فرمان

داد تا به یثرب روند. در مکه کسی جز خود او و علی علیه السلام و اندکی از مسلمانان نماندند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سال ۱۴ بعثت از مکه بیرون رفت. یثربیان، به گرمی او را پذیرفتند و به سختی‌ها و رنج‌های او در مکه پایان دادند. اما این، پایان دسیسه‌ها و نیرنگ‌های مشرکان نبود. آنان که خوار شده و طعم ذلت را چشیده بودند، به دشمنی خود ادامه دادند و جنگ‌های بسیاری بین مسلمانان و مشرکان به وجود آمد، مانند جنگ‌های بدر و احد و همین‌طور جنگ‌هایی بین مسلمانان و یهود، مانند: جنگ خیبر. مسلمانان در زمان کوتاهی به آن‌چنان نیرو و قدرتی دست یافتند که پیامبر صلی الله علیه و آله توانست حکومت اسلامی در یثرب تأسیس کند و از آنجا به فکر گسترش دعوت خود در سراسر جهان باشد.

### فتح مکه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و گروهی از یاران او (هزار و ششصد نفر) در سال ششم هجری، برای ادای فریضه حج، قصد مکه نمودند. آن‌ها تنها به سلاحی که مسافر با خود بر می‌دارد، بسنده کردند. هنگامی که قریش باخبر گشتند، فردی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا با او پیمان نامه صلحی را امضا کنند. در مکانی به نام حدیبیه، بین پیامبر صلی الله علیه و آله و مشرکان، پیمانی بسته شد که به همین نام مشهور است. آن‌ها در این پیمان توافق کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او از همان جا به یثرب بازگشته، در سال بعد اجازه ورود به مکه را پیدا کنند. همچنین پیمان بستند که تا ده سال، هیچ جنگی بین آن‌ها در نگردد. در این مدت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستادگانش را به سوی پادشاهان و امیران سرزمین‌های گوناگون، مانند روم و ایران و حبشه و شام و ... گسیل داشت و آنان را به پرستش خدای یگانه و دین برگزیده او، یعنی اسلام فراخواند. سال بعد، به موجب صلح حدیبیه، پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه دو هزار مسلمان به مکه رفته و مناسک حج را به جای آورد. این دیدار، اثری عمیق بر جان و دل گروهی از مشرکان باقی گذاشت تا آنجا که گروهی، اسلام آوردند. به همین دلیل، مشرکان از آن حضرت خواستند که پس از مناسک حج، بی‌درنگ مکه را ترک گوید. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین کرد. مدتی نگذشته بود که قریش با حمله به گروهی از هم پیمان‌های مسلمانان، پیمان صلح را زیر پای گذاشت. بدون درنگ، پیامبر صلی الله علیه و آله به آماده سازی لشکری بزرگ (حدود ده هزار نفر) دست زد تا مکه را فتح نماید. مشرکان به وحشت افتادند. ابوسفیان به یثرب آمده، از پیامبر صلی الله علیه و آله پوزش خواست؛ اما آن حضرت در تصمیم خود، استوار بود و به چیزی جز فتح مکه نمی‌اندیشید. نبی اسلام صلی الله علیه و آله، بدون جنگ و خونریزی به آغوش مکه بازگشت و آنجا را از پلیدی شرک و نفاق، پاک نمود. آری، این چنین است دست یاری‌رسان خداوند. این مرد، همان یتیم عبدالمطلب است که زورمداران قریش او را مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند و به تمسخرش می‌گرفتند. اکنون، او سالار لشکری است که قلب‌ها را می‌لرزاند و پیروزمندانه، مکه را تسخیر می‌کند و بت‌ها را می‌شکند و علی‌رغم خواست مشرکان، پیامش را به گوش همه می‌رساند. آری، خداوند، این چنین دینش را آشکار می‌کند. از این پس، نور خدا پرستی در مکه تأیید گرفت. بیشتر مردم، مسلمان شدند و مهاجران به سرزمین خود بازگشتند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تا زمانی که ندای پروردگارش را لبیک گفت و به سوی او سفر کرد، به دعوتش ادامه داد. نبی اسلام صلی الله علیه و آله که پیام آور آخرین دین و خاتم پیامبران بود، در سال یازده هجری و در سن شصت و سه سالگی دنیا را ترک نمود و به زندگی زمینی خود پایان داد. درود خداوند بر روان پاک او و خاندانش باد!

**دلایل نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله**

**دلایل نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله**

در اینجا به طور خلاصه به راه‌های اثبات نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اشاره می‌کنیم:

## ۱. بشارت به آمدن او در عهد جدید

قرآن کریم، در برخی از آیات، به آگاهی یهود و مسیحیت از آمدن پیامبری در آخرالزمان اشاره می‌کند. همچنین می‌افزاید که نشانه‌های آن پیامبر، در کتاب‌های آسمانی ایشان آمده است. به عنوان نمونه، به آیات ذیل توجه می‌دهیم: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ (۲۵۵) «همان‌ها که از فرستاده [خدا] پیامبر اُمّی پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند. آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد.» و «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (۲۵۶) «کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده‌ایم، او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می‌شناسند؛ ولی جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می‌کنند.» قرآن کریم، این آیات را در مقام احتجاج با اهل کتاب ذکر می‌کند. اگر ادعای قرآن، نادرست بود و چنین بشارتی در کتب آسمانی دیگر نیامده بود، بایستی اهل کتاب به انکار این ادعا دست می‌یازیدند؛ درحالی که آنان به جای انکار به سکوت و پنهان کردن حق دست زدند و یا پیامبر صلی الله علیه وآله را مورد تهمت قرار دادند. گروهی از ایشان برای دور کردن پیروان خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، بشارت‌های عهدین را تفسیر به رأی نمودند. از سوی دیگر، با پژوهشی تاریخی، به دانشمندانی از اهل کتاب بر می‌خوریم که با دیدن پیامبر صلی الله علیه وآله و شنیدن سخنان او ایمان آورده و وی را همان پیامبری دانسته‌اند که کتاب‌های آسمانی پیشین، مژده رسالت او را بارها اعلام کرده بودند. بحیرای راهب و سلمان فارسی از مشهورترین کسانی هستند که می‌توانند گواه درستی بر این سخن باشند. قرآن، خود به این حقیقت توجه داده است: «ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ \* وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»؛ (۲۵۷) «این به خاطر آن است که در میان آن‌ها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند و آن‌ها [در برابر حق] تکیه نمی‌ورزند. و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر نازل شده، بشنوند، چشم‌های آن‌ها را می‌بینی که [از شوق] اشک می‌ریزد؛ به خاطر حقیقتی که دریافته‌اند. آن‌ها می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم. پس ما را جزء گواهان بنویس! قرآن، تأکید می‌کند که مسیح علیه السلام، به روشنی، نام پیامبر صلی الله علیه وآله را آورده و به آمدنش مژده داده است: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»؛ (۲۵۸) «و [به یاد آورید] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی هستم که قبل از من فرستاده شده، و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است.» این حقیقت را حتی در اناجیل موجود هم می‌توان یافت. انجیل یوحنا در این میان برجسته است. در ذیل به برخی از آیات این انجیل اشاره می‌کنیم: «و من از پدرم درخواست خواهم کرد تا پشتیبان و تسلی بخش دیگری به شما عطا نماید که همیشه با شما بماند.» (۲۵۹) «ولی وقتی پدر [تسلی بخش] را به جای من فرستاد، منظورم همان روح القدس است، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد در ضمن، هر چه من به شما گفته‌ام، به یادتان خواهد آورد.» (۲۶۰) «اما من آن روح تسلی بخش را به کمک شما خواهم فرستاد. او سرچشمه تمام حقایق است و از طرف [پدرم] آمده، درباره من همه چیز را به شما خواهد گفت. شما نیز باید درباره من با تمام مردم صحبت کنید؛ چون از ابتدا با من بوده‌اید.» (۲۶۱) «رفتن من به نفع شماست؛ چون اگر نروم، آن روح تسلی بخش نزد شما نخواهد آمد؛ ولی اگر بروم، او خواهد آمد؛ زیرا خودم او را نزد شما خواهم فرستاد. وقتی او بیاید، دنیا را متوجه سه نکته خواهد کرد: گناه و عدالت و داوری.» (۲۶۲) «ولی وقتی روح القدس که سرچشمه همه راستی‌هاست، بیاید، تمام حقیقت را بر شما آشکار خواهد ساخت؛ زیرا نه از جانب خود، بلکه هر چه از من شنیده است، خواهد گفت. او از آینده نیز شما را با خبر خواهد ساخت.» (۲۶۳) «نصوص بالا- به



روشنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یاد می‌کنند. نویسنده کتاب «انیس الاعلام فی نصره الاسلام» (۲۶۴) می‌گوید که آیات ذکر شده از انجیل یوحنا، همگی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اشاره دارند؛ اما دانشمندان کتاب مقدس، معنای اصلی آن را تغییر داده و انحرافی ایجاد کرده‌اند. خلاصه استدلال وی به قرار ذیل است: همان‌گونه که می‌دانیم، از یک سو، مسیح علیه السلام به زبان عبری (زبان رایج فلسطین آن روز به همراه زبان آرامی) سخن می‌گفت و شاگردانش را پند می‌داد؛ زیرا او از دودمانی عبرانی بود و در میان آن‌ها رشد یافت. از سوی دیگر، تاریخ‌نویسان معتقدند که سه انجیل لوقا و مرقس و یوحنا از همان ابتدا به زبان یونانی نوشته شده‌اند؛ برخلاف انجیل متی که در آغاز، به زبان عبری بوده و سپس به یونانی برگردانده شده است. بنابراین، مسیح علیه السلام به زبان عبری به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، بشارت داده و آن‌گاه یوحنا آن را به یونانی ترجمه کرده است. یوحنا می‌بایست اسامی را همان‌گونه که به کار برده بود، منتقل می‌کرد و از ترجمه معنایی آن دوری می‌گزید. با تأسف باید گفت که این اصل، از نظر یوحنا دور مانده و همین امر سبب از میان رفتن واژه اصلی و بروز اختلاف در مقصود مسیح علیه السلام شده است. عیسی علیه السلام از فردی که در آینده می‌آمده، یاد کرده و ظهور او را بشارت داده است. یوحنا در برابر واژه‌ای که عیسی علیه السلام به کار برده بود، کلمه‌ای را استفاده نموده که امروز در تعیین معنای دقیق آن تردید داریم. در معادل سازی یوحنا با دو واژه نزدیک به هم رو به رو هستیم: «پارا کلیطوس، Paracletos» و «پری کلیطوس، Pericletos» کلمه اول به معنای تسلی بخش و کمک کننده است و کلمه دوم با احمد مترادف بوده و معنای محمود و ستوده را می‌رساند. نزدیکی دو واژه در نوشتار و گفتار و شنیدار، سبب گشته تا در تعیین مصداق کسی که به آمدن او بشارت داده شده، سرگردان شویم. مفسران و مترجمان انجیل یوحنا، معنای نخست (تسلی بخش) را پذیرفته و مراد از آن را «روح القدس» می‌دانند؛ همان کسی که پنجاه روز پس از به صلیب آویخته شدن مسیح بر شاگردان او نازل شد. اما قرائن بسیاری نشان می‌دهد که کلمه پارا کلیطوس به معنای «محمود» بوده و نمی‌تواند مراد از آن روح القدس باشد. در ذیل به برخی از این قرائن اشاره می‌شود: ۱. لفظ «مبشره» (شخص مورد بشارت) در نصوص یاد شده از انجیل یوحنا، با صفت «آخر» (دیگری) همراه است؛ آنجا که می‌گوید: «و من از پدرم درخواست خواهم کرد تا پشتیبان و تسلی بخش دیگری به شما عطا نماید.» این ویژگی با روح القدس، سازگاری ندارد؛ زیرا روح القدس، یکی است و تعدد بردار نیست؛ اما پیامبران این چنین نیستند و یکی پس از دیگری می‌آیند. ۲. در نص ذکر شده، از «مبشره» به عنوان کسی که «همیشه با انسان‌ها بماند» سخن رفته است. این امر با خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سازگار و هماهنگ است؛ زیرا دین او جاودانی است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد. ۳. آنجا که می‌گوید: «ولی وقتی پدر تسلی بخش را به جای من فرستاد، منظورم همان روح القدس است، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد. در ضمن، هرچه من به شما گفته‌ام، به یادتان خواهد آورد.» سزاوار است که مراد از «مبشره» را پیامبری بدانیم که زمانی پس از پیامبر پیشین و در پی از یاد رفتن دین گذشته و آغاز کهنگی آن آمده تا دین خدا را به مردم یادآوری کند و تذکر دهد. افزون بر این، اگر مراد از آن، روح القدس باشد که در همان روزهای کوتاه پس از مسیح علیه السلام (پنجاه روز پس از او) بر شاگردان وی ظاهر شده باشد، (۲۶۵) آیا گمان می‌رود که حواریان در همین زمان کوتاه آموزه‌های مسیح علیه السلام را از یاد برده باشند تا موعود بیاید و آن‌ها را از نو یادآوری کند؟ ۴. مسیح علیه السلام می‌گفت: «اگر بروم، آن روح تسلی بخش نزد شما نخواهد آمد؛ ولی اگر بروم، او خواهد آمد.» تعلیق به کار گرفته شده در سخن عیسی علیه السلام با تفسیر «مبشره»، به پیامبری که پس از او خواهد آمد، سازگار است؛ زیرا آن پیامبر دارای رسالتی جهانی است و اگر با مسیح علیه السلام، هم روزگار باشد، آن‌گاه امت عیسی علیه السلام باید از دو شریعت پیروی کنند و این خردمندانه نیست. حال اگر «مبشره» را روح القدس بدانیم، هم روزگاری او با عیسی علیه السلام و یارانش، تعلیق ذکر شده در کلام مسیح علیه السلام را خالی از معنا و فایده خواهد کرد؛ چون او در زمان زندگی عیسی علیه السلام و هنگامی که یارانش را برای تبشیر می‌فرستاد هم بر آن‌ها نازل می‌شد. (۲۶۶) ۵. در آیات ذکر شده از انجیل یوحنا به این عبارت برخوردیم که «وقتی او بیاید جهان را بر سه امر توبیخ خواهد

کرد: گناه و عدالت و داوری.» اکنون می‌گوییم مراد از چنین شخصی جز پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله چه کسی می‌تواند باشد. تنها موردی که ممکن است در تعیین مصداق این آیه ذکر شود و با کلام ما ناسازگار باشد، روح القدس است. تأملی اندک درباره این موضوع نشان می‌دهد که روح القدس، هرگز «مبشربه» مذکور در آیه نیست؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم، او پنجاه روز پس از مسیح علیه السلام بر شاگردانش نازل گشت. اگر او همان بشارت داده شده باشد، باید یهودیان را که اصلاً به مسیح ایمان نداشتند و همین طور حواریان را مورد توبیخ قرار می‌داد، در حالی که دست به چنین کاری نزد. ۶. در آیه ۱۳، باب ۱۶ از انجیل یوحنا اشاره شد که وقتی او بیاید، تمام حقیقت را بر شما آشکار می‌کند و از آینده نیز شما را با خبر خواهد ساخت. برشردن ویژگی‌هایی مانند آنچه که ذکر شد، تنها در خور و شایسته کسی است که با شریعتی کامل و دینی جامع از سوی خدای متعال بیاید. او باید همه سخنانش برگرفته از سرچشمه خدایی و از راه وحی باشد و به پیامبری پایان دهد. این انسان، همان خاتم پیامبران مصطفی صلی الله علیه و آله است. (۲۶۷) در پایان این مقال سزاوار است به داستانی از زندگی نویسنده کتاب «انیس الاعلام فی نصره الاسلام» اشاره نمایم: پدر و اجداد پدری او همگی از کشیشان بزرگ مسیحی بودند. وی در یکی از روستاهای ارومیه به دنیا آمد و نزد کشیشان برجسته و دانشمندان بزرگ مسیحی شاگردی نمود. از آن میان، می‌توان به پدر «یوحنا بکیر» و کشیش «یوحنا جان» و دیگر معلمان پروتستان اشاره کرد. وی از معلمان کاتولیک؛ مانند پدر «تالو» و کشیش «کورکز» نیز استفاده نمود. در دوازده سالگی از تحصیل تورات و انجیل فارغ شد و به درجه کشیشی رسید. او خود می‌گوید: پس از آن علاقه‌مند شدم تا درباره آموزه‌های ادیان گوناگون و به خصوص مسیحیت و فرقه‌های آن تحقیق کنم. سرزمین‌های زیادی را گشتم و برای ادامه تحصیلاتم مقیم واتیکان شدم و در آنجا خدمت یکی از کشیش‌های بزرگ و بلکه مطران (۲۶۸) والا مقام فرقه کاتولیک رسیدم. او جایگاه ویژه‌ای از جهت علم و زهد و تقوا در مذهب کاتولیک داشت؛ به گونه‌ای که همه مردم، چه پادشاه و سلطان و چه ثروتمند و رعیت پرسش‌های دینی خود را از او می‌پرسیدند و هدایای فراوانی نیز برای وی می‌فرستادند. اصول و عقاید مذاهب گوناگون را نزد او آموختم. شاگردان بسیاری - در حدود ۵۰۰ نفر - در درس استاد حاضر می‌شدند. در آن میان، دختران بسیاری نیز بودند که تارک دنیا شده بودند. لیکن از میان همه شاگردان، وی با من انس و محبت خاصی داشت و از این رو، کلیدهای خانه و انبار خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های خود را به حقیر سپرده بود و تنها کلید یک اتاق کوچک را که به منزله صندوق خانه بود و حقیر خیال می‌نمودم که آنجا خزانه اموال کشیش است، به من نداده بود. به همین دلیل، با خودم می‌گفتم که او از اهل دنیاست و از دنیا به خاطر دنیا چشم پوشیده است (ترک الدنيا للدنيا). مدت آموزش من، نزد کشیش تا ۱۸ سالگی ادامه یافت. روزی کشیش مریض شد و نتوانست در مجلس درس حاضر گردد. به من گفت تا به شاگردان اطلاع دهم که او امروز توان حضور در درس را ندارد. در بیرون از محضر استاد، دیدم که شاگردان درباره معنی کلمه سریانی «فارقلیطا» و کلمه یونانی «پیرکلیطوس» سخن می‌گویند؛ درست همان کلمه‌ای که یوحنا در انجیل خود از آن سخن گفته است. بحث و گفت و گوی شاگردان بدون هیچ نتیجه‌ای پایان گرفت. پس از آن که به نزد کشیش باز گشتم، او گفت: فرزندم! در غیاب من، شاگردان از چه سخن می‌گفتند؟ یادآوری کردم که شاگردان درباره معنای کلمه «فارقلیطا» با هم اختلاف داشتند و به آرای آن‌ها نیز اشاره کردم. استاد از من پرسید: نظر خودت چیست؟ گفتم: نظر من، همان نظر فلان مفسر و قاضی است. استاد گفت: تو تقصیر نداری؛ اما حقیقت، خلاف همه آرای است که از آن سخن به میان آمده است؛ زیرا معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان، جز اندکی از راسخان در علم نمی‌دانند. پس من خود را به قدم‌های استاد انداختم و گفتم: ای پدر روحانی! تو از همه کس بهتر می‌دانی که این حقیر از آغاز عمر تاکنون در تحصیل علم تا آنجا که توانسته‌ام، کوشیده‌ام و در مذهب و دین خود، بی‌اندازه متعصب هستم. حال چه می‌شود که شما نیکی نموده و معنی این اسم شریف را بیان نمایید! استاد به شدت گریست و گفت: فرزندم! تو عزیزترین مردم، نزد من هستی و من هیچ چیز را از تو مضایقه نخواهم کرد. این را بدان که گرچه دانستن معنای این اسم شریف، فواید بزرگی دارد، اما به محض انتشار آن، پیروان مسیح علیه

السلام من و تو را خواهند کشت؛ مگر این که پیمان بندی تا در زندگی و حتی پس از مرگ من، معنای آن را آشکار نکنی؛ زیرا می‌دانم که اگر پس از مرگ نیز این معنا روشن شود، آنان جسد من را از قبر بیرون آورده و می‌سوزانند. من به خداوند عظیم قاهر غالب و به عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام و انجیل و به تمامی پیامبران، قسم یاد نمودم که هیچ‌گاه این راز را آشکار نخواهم کرد. استاد، آرامش یافت و پس از آن گفت: فرزندم! این اسم، نامی از نام‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و به معنای احمد و محمود است. سپس کلید آن اتاق کوچک را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان کتاب‌ها را نزد من بیاور! حقیر کتاب‌ها را نزد استاد آوردم. آن دو کتاب به خط سریانی و یونانی پیش از ظهور پیامبر اسلام و با قلم بر پوست نوشته شده بود و در هر دو کتاب، کلمه «فارقلیطا» به احمد و محمود، ترجمه شده بود. استاد گفت: فرزندم! بدان که علما و مفسران مسیحی پیش از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در ترجمه کلمه «فارقلیطا» به احمد و محمود، اختلافی نداشتند؛ اما پس از ظهور آن حضرت، کشیش‌ها و دانشمندان، برای حفظ و بقای ریاست خود و به دست آوردن اموال و ضعف نفس، دست به تحریف در معنای این واژه زدند و معنایی ساختند که هرگز مراد نویسنده انجیل نبوده است. امروز هم می‌توان از سبک و سیاق انجیل و آیات آمده در آن، پی برد که واژه «فارقلیطا» نمی‌تواند معنای «تسلی بخش» را برساند؛ زیرا مسیح علیه السلام، آمدن فارقلیطا را مشروط به رفتن خود می‌نماید و می‌فرماید: «تا من نروم، فارقلیطا نخواهد آمد». چرا که وجود دو پیامبر مستقل و صاحب شریعت عام در یک زمان جایز نیست؛ به خلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود از آن روح القدس است و او با بودن جناب عیسی علیه السلام و حواریان، بر آن جناب و شاگردانش نازل شده بود. در پایان داستان، نویسنده کتاب یاد شده می‌گوید: از استاد پرسیدم: اگر چنین است، پس چرا شما اسلام نمی‌آورید و در سلک پیروان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در نمی‌آید، حال آن که شما فضیلت دین اسلام را می‌دانید و پیروی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را تنها راه نجات و صراط مستقیم می‌بینید؟ استاد در پاسخ گفت: فرزندم! من بر حقیقت اسلام و فضیلت آن، زمانی آگاهی یافتم که سن بسیاری از من گذشته و پیر شده‌ام. با این حال، در باطن مسلمان هستم؛ اما در ظاهر نمی‌توانم این ریاست و بزرگی را ترک کنم. عزت و اقتدار مرا در میان نصاری می‌بینی، اگر میلی از من به دین اسلام بفهمند، مرا خواهند کشت... آن‌گاه گفتم: ای پدر روحانی! آیا مرا امر می‌کنی که داخل دین اسلام شوم گفت: اگر آخرت و نجات می‌خواهی، البته باید دین حق را قبول کنی و چون جوان هستی، بعید نیست که خداوند اسباب زندگی دنیایی را نیز برای تو فراهم سازد. من، همیشه تو را دعا خواهم کرد و از تو می‌خواهم تا در قیامت، گواه من باشی که من در باطن، مسلمان و از پیروان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بوده‌ام. این را بدان که بسیاری از کشیشان در باطن، حال مرا دارند؛ اما در ظاهر نمی‌توانند دست از ریاست دنیایی بردارند و الا هیچ شک و شبهه‌ای در این که امروز، اسلام، تنها دین حق و دین خداست، وجود ندارد. (۲۶۹) آری، خواننده گرامی! این حقیقتی است که هیچ غباری بر آن نیست و هیچ کس را توان تردید در آن نمی‌باشد؛ اما صد حیف که دوستی دنیا، انسان را از خضوع در برابر حق باز می‌دارد. به اعتقاد من، تنها همین بشارت انجیل، بر درستی ادعای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، کافی است و می‌رساند که او آخرین فرستاده الهی و پرچمدار اسلام، یعنی واپسین دین خداوند است.

## ۲. معجزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبران علیه السلام به هنگام آشکار نمودن رسالت خود و فراخوانی مردم به خداپرستی، دست به انجام معجزه و کارهای فراتر از توان انسانی می‌زدند. مردم هم از آن جهت که در پی کسب یقین به پیامبری مدعیان بودند، همواره در رویارویی با آنان طلب معجزه می‌کردند. در بیشتر موارد، انبیای الهی علیه السلام در خواست معجزه مردم را می‌پذیرفتند و گاهی، حتی پیش از تقاضای آنان به انجام معجزه می‌پرداختند. در لایه لایه صفحه‌های تاریخ، نمونه‌های بسیاری از این دست را می‌توان به تماشا نشست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز خارج از این دایره نیست. ایشان هم پس از آشکار نمودن دعوتش، بنا به خواهش مردم دست به انجام

معجزاتی می‌زد که امروزه می‌توان آثاری در زمینه گردآوری معجزه‌های نبی اسلام صلی الله علیه و آله را یافت. (۲۷۰) با این حال، برخی از بدخواهان اسلام، منکر همه معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله شده و قرآن کریم را تنها معجزه آن حضرت دانسته‌اند؛ مثلاً کشیش آلمانی «هنری مارتین» در کتاب خود به نام «میزان الحق» می‌گوید: «محمّد هیچ معجزه‌ای نیاورده است.» به نظر می‌آید ادّعای آنان که ناآگاهانه و یا از روی تجاهل، معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را انکار کرده‌اند، شایسته بررسی علمی نمی‌باشد؛ زیرا هر انسان با انصافی با پژوهشی کوتاه در خواهد یافت که تا چه اندازه تاریخ نگاران به ثبت و ضبط معجزات نبی اسلام توجه داشته و آن‌ها را نقل کرده‌اند. از میان همه معجزه‌های آن حضرت، می‌توان به ردّ شمس، شفای بیماران، (۲۷۱) داستان درخت و فرمانبری او از نبی اسلام صلی الله علیه و آله، اطعام چهل نفر با غذای یک نفر در میهمانی و معجزه شق القمر (۲۷۲) که قرآن نیز از آن یاد نموده، اشاره کرد. همچنین می‌توان از پیش‌گویی‌های غیبی آن بزرگوار سخن گفت، مانند آشکار نمودن اسم‌های ائمه‌علیه السلام، یعنی جانشینان پس از خود. در این مجال، در صدد نام بردن از همه معجزه‌های وجود شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیستم و تنها به بیانی مختصر از معجزه جاودان و بزرگ او «قرآن کریم» بسنده خواهم نمود؛ معجزه‌ای که والاترین گواه پیامبری او و روشن‌ترین دلیل بر ارتباط او با خداوند است.

### قرآن کریم، معجزه جاودان پیامبر صلی الله علیه و آله

پیش از این نیز گفته شد که مسیحیان، قرآن را کتابی انسانی و غیر وحیانی می‌دانند. آن‌ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان فرستاده خدا نمی‌پذیرند. بنابراین، دوری گزیدن ایشان از قرآن، امری طبیعی به شمار می‌آید. در این فرصت، بر آنم که به ذکر برخی ویژگی‌ها و جنبه‌های اعجاز قرآن کریم بپردازم و داستان مسیح‌علیه السلام و مریم‌علیها السلام را از دید قرآن بازگو کنم. قرآن کریم، دارای ۱۱۴ سوره است که به تدریج و در طول ۲۳ سال بر قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. این زمان برابر با سال‌های نبوت آن بزرگوار می‌باشد. در اولین برخورد با قرآن، گستردگی و شمول آن به چشم می‌آید. این کتاب آسمانی در بر دارنده معارف الهی و اخلاق و احکام و اخبار غیبی و داستان و ضرب‌المثل و پند و موعظه و بسیاری موارد دیگر می‌باشد. گستردگی قرآن، با عمق نیز همراه است تا جایی که برخی از معارف عمیق قرآنی تا قرن‌ها پس از نزول آن کشف نشده باقی ماند و چه بسا که آیندگان بسیار بیشتر از آنچه که امروز از آن می‌یابیم، بفهمند. نکته دیگر آن‌که با همه عمق و گستردگی معارف قرآن کریم، این کتاب، سرشار از فصاحت و شیرینی و رسایی کلام است؛ آن‌چنان که قلب‌های بسیاری از این راه، جذب آهنگ الهی آن شدند و ساکنان شبه جزیره که خود، استاد بلاغت بودند، در برابر آن خاضع و فروتن گشتند. ویژگی دیگر قرآن کریم که از جنبه‌های اعجاز آن هم به شمار می‌آید، عدم تناقض و اختلاف بین آیات آن می‌باشد. آیه‌های گوناگون کلام خدا نه تنها یکدیگر را نفی نمی‌کنند، بلکه به تفسیر و روشن نمودن معنای همدیگر یاری نیز می‌رسانند. این درحالی است که عوامل بسیاری بر گفتار انسان اثر می‌بخشد و تأثیر همین عوامل، کلام او را از یکسانی و هماهنگی خارج نموده، دچار پراکندگی و اختلاف می‌نماید؛ مثلاً تفکر انسان، اندک اندک و در درازای زمان، رشد و بالندگی می‌یابد و از همین رهگذر، کلام پسین او می‌تواند ناقص سخن پیشین باشد و یا به مراتب بر عمق آن بیفزاید. جدای از این، حالات روحی و مزاج نفسانی او هم مانند خوشحالی و اندوه، سختی و آسایش، بیماری و سلامت، و جنگ و صلح بر اندیشه و فکرش تأثیر می‌گذارد و ظهور آن در کلام و سخن نیز قابل مشاهده خواهد بود. با در نظر داشتن این نکته و توجه به چگونگی و وضعیت نزول قرآن کریم، به وحیانی و الهی بودن این کلام پی می‌بریم. همان‌گونه که می‌دانیم، قرآن در طول ۲۳ سال و در اوضاع و شرایط کاملاً دگرگونی نازل شد. برخی از آیات در جنگ و بعضی در آرامش نازل شدند و همین‌طور حالات امنیت و ترس، روز و شب، تنگی و گشایش و ... محمل‌های نزول قرآن بودند. با همه این‌ها، هیچ‌گونه تضادی در میان آیه‌های نور نمی‌توان یافت. خداوند در قرآن به این حقیقت اشاره

کرده و آن را به عنوان دلیلی بر اعجاز کلام خود آورده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛ (۲۷۳) «آیا در باره قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.» بهترین گواه بر صحت ادعای ما عهد جدید است. با آن که این کتاب به لحاظ عمق و گستره، هرگز قابل مقایسه با قرآن نیست؛ اما می‌توان در آن انبوهی از تضادها و ناسازگاری‌ها را به تماشا نشست. از دیگر ویژگی‌های کلام خداوند پیش‌گویی‌های غیبی است. همچنین می‌توان به بیان داستان‌های پیامبران گذشته، آن هم به شکلی کاملاً متفاوت از عهد قدیم و جدید به عنوان خصوصیتی دیگر اشاره نمود. خداوند، داستان‌های قرآن را نیز از مجموعه خبرهای غیبی آن دانسته، می‌فرماید: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»؛ (۲۷۴) «ای پیامبر! این از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را [برای قرعه‌کشی] به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند و نیز به هنگامی که با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی.» خبر از رویدادهای آینده نیز از همین موارد به شمار می‌آید، مانند خبر پیروزی روم بر ایران، پس از شکست آن‌ها: «غَلَبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ \* فِي بَضْعِ سِنِينَ»؛ (۲۷۵) «رومیان در سرزمین نزدیکی مغلوب شدند و [اما] آنان پس از این مغلوب شدن، به زودی غلبه خواهند کرد؛ در چند سال.» فصاحت و بلاغت قرآن که از دیگر ویژگی‌های آن می‌باشد، به اندازه‌ای است که خداوند در این مورد دست به تحدی و مبارزه زده و از جن و انس خواسته تا اگر می‌توانند سوره‌ای مانند یکی از سوره‌های آن بیاورند. این در حالی است که عرب جاهلی در شیوایی و رسایی کلام نام‌آور بوده و تاریخ، از انسان‌هایی بلیغ‌تر و فصیح‌تر از آنان، سخن نگفته است. اما همین‌ها در برابر تحدی خداوند مات و مبهوت و سرگشته ماندند و مسحور شیوایی کلام الهی گشتند. برای برخی از مشرکان راهی جز این نماند که آن را سحر بخوانند؛ زیرا بلندی معنا و گیرایی روش و توان تأثیر قرآن در انسان‌ها هیچ توجیه دیگری را بر نمی‌تابید. اکنون، چهارده قرن از اعلام تحدی قرآن گذشته و تاکنون کسی را یارای مبارزه با آن نیست. هر کس نیز در این میدان پای نهاده و خود را آزموده، با رسوایی و ناکامی رو به رو شده است. امی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مهم‌ترین ویژگی‌های اعجاز کلام خداست. انسانی که هرگز خواندن و نوشتن نمی‌دانسته و نزد کسی زانوی تعلّم نرده است و در طول چهل سالی که در میان قوم خود زندگی کرده، حتی یک بیت شعر هم نگفته، اکنون خود را پیامبر خوانده و با پیامی که شیواترین و رساترین و در عین حال، عمیق‌ترین پیام تاریخ است، می‌آید. (۲۷۶) با این همه، مجالی برای شک و تردید باقی نمی‌ماند و باید گفت که او پیامبر الهی و معجزه جاودان او، پیام آسمانی و وحیانی می‌باشد؛ پیامی که سراسر هدایت و رحمت برای همه جهانیان خواهد بود.

### مسیح و مریم (علیهما السلام) در قرآن کریم

قرآن به گونه‌ای متفاوت از عهد جدید، داستان مسیح علیه السلام و مریم علیها السلام را بازگو می‌کند. این کتاب، داستان را با یاد همسر عمران (مادر مریم علیها السلام) آغاز کرده و از وضعیت بارداری او و نذرش (۲۷۷) سخن به میان آورده و می‌گوید: «إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ (۲۷۸) «به یاد آورید [هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم که آزاد [برای خدمت خانه تو] باشد. از من بپذیر که تو شنوا و دانایی. ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، [او را دختر یافت،] گفت: خداوندا! من او را دختر آوردم ولی خدا به آنچه او به دنیا آورده بود، آگاه‌تر بود و پسر همانند دختر نیست. من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم.» خداوند، این نذر را پذیرفت. مادر مریم علیها السلام، پس از به دنیا آمدن فرزند، او را به معبد برد و برای خدمت به کاهنان آنجا سپرد. درباره سرپرستی او بین کاهنان، اختلاف ایجاد شد و تصمیم به قرعه‌گرفتن گرفتند. قرعه فال به

نام زکریای پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد. زکریا علیه السلام او را بزرگ کرد و پس از بلوغ، مکان خلوتی را برای عبادت مریم علیها السلام برگزید که هیچ کس جز خود او نمی‌توانست به آن مکان رفت و آمد کند. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسِينًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ (۲۷۹) «خداوند او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته‌ای او را رویانید و کفالت او را به زکریا سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آنجا می‌دید. از او می‌پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟ می‌گفت: این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد.» پس از آن، خداوند به وسیله فرشته به مریم علیها السلام مژده داد که عیسی مسیح علیه السلام از او به دنیا خواهد آمد. فرشته به شکل انسان، در حالی که مریم علیها السلام در پرده بود، بر او نازل گشت و گفت که فرزند او عیسی علیه السلام، پیامبر بنی اسرائیل خواهد بود و مریم علیها السلام از نفخ فرشته الهی باردار شد. قرآن کریم چنین می‌گوید: «وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مِرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا \* فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا \* قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا \* قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا \* قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا \* قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا»؛ (۲۸۰) «و در این کتاب، مریم را یاد کن! آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی [بیت المقدس] قرار گرفت و میان خود و آنان حجابی افکند. در این هنگام، ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد. مریم گفت: من از شرّ تو به خدای رحمان پناه می‌برم، اگر پرهیزگاری! گفت: من فرستاده پروردگار تو هستم تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام! گفت: مطلب همین است. پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم و رحمتی باشد از سوی ما و این امری پایان یافته [و حتمی] است.» و آن‌گاه که زمان ولادت عیسی علیه السلام رسید، درد زایمان، مریم علیها السلام را به سوی تنه درخت خرما آورد و همانجا عیسی مسیح علیه السلام پا به دنیا گذاشت: «فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا \* فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا \* فَوَدَّعَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا \* وَهَزَى إِلَيْكِ جِذْعَ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَيًّا \* فَكَلِمَى وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا»؛ (۲۸۱) «سرانجام [مریم] به او باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد [و خلوت گزید] درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند. گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم! ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی [گوارا] قرار داده است و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده که رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد. بخور و بنوش و چشمت را روشن دار! و هر گاه کسی از انسان‌ها را دیدی، [با اشاره] بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام. بنابراین، امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم.» قرآن از چگونگی رویارویی مریم علیها السلام با قومش پس از به دنیا آمدن مسیح علیه السلام یاد کرده، و بیان می‌کند هنگامی که آنان، مریم علیها السلام را با کودکی در آغوش دیدند، بر او خرده گرفته، زبان به سرزنش گشودند. مریم به کودک، اشاره نمود و به آنان فهماند که با او سخن بگویند. آنان از این مسئله تعجب کردند و کودک با کلامی دل‌انگیز، آغاز به سخن کرد، کتاب خداوند روایت گر این داستان است: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا \* يَا خَتَّ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا \* فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا \* قَالَ إِنِّي عَبِيدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا \* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا \* وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا \* وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»؛ (۲۸۲) «[مریم] در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد. گفتند: ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای! [مریم] به او اشاره کرد.

گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم! [ناگهان عیسی علیه السلام زبان به سخن گشود و] گفت: من بنده خدایم. او کتاب [آسمانی] به من داده و مرا پیامبر قرار داده است و مرا هر جا که باشم، وجودی پر برکت قرار داده و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است. و سلام [خدا] بر من روزی که متولد شدم و در آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد! عیسی علیه السلام در همانجا در کنار مادرش رشد کرد و جوان شد. زندگی آن دو، رنگ و بوی عادی داشت. مانند دیگر انسان‌ها می‌خوردند و می‌نوشیدند و از آسیب‌های طبیعی زندگی بشر دور نبودند تا آن که مسیح علیه السلام، پیامبر بنی اسرائیل شد و آن‌ها را به خدا پرستی دعوت نمود. او آن‌ها را به شریعتی مطابق با شریعت موسی علیه السلام فرا می‌خواند و تنها در پاره‌ای موارد از نسخ برخی احکام تورات که برای سخت گرفتن بر یهود نازل شده بود، سخن می‌گفت. وی همچنین برای اثبات پیامبری خویش معجزه‌های فراوانی انجام می‌داد که قرآن کریم هم به آن‌ها اشاره کرده است: «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْتَبِئَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* وَمَصِّدَقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرِيهِ وَلِأَحْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا \* إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛ (۲۸۳) «و فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل، [که می‌گفت]: من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای می‌گردد و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پسی) را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم. مسلماً در این‌ها نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید. و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می‌کنم و [آمده‌ام] تا پاره‌ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده، حلال کنم و نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام. پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید! خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست. او را بپرستید! این است راه راست.» مسیح علیه السلام در خلال انجام رسالت خویش، به پیامبری رسول اکرم صلی الله علیه و آله مژده می‌داد؛ همان‌گونه که قرآن آن را روایت کرده است: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرِيهِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»؛ (۲۸۴) «و [به یاد آورد] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده، تورات، می‌باشم و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است. اما هنگامی که او (محمد) با معجزات و دلایل آشکار به سراغشان آمده، گفتند: این سحری آشکار است.» عیسی علیه السلام پیایی، بنی اسرائیل را به سوی خداوند فرا می‌خواند تا آن‌که از ایمان آوردن آن‌ها ناامید گشت. از این رو، از میان پیروان خود، شماری را به نام «حواریان» برگزید تا یاری کنندگان او در راه خدا باشند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»؛ (۲۸۵) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران خدا باشید؛ همان‌گونه که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاوران خداییم.» قرآن کریم به بیان داستان نزول طعامی آسمانی برای عیسی علیه السلام و شاگردانش می‌پردازد. عیسی علیه السلام در پی درخواست شاگردان که می‌خواستند از این راه به اطمینان قلبی دست یابند، نزول مائده را از خداوند می‌طلبد: «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ \* قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ \* قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ (۲۸۶) «زمانی که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می‌تواند مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کند؟ او گفت: از خدا پرهیزید، اگر با ایمان

هستید! گفتند: می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌های ما مطمئن گردد و بدانیم به ما راست گفته‌ای و بر آن، گواه باشیم. عیسی بن مریم عرض کرد: خداوند! پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست تا برای اول و آخر ما عیدی باشد و نشانه‌ای از تو، به ما روزی کن که تو بهترین روزی دهندگانی! خداوند [دعای او را مستجاب کرد و] فرمود: من آن را بر شما نازل می‌کنم، ولی هر کس از شما بعد از آن کافر شود، او را مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم. آن‌گاه که دانشمندان و کاهنان یهود بر ضد او برانگیخته شدند و تصمیم به کشتن وی گرفتند، خداوند او را به آسمان برد و یهود، کس دیگری را به گمان آن که عیسی علیه السلام است، بر صلیب آویختند: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا \* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»؛ (۲۸۷) «و گفتارشان که «ما مسیح عیسی پسر مریم را کشتیم.» در حالی که نه او را کشتند و نه بر دار آویختند و لکن امر بر آن‌ها مشتبه شد. و کسانی که در مورد [قتل] او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند. قطعاً او را نکشتند، بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد و خداوند توانا و حکیم است.»

### ویژگی‌های مسیح (علیه السلام) و مادرش در قرآن

#### ویژگی‌های مسیح (علیه السلام) و مادرش در قرآن

قرآن کریم ویژگی‌هایی را در باره عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام یاد می‌کند که کمتر پیامبری را به آن صفات می‌خواند. بسیار به جاست که هر مسیحی دوستدار مسیح علیه السلام و مادرش از خلال آیات قرآن به آن دو بزرگوار بنگرد تا تفاوت فراوان میان قرآن و انجیل را دریابد. در این فرصت، به بیان برخی از اوصاف عیسی مسیح علیه السلام و مریم عذرا علیها السلام از دید قرآن و انجیل می‌پردازم و داوری را به خواننده گرامی وا می‌گذارم:

#### ویژگی‌های مریم علیها السلام در قرآن

- مریم علیها السلام، زنی پاک و برگزیده خداوند بود: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ (۲۸۸) «و هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است.» - او پذیرفته خداوند و تربیت یافته وی بود: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسِينًا»؛ (۲۸۹) «خداوند او را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته‌ای [نهال وجود] او را رویانید.» - مریم علیها السلام، محدثه بود و فرشتگان با او سخن می‌گفتند. از میان زنانی که قرآن از آنان نام می‌برد، مریم علیها السلام تنها زنی است که دارای این ویژگی می‌باشد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»؛ (۲۹۰) «هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش مسیح عیسی پسر مریم است.» - قرآن از مریم علیها السلام به عنوان نشانه‌ای برای جهانیان یاد کرده است: «وَالَّتِي أَحْصَيْتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ»؛ (۲۹۱) «[و به یاد آور] زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت و ما از روح خود در او دمیدیم و او و فرزندش را نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم.»

#### ویژگی‌های مسیح علیه السلام در قرآن

- عیسی علیه السلام بنده خدا و پیامبر او بود: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»؛ (۲۹۲) «گفت: من بنده خدایم. او کتاب به



من داده و مرا پیامبر قرار داده است.» - او فرستاده خداوند به سوی بنی اسرائیل بود: «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِأَيَّةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (... ۲۹۳) «و رسولی به سوی بنی اسرائیل [که می‌گفت]: من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم. سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد.» - ... مسیح علیه السلام، یکی از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت بوده است: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ»؛ (... ۲۹۴) «[خدا] آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که ... در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ»؛ (... ۲۹۵) «و به دنبال آن‌ها (پیامبران پیشین) عیسی پسر مریم را فرستادیم، در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود، تصدیق داشت و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود و ...» - ... خداوند، نام عیسی مسیح علیه السلام را برای او برگزید و وی را در دنیا و آخرت، آبرومند و مقرب قرار داد: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»؛ (... ۲۹۶) «هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش مسیح عیسی پسر مریم است، در حالی که در این جهان دیگر، صاحب شخصیت و از مقربان [الهی] است.» - مسیح علیه السلام، کلمه و روح خداوند بود: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»؛ (... ۲۹۷) «ای اهل کتاب! در دین خود غلو (زیاده‌روی) نکنید و در باره خدا غیر از حق نگویید! مسیح عیسی پسر مریم، فقط فرستاده خدا و کلمه اوست که به مریم القا نمود و روحی از طرف او بود.» - ... او از پاکان و برگزیدگان به شمار می‌آمد: «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ (... ۲۹۸) «و [همچنین] زکریا و یحیی و عیسی و یاس، همه از صالحان بودند» - ... هر جا که بود، منشأ خیر و برکت بود و به مادرش نیکی می‌کرد: «وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا \* وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»؛ (... ۲۹۹) «و مرا هر جا که باشم وجودی پر برکت قرار داده و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است.» - مسیح علیه السلام بر خود، سلام می‌فرستاد؛ چنان‌که قرآن می‌گوید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»؛ (... ۳۰۰) «و سلام [خدا] بر من در آن روز که متولد شدم و در آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد.» - او از کسانی بود که خداوند به آن‌ها کتاب و حکمت آموخته بود: «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ»؛ (... ۳۰۱) «و به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می‌آموزد.» او بود که مژده آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را داد: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»؛ (... ۳۰۲) «و [به یاد آورید] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (تورات) می‌باشم و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است.» - ... گرچه در قرآن کریم، ویژگی‌های بسیاری برای عیسی مسیح علیه السلام آمده اما سزاوار است در اینجا به گفت و گویی میان او و خداوند اشاره کنم تا از خلال آن به اندازه ادب و بندگی آن حضرت پی ببریم و در ضمن بدانیم که آن وجود شریف، هیچ گاه خود را خدا نخواند و از همه نسبت‌های ناروا و زشتی که به او داده می‌شود، بی‌زاری. خداوند می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ \* مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ \* إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلَنْتَهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَلَئِنْ كُنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \* قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا

عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ (۳۰۳) «و آن گاه که خداوند به عیسی پسر مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر خدا انتخاب کنید؟ او می‌گوید: منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم. اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی؛ تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی. و من از آنچه در ذات توست، آگاه نیستم. به یقین تو از تمام اسرار و پنهان‌ها با خبری. من جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن‌ها نگفتم. [به آن‌ها گفتم]: خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آن‌ها بودم، مراقب و گواه‌شان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میان‌شان برگرفتی، تو خود مراقب آن‌ها بودی و تو بر هر چیز گواهی. اگر آن‌ها را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی. خداوند می‌گوید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آن‌ها سود می‌بخشد؛ برای آن‌ها باغ‌هایی از بهشت است که نهرها از زیر درختان آن می‌گذرد و تا ابد، جاودانه در آن می‌مانند. هم خداوند از آن‌ها خشنود است و هم آن‌ها از خدا خشنودند. این رستگاری بزرگ است.» همان‌گونه که آشکار است، مسیح‌علیه‌السلام به شدت مقام الوهیت را برای خود نفی کرده، و از آن بیزاری جسته است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان درباره این گفت و گو می‌گوید: «این کلام، بس شگفت بوده و فشرده بندگی را با خود، همراه دارد؛ در بردارنده ادبی دل‌انگیز است که عیسی مسیح‌علیه‌السلام در برابر خدای خود به کار می‌گیرد. او اعتراف می‌کند که حق او نبوده تا درباره خود ادعایی کند؛ چه او در برابر چشم خدا بوده است و این که او ذره‌ای از آنچه خداوند برایش معین نموده تجاوز نکرده است و چیزی جز آنچه مأمور به گفتنش بوده، نگفته و کاری جز آنچه خداوند مأمور به انجامش نموده، نکرده است و آن کار همان شهادت است. اما درباره آنچه که خداوند در روز بازپسین با امت او خواهد کرد، می‌گوید که من هیچ جایگاهی ندارم تا ببخشم و یا عذاب کنم و این خداوند است که اراده بخشش یا عذاب می‌کند.» (۳۰۴) با تأملی در آیات مورد بحث در می‌یابیم که مسیح‌علیه‌السلام نه تنها الوهیت خود را نفی می‌کند، بلکه مسئله فدا و بخشش گناه اصلی با کشته شدن خود را نیز برنتابیده، رد می‌نماید. اندکی با نگاه قرآن به مسیح‌علیه‌السلام و مریم عذرا علیها السلام آشنا شدیم. در ادامه به ویژگی‌های عیسی مسیح‌علیه‌السلام در اناجیل پرداخته و زمینه را برای داوری عقل‌های سلیم فراهم می‌نماییم.

## مسیح (علیه السلام) در اناجیل

### مسیح‌علیه‌السلام سازنده شراب ناب

نسبت دادن چنین کار ناپسندی به نبی خدا، آن هم به فرمان مادرش، جای بسی شگفتی است. این درحالی است که شراب در شریعت موسی‌علیه‌السلام حرام بوده و مسیح‌علیه‌السلام بارها پایبندی خود را به این شریعت اعلام داشته است. با این حال، عهد جدید روایت می‌کند که عیسی‌علیه‌السلام نه تنها مردم را از به کارگیری شراب، باز نداشته، بلکه خود، اقدام به ساختن آن نموده است. به یاد دارم زمانی که مسیحی بودم، با توجه به آن که به حرمت شراب آگاهی داشتم، از پدرم درباره فلسفه حرمت آن می‌پرسیدم. او در پاسخ به مضرات بسیار آن اشاره می‌کرد. برخی از متدینان مسیحی هم، هنگام یادآوری این معجزه در جهت توجیه آن تلاش می‌نمودند و می‌گفتند که آن شراب، مست‌کننده نبوده است؛ در حالی که انجیل، خلاف آن را گزارش می‌کند. معجزه ساخت شراب، تنها در باب دوم انجیل یوحنا به عنوان نخستین معجزه مسیح‌علیه‌السلام آمده که در پی روایت می‌شود: «دو روز بعد، مادر عیسی‌علیه‌السلام در یک جشن عروسی در دهکده «قانا» در جلیل مهمان بود. عیسی‌علیه‌السلام و شاگردان او نیز به عروسی دعوت شده بودند. هنگام جشن، شراب تمام شد. مادر عیسی‌علیه‌السلام با نگرانی نزد او آمد و گفت: شراب‌شان تمام شده است. عیسی‌علیه‌السلام فرمود: «ای زن! مرا با تو چه کار است! ساعت من هنوز نرسیده است.» با این حال مادر عیسی‌علیه‌السلام به خدمتکاران گفت: «هر دستوری به شما می‌دهد، اطاعت کنید!» در آنجا شش خمره سنگی بود که فقط در مراسم مذهبی

از آن استفاده می‌شد و گنجایش هر کدام حدود ۱۰۰ لیتر بود. عیسی علیه السلام به خدمتکاران فرمود: این خمره‌ها را پراز آب کنید! وقتی پر کردند، فرمود: حالا کمی از آن را بردارید و نزد گرداننده مجلس ببرید! وقتی گرداننده مجلس آن آب را که شراب شده بود، چشید، داماد را صدا زد و گفت: چه شراب خوبی! مثل این که با دیگران خیلی فرق دارید؛ چون معمولاً در جشن‌ها اول با شراب خوب از مهمان‌ها پذیرایی می‌کنند و بعد که همه سرشان گرم شد، شراب ارزان‌تر را می‌آورند؛ ولی شما شراب خوب را برای آخر نگه داشته‌اید. او نمی‌دانست که شراب از کجا آمده است؛ ولی خدمتکاران می‌دانستند. این معجزه عیسی علیه السلام در دهکده قانای جلیل، اولین نشانه قدرت دگرگون‌کننده او بود و شاگردان ایمان آوردند که او واقعاً همان مسیح علیه السلام است.» (۳۰۵) اگر مسیح علیه السلام چنین اقدامی نموده و شراب ناب را پیشکش اهل آن مجلس کرده است، جای پرسشی جدی است که آیا او برای روشن کردن و رشد دادن عقل‌ها آمده یا برای تخدیر و سست کردن آن‌ها؟

### مسیح علیه السلام و رفتار زشت او با مادرش

اناجیل، از مسیح علیه السلام چهره‌ای بد رفتار نسبت به مادرش می‌سازند. او به گونه‌ای غیر شایسته با مریم عذرا علیها السلام برخورد می‌کرد. در جریان معجزه ساخت شراب، هنگامی که مادرش از او خواست که به صاحب مجلس کمک کند، با آهنگی سرزنش‌آمیز به او گفت: «ای زن! مرا با تو چه کار است!» عیسی علیه السلام حتی او را جزء مؤمنان نمی‌شمرد و از جایگاه او در برابر شاگردانش می‌کاست. در انجیل متی آمده است: «در همان حال که عیسی علیه السلام در آن خانه این سخنان را برای مردم بیان می‌کرد، مادر و برادرانش بیرون منزل، منتظر او ایستاده بودند. پس، یک نفر برای عیسی علیه السلام پیغام آورد و گفت: مادر و برادرانت بیرون، منتظر تو می‌باشند. عیسی علیه السلام گفت: مادر من کیست؟ برادرانم کیستند؟ سپس به شاگردانش اشاره کرد و گفت: این‌ها هستند مادر و برادران من. هر که از پدر آسمانی من اطاعت کند، برادر، خواهر و مادر من است.» (۳۰۶) نمی‌دانم، چگونه می‌توان این رفتار ناشایست را توجیه کرد و آن را به پیامبر بزرگ خداوند، عیسی مسیح علیه السلام نسبت داد؛ در حالی که او خود، دیگران را به احترام به پدر و مادر فرا می‌خواند و می‌گفت: «یکی از احکام خدا این است که پدر و مادر خود را احترام کنید و هر که پدر و مادر خود را ناسزا گوید، کشته شود.» (۳۰۷)

### مسیح ملعون (العیاذ باللّٰه)

بسیار شگفت‌آور است که پولس در نامه غلاطیان خود، مسیح علیه السلام را ملعون خوانده و می‌گوید: «اما مسیح علیه السلام، لعنتی را که در اثر گناهان ما به وجود آمده بود، بر خود گرفت و ما را از هلاکتی که این روش «شریعت» پدید آورده بود، رهایی بخشید؛ روشی که انجامش غیر ممکن بود. بلی، مسیح علیه السلام، لعنت ما را بر خود گرفت؛ زیرا در تورات آمده است: ملعون است هر که به دار آویخته شود.» (۳۰۸) آیا می‌توان جز انسانی را که در گناه غوطه‌ور است، ملعون خواند؟ و آیا لعنت، به معنای دور شدن از رحمت و لطف پروردگار نیست؟

### بوسه زدن بدکاره بر پای مسیح علیه السلام

لوقا می‌گوید: «روزی یکی از فریسیان، عیسی علیه السلام را برای صرف غذا به خانه خود دعوت کرد. عیسی علیه السلام نیز دعوت او را پذیرفت و به خانه او رفت. وقتی سر سفره نشسته بودند، زنی بدکاره که شنیده بود عیسی علیه السلام در آن خانه است، شیشه‌ای نفیس پراز عطر گران‌بها برداشت و وارد شد و پشت سر عیسی علیه السلام، نزد پاهایش نشست و شروع به گریستن کرد. قطره‌های اشک او روی پاهای عیسی علیه السلام می‌چکید و او با موهای سر خود آن‌ها را پاک می‌کرد. پس پاهای عیسی علیه

السلام را بوسید و روی آن‌ها عطر ریخت. صاحب خانه یعنی آن فریسی، وقتی این وضع را مشاهده نمود و آن زن را شناخت، با خود گفت: اگر این مرد فرستاده خدا بود، یقیناً متوجه می‌شد که این زن گناهکار و ناپاک است! (۳۰۹) کار عیسی علیه السلام، مورد پذیرش فریسی نیز قرار نمی‌گیرد و او در باطن، اعلام نارضایتی می‌کند. در روایت یوحنا از این رویداد، اعتراض یهودا نیز ذکر شده است: «آن گاه مریم یک شیشه عطر سنبل خالص گران قیمت گرفت و آن را روی پاهای عیسی علیه السلام ریخت و با موهای سر خود آن‌ها را خشک کرد. خانه از بوی عطر پر شد. ولی یهودای اسخریوطی که یکی از شاگردان عیسی علیه السلام بود و بعد به او خیانت کرد، گفت: این عطر گران‌بها بود. بهتر بود آن را می‌فروختیم و پولش را به فقرا می‌دادیم ... عیسی علیه السلام جواب داد: کاری با او نداشته باشید! مریم بدن مرا برای دفن آماده کرد. به فقرا همیشه می‌توانید کمک کنید؛ ولی من همیشه با شما نیستم.» (۳۱۰)

### مسیح علیه السلام و جدایی افکنی میان خویشان و نزدیکان

مسیحیان بر این باورند که عیسی علیه السلام آمده تا همه مردم را به صلح و دوستی و آرامش فرا خواند؛ اما گذری در اناجیل و گوش دادن به پیام خود مسیح علیه السلام، چیز دیگری را روشن می‌سازد. متی، کلامی از مسیح را این گونه آورده است: «گمان مبرید که آمده‌ام صلح و آرامش را بر زمین برقرار سازم؛ نه، من آمده‌ام تا شمشیر را برقرار نمایم. من آمده‌ام تا پسر را از پدر جدا کنم، دختر را از مادر و عروس را از مادر شوهر؛ به طوری که دشمنان هر کس، اهل خانه خود او خواهند بود.» (۳۱۱) او حتی به این هم اکتفا نکرده و ادعا کرده که در زمین، آتش خواهد افکند. لوقا از زبان او می‌گوید: «من آمده‌ام تا بر روی زمین آتش داوری بفرورزم ... آیا تصور می‌کنید که آمدن من باعث صلح و آشتی مردم با یکدیگر می‌شود؟ نه، بلکه به خاطر من، مردم با یکدیگر اختلاف پیدا خواهند کرد و خانواده‌ها از هم پاشیده خواهند شد» (... ۳۱۲) با این اوصاف، نمی‌دانم چگونه مسیحیان، پیامبر خود را منادی دوستی و عشق دانسته و پیامبر اسلام را پیام‌آور زور و شمشیر می‌خوانند و معتقدند که اسلام، دینی است که با شمشیر رشد نموده است.

### مسیح علیه السلام و ترس از مرگ و سرزنش خداوند

عهد جدید می‌گوید زمانی که مسیح علیه السلام بر دار بود و زمان واپسین (مرگ) نزدیک می‌گشت، ترس از مرگ، تمام وجود او را فرا گرفته بود. از این رو، به خدا توسل جست و از او یاری خواست؛ اما هنگامی که پاسخی دریافت نداشت، با سرزنش، خدا را خطاب کرد و گفت که چرا مرا تنها گذاشته‌ای؟ متی، آن لحظات را این گونه به تصویر می‌کشد: «پطرس و دو پسر زبدی (یعقوب و یوحنا) را نیز با خود برد، در حالی که غم و اندوه، تمام وجود او را فرا گرفته بود. رو به ایشان کرد و فرمود: من از شدت حزن و غم، در آستانه مرگ می‌باشم. شما اینجا بمانید و با من بیدار باشید! سپس کمی دورتر رفت و بر زمین افتاد و چنین دعا کرد: پدر! اگر ممکن است، این جام رنج و عذاب را از مقابل من بردار! اما نه به خواهش من، بلکه به خواست تو» (۳۱۳) مسیح علیه السلام در آن شب، سه بار و با همین کلمات دعا کرد و از خداوند خواست که آن رنج را از او بردارد. پس از آن که دستگیر شد و بر صلیب آویخته گشت و دانست که او را خواهند کشت، با بانگی بلند، خداوند را به جهت یاری نکردنش سرزنش نمود. متی چنین ادامه می‌دهد: «نزدیک به ساعت سه، عیسی علیه السلام فریاد زد و گفت: خدای من! خدای من! چرا مرا تنها گذاشته‌ای؟» (۳۱۴) در تفسیر این سخنان، خاموش خواهم ماند و چیزی نخواهم گفت؛ اما تنها می‌گویم: مگر مرگ برای انسان مومن تنها یک انتقال نیست؟ آیا این امام علی علیه السلام نیست که می‌گوید: «بیش از آن که کودک به پستان مادرش انس دارد، فرزند ابوطالب با مرگ مانوس است.» و چه زیباست کلام الهی که می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ (۳۱۵) «بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که [فقط] شما دوستان خدايید، نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می‌گویید.» چه این که مؤمن از مرگ لذت می‌برد، به ویژه که مرگ، شهادت در راه خدا باشد؛ امّا چگونه است که عیسی علیه السلام، پیام‌آور بزرگ خداوند، این گونه از مرگ واهمه داشت و دچار اضطراب و نگرانی گردید! (۳۱۶) در واقع، باید گفت که اناجیل چهره‌ای کاملاً متضاد و ناسازگار از مسیح علیه السلام ارائه می‌دهند و این قرآن است که به درستی، حقیقت را در مورد او آشکار می‌نماید. قرآن کریم، هر گونه بدی و زشتی را از ساحت پیامبر خداوند، مسیح علیه السلام دور نموده و او را نبی و مبارک و نیکوکار به مادر و بنده یگانه پرست و فروتن خداوند خوانده و نسبت هر گونه ادعای نادریست همچون الوهیت و اتحاد و حلول به او را رد نموده است. همچنین عیسی مسیح علیه السلام در قرآن به عنوان پیامبری بزرگ و محترم که به آسمان برده شده و در پوشش عزت خداوندی آرام گرفته است، مطرح می‌شود. قرآن او را روح و کلمه و تربیت شده خداوند و ظرف اسرار و حکمت‌های الهی می‌داند. این درحالی است که عهد جدید، چهره‌ای به کلی مخدوش و ناروا از مسیح علیه السلام ارائه می‌کند. عیسی علیه السلام در عهد جدید، سازنده و نوشنده شراب ناب و بد رفتار نسبت به مادر و برهم زننده دوستی‌ها و خویشی‌ها شناسانده می‌شود. او کسی است که زنی بدکاره، پاهای او را بوسیده، عطر آگین می‌نماید و سرانجام، چون بردار رفته، ملعون نیز هست. بر او برچسب الوهیت و فرزند خدا نیز زده می‌شود و همین طور اوصاف دیگری که هر خرد پاکیزه‌ای از پذیرش آن سرباز خواهد زد. از مجموع سخنان یاد شده، می‌توان دریافت که «بارقلیطا» یا همان کسی که مسیح علیه السلام به آمدن او مژده داده است، پیامبر اکرم و نبی خاتم محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ یعنی همان انسان بزرگی که جایگاه عیسی علیه السلام را بلند گردانید و از ساحت مقدسش، زشتی‌ها و پلیدی‌ها را پیراست.

## شریعت در اسلام و مسیحیت

### شریعت در اسلام و مسیحیت

یکی از شبهه‌هایی که اسلام، همیشه با آن رو به روست، وجود پاره‌ای احکام و تکالیف به ظاهر، غیر قابل تحمل است. پرسش اساسی آن است که غرض از انجام تمام این تکالیف سخت و دشوار، مانند نمازهای پنج‌گانه و روزه ماه رمضان و زکات و حج و غیره چیست؟ (۳۱۷) تصور می‌کنم که این شبهه ناشی از عدم فهم درست شریعت و نقش محوری آن در تکامل انسان می‌باشد. مسیحیان که شریعت را از دین خود، طرد نموده و تنها ایمان به مسیح علیه السلام را کافی دانسته‌اند، بیشتر در معرض این شبهه قرار دارند. شایان ذکر است که تکالیف الهی و احکام شرعی از یک سو، سبب آزمودن آدمیان و جدایی لشکریان رحمان از سربازان شیطان هستند و از سوی دیگر، باعث می‌گردند تا کمالات بالقوه انسانی، فعلیت یابد. می‌توان شریعت را به پلکانی تشبیه نمود که انسان‌ها از راه آن شایستگی رسیدن به بالاترین مراتب انسانی را پیدا می‌کنند. مسیح علیه السلام نیز به این حقیقت اشاره کرده و در اناجیل گوناگون سخنان او آمده است. مرقس می‌گوید: «مردی فرزند مریضش را نزد شاگردان مسیح علیه السلام آورد، امّا آن‌ها نتوانستند او را شفا دهند. آن بیمار، اسیر یک روح ناپاک شده بود. پس از آن که مسیح علیه السلام او را شفا داد، شاگردان از او پرسیدند: چرا ما نتوانستیم روح ناپاک را بیرون کنیم؟ عیسی علیه السلام فرمود: این نوع روح ناپاک جز با دعا بیرون نمی‌رود.» (۳۱۸) آن حضرت در اینجا به روشنی بیان می‌دارد که بیرون راندن روح‌های ناپاک و شفای بیماران، تنها با داشتن ایمانی عالی ممکن است و نمی‌توان به آن درجه از ایمان جز از راه دعا دست پیدا نمود. از این رو، احکام و شریعت در هر دین، از بهترین نعمت‌های الهی برای انسان‌ها به شمار می‌آیند که خداوند با هدیه آن به آدمیان بر آن‌ها منت گذاشته است. پیش از این گفتیم که شریعت موسی علیه السلام، سازگار با زمان برانگیخته شدن آن بزرگوار بود. مسیح علیه السلام هم نه تنها خود را ناسخ شریعت

موسوی ندانست، بلکه در جهت به کمال و تمام رساندن آن مبعوث شد و تلاش نمود. در دوره‌های بعد، مسیحیان، شریعت را از مجموعه دینی خود جدا کردند؛ امّا با این حال برخی از احکام شرعی و آیین‌های عبادی، مانند: نماز و فرمانهای دهگانه اخلاقی برجای ماند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز برای نقض شریعت برانگیخته نشد، بلکه او همان گونه که خاتم پیامبران است، شریعتش نیز پایان شرایع و کامل‌ترین و بهترین آن‌ها به شمار می‌آید؛ شریعتی که تا روز قیامت، جاودان خواهد ماند. این شریعت، در بر دارنده قوانین ثابت و متغیر است تا از این رهگذر بتواند به نیازهای انسان جدید نیز پاسخ گوید. از ویژگی‌های مهم شریعت اسلامی، گستردگی آن است که همه عرصه‌های فردی و اجتماعی زندگی بشر را در بر می‌گیرد. هیچ یک از کارهای انسان در شریعت اسلامی بدون حکم باقی نمی‌ماند و اگر انسانی همه افعال خود را هماهنگ با برنامه‌های آن انجام دهد، شریعت برای او سعادت دنیا و آخرت را تضمین می‌کند. ویژگی مهم دیگر آن، سازگاری با فطرت انسان می‌باشد. بر خلاف آنچه مسیحیان می‌پندارند، در شریعت اسلامی، تکالیف سخت و دشواری که غیر قابل تحمل باشد، وجود ندارد و خداوند نیز هیچ انسانی را بیش از توانش به کار و از او چیزی نمی‌خواهد. خداوند در دین سختی قرار نداده و این، آن چیزی است که من، خود در خلال انجام برنامه‌های عبادی به آن دست یافته‌ام. بنابراین، اسلام، دوری گزیدن از جامعه و رهبانیت را بر نمی‌تابد؛ همان گونه که غوطه‌ور شدن در امور دنیوی را هم نمی‌پذیرد؛ بلکه به گونه‌ای اندازه میانه را ترویج می‌دهد. می‌توان شریعت اسلام را به دو بخش تقسیم نمود:

## ۱. آیین‌های عبادی و دینی

این برنامه‌ها و آیین‌ها وسیله‌ای برای تمرین نفس آدمی جهت توجه به خداوند و سر سپردن به فرمان او و محکم نمودن پیوند میان بنده و مولا- هستند. گمان می‌برم در این بخش، میان شریعت اسلامی و مسیحیت، نزدیکی بسیاری وجود دارد. در حالات خود مسیح علیه السلام هم آمده که تا چه اندازه به نماز و روزه می‌پرداخت و شاگردان خود را نیز به آن‌ها امر می‌کرد. اما عبادت‌ها در اسلام از لحاظ کمی و کیفی با آنچه که در مسیحیت وجود داشته، تفاوت دارد؛ مثلاً اسلام، انسان را به خواندن نماز، آن هم پنج بار در هر روز و با کیفیتی ویژه که در آن رکوع و سجود و قیام وجود دارد، فرا می‌خواند؛ در حالی که نماز در مسیحیت، به خواندن برخی دعاها و مراسم عشای ربانی در روز یکشنبه خلاصه می‌شود. این نماز رکوع و سجودی ندارد، بلکه تنها برخی از نصوص انجیل، همراه با سرود، در حالی که همه نشسته یا ایستاده‌اند، خوانده می‌شود و سپس همگی برای توبه و اعتراف اقدام می‌کنند. تجربه شخصی من که به هر دو شکل، نماز را به جای آورده‌ام، نشان می‌دهد که نماز در اسلام، انسان را به خشوع و فروتنی در برابر خداوند و می‌دارد و ارتباط ویژه‌ای بین بنده و مولا پدید می‌آورد؛ در حالی که نماز در مسیحیت، چنین احساسی در انسان ایجاد نمی‌کند. به همین جهت است که معتقدم، نماز نیز در دین مسیح علیه السلام، دستخوش تحریف شده است؛ زیرا اناجیل هنگامی که نماز مسیح علیه السلام را روایت می‌کنند، به سجده او هم اشاره دارند. (۳۱۹) این در حالی است که نماز امروزین مسیحیت فارغ از سجده است.

## ۲. آیین‌های اجتماعی

شریعت، در اینجا می‌کوشد تا زندگی اجتماعی و اقتصادی بشر را به گونه‌ای تنظیم کند تا به گسترش و استواری عدالت و دوستی و محبت بین انسان‌های یک جامعه بینجامد. در این کوشش، رعایت مصالح همگانی که سبب نظم اجتماعی می‌شوند، از اصولی است که از نظر شریعت، دور نمی‌ماند. نکته لطیف و در خوری که باید بگویم، آن است که قوانین اجتماعی اسلام، چهارده قرن پیش وضع شده‌اند، امّا تاکنون هم از پیشرفته‌ترین قوانینی هستند که عقل بشری آن را درک می‌کند. از این روست که می‌توان به وحیانی

بودن این قوانین اعتراف کرد؛ زیرا ممکن نیست که انسانی در شبه جزیره و در میان آن همه تاریکی‌ها، چنین قوانینی را با اندیشه خود ساخته باشد. جای تردیدی نمی‌ماند که او با آسمان در ارتباط بوده و همان پیامبر آخرینی است که مسیح‌علیه السلام به آمدنش مژده داده بود.

## خاتمه

آنچه در این صفحات نگاشتم، سفرنامه من از مسیحیت به اسلام بود؛ سفری که در آن به حقایق بسیاری دست یافتیم. دوست داشتم به مسئله اخلاق و عرفان از دیدگاه مسیحیت و اسلام نیز پردازم؛ اما با توجه به اهمیت آن، این کار، رساله ای جدا می‌طلبد. چیزی که مرا به نگاشتن این کتاب واداشت، احساس مسئولیت در برابر هم‌کیشانم بود؛ شاید این نوشتار، صدای حقی باشد که گوش‌های قلوب آنان را بنوازد و از خواب غفلت بیدارشان کند. مشکل مهم بشریت، دوری آنان از هدف اساسی آفرینش و غوطه خوردن در زندگی دنیوی و اشتغال به گردآوری زواید مادی است. با کمال تأسف، دین و برنامه‌های روحانی آن، در زندگی انسان امروز جنبه حاشیه‌ای و دکوری یافته است. همچنین این نوشتار، پیام من به برادران مسیحی است. از آنان می‌خواهم که تنها در زبان، پیرو مسیح‌علیه السلام نباشند و بنگرند که آنچه امروزه جزء آموزه‌های مسیحیت شمرده می‌شود، با تعالیم اصلی آن بزرگوار تا چه اندازه فاصله دارد. او روزگاری به توحید دعوت می‌کرد، اما امروزه با عقایدی همچون تثلیث و نبوت رو به رو هستیم و شریعت و ناموس را که مسیح‌علیه السلام آن همه بر آن پای می‌فشرد، به کناری نهاده و پیرو تعالیم پولس، تنها ایمان به مسیح‌علیه السلام را برای نجات کافی دانسته‌ایم. به مسیحیان آزاده می‌گویم که تنها به شنیده‌های کلیسا، قانع نشود و پژوهش در باب آموزه‌های دینی را از یاد نبرند. خواسته یا ناخواسته این آموزه‌ها از اهمیت فراوانی برخوردارند و دورنمای سعادت، در دنیا و آخرت به آن‌ها بستگی دارد. بنابراین، بسیار باید کوشید و با تفکری آزاد به انتخاب راه درست، دست زد. تردید ندارم که پیدا نمودن راه حق و پیروی از آن، مشکلات فراوانی نیز فرا روی انسان قرار می‌دهد؛ اما در این سختی‌ها، لذتی وجود دارد که در کمتر جایی می‌توان یافت؛ زیرا همه آن‌ها برای خدا و در برابر دیدگان همیشه بیدار اوست. دوست دارم تا حسن ختام این کتاب، آوایی باشد که در آن از مرد با ایمانی یاد شده که قوم خود را به حق می‌خواند: «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ \* اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ \* وَمَا لِي لَأَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ \* ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَانُ بِضُرٍّ لَأُتَّعِنَنَّ عَنْ شَيْءٍ وَلَمَّا يُنقِذُونِ \* إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُبِينٍ \* إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْتَمِعُوا مِنِّي \* قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»؛ (۳۲۰) «و مردی [با ایمان] از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید. گفت: ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند. من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده و همگی به سوی او باز گشت داده می‌شوید! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آن‌ها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا [از مجازات او] نجات نخواهند داد! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود. [به همین دلیل] من به پروردگارتان ایمان آوردم. پس به سخنان من گوش فرا دهید! [سرانجام او را شهید کردند و] به او گفته شد: وارد بهشت شو! گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی‌داستانگان قرار داده است!» و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

## فهرست منابع

۱. رابرتسون، آرچیبالد، عیسی اسطوره یا تاریخ، ترجمه: حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸. ۲. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، تجدید نظر و اضافات: ابوالقاسم گرگی، تهران: انتشارات دانشگاه،

۱۳۷۸. ۳. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ج ۳ (قیصر و مسیح)، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰. ۴. زیبایی نژاد، محمّد رضا، در آمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶. ۵. سلیمانی اردستانی، عبد الرحیم، پسر خدا در عهدین و قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸. ۶. سلیمانی اردستانی، عبد الرحیم، مسیحیت، قم: زلال کوثر، ۱۳۸۱. ۷. طباطبایی، سید محمّد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۴. ۸. طبری، محمّد بن جریر، تاریخ الطبری، قاهره: مطبعة الاستقامة، ۱۹۳۹. ۹. فخر الاسلام، محمّد صادق، انیس الاعلام فی نصره الاسلام، تهران: پیام، ۱۳۵۴. ۱۰. کاکس، هاروی، مسیحیت، ترجمه: عبد الرحیم سلیمانی اردستانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸. ۱۱. مبلغی آبادانی، عبدالله، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، قم: سینا، ۱۳۷۳. ۱۲. میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷. ۱۳. ناس، جان بی، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲. ۱۴. هاکس، مستر، قاموس کتاب مقدس، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷. ۱۵. هیوم، رابرت، ادیان زنده جهان، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

### فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱- قرآن کریم (وزیری، کیفی، جیبی) ۲- کلیات مفاتیح الجنان (وزیری، جیبی) ۳- منتخب مفاتیح الجنان (جیبی) ۴- نهج البلاغه (وزیری، جیبی) ۵- صحیفه سجادیه ۶- ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام ۷- آئینه اسرار ۸- آثار گناه در زندگی و راه جبران ۹- آخرین پناه ۱۰- آخرین خورشید پیدا ۱۱- آشنایی با چهارده معصوم (۲و۱) ۱۲- آقا شیخ مرتضی زاهد ۱۳- آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) ۱۴- ارتباط با خدا ۱۵- از زلال ولایت ۱۶- اسلام شناسی و پاسخ به شبهات ۱۷- امامت، غیبت، ظهور ۱۸- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام ۱۹- امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق ۲۰- امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیهم السلام (روسی) ۲۱- امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان ۲۲- امام شناسی و پاسخ به شبهات ۲۳- انتظار بهار و باران ۲۴- انتظار و انسان معاصر ۲۵- اهمیت اذان و اقامه ۲۶- با اولین امام در آخرین پیام ۲۷- بامداد بشریت ۲۸- بهتر از بهار/ کودک ۲۹- پرچمدار نینوا ۳۰- پرچم هدایت ۳۱- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و تروریسم و خشونت طلبی ۳۲- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و جهاد و برده داری ۳۳- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق اقلیتها و ارتداد ۳۴- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق زن ۳۵- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و صلح طلبی ۳۶- تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد ۳۷- تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دو جلد ۳۸- تاریخچه مسجد مقدس جمکران (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) ۳۹- تاریخ سید الشهداء علیه السلام ۴۰- تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام ۴۱- تشریف یافتگان (چهار دفتر) ۴۲- جلوه های پنهانی امام عصر علیه السلام ۴۳- چهارده گفتار / ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام ۴۴- چهل حدیث / امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام ۴۵- چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله ۴۶- حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت ۴۷- حکمت های جاوید ۴۸- ختم سوره های یس و واقعه ۴۹- خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) ۵۰- خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) ۵۱- خوشه های طلایی (مجموعه اشعار) ۵۲- دار السلام ۵۳- داستان هایی از امام زمان علیه السلام ۵۴- داغ شقایق (مجموعه اشعار) ۵۵- در انتظار منجی (روسی) ۵۶- در جستجوی نور ۵۷- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) ۵۸- دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شب های پیشاور) ۵۹- دلشده در حسرت دیدار دوست ۶۰- دین و آزادی ۶۱- رجعت یا حیات دوباره ۶۲- رسول ترک ۶۳- روزنه هایی از عالم غیب ۶۴- زیارت ناحیه مقدسه ۶۵- سحاب رحمت ۶۶- سخنرانی مراجع در مسجد جمکران ۶۷- سرود سرخ انار ۶۸- سقا خود تشنه دیدار ۶۹- سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات ۷۰- سیاحت غرب ۷۱- سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی ۷۲- سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام (دو جلدی) ۷۳- سیمای



مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی ۷۴ - شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشمس الطالعه) ۷۵ - شمس وراء السحاب / عربی ۷۶ - صبح فرا می‌رسد ۷۷ - ظهور حضرت مهدی علیه السلام ۷۸ - عاشورا تجلی دوستی و دشمنی ۷۹ - عریضه نویسی ۸۰ - عطر سبب ۸۱ - عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی ۸۲ - علی علیه السلام مروارید ولایت ۸۳ - علی علیه السلام و پایان تاریخ ۸۴ - غدیر خم (روسی، آذری لاتین) ۸۵ - غدیرشناسی و پاسخ به شبهات ۸۶ - فتنه و هابیت ۸۷ - فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام ۸۸ - فریادرس ۸۹ - فرهنگ اخلاق ۹۰ - فرهنگ تربیت ۹۱ - فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (پخش) ۹۲ - فوز اکبر ۹۳ - فریادرس ۹۴ - قصه‌های تربیتی ۹۵ - کرامات المهدی علیه السلام ۹۶ - کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام ۹۷ - کمال الدین و تمام النعمه (دو جلد) ۹۸ - کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) ۹۹ - گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) ۱۰۰ - گفتمان مهدویت ۱۰۱ - گنجینه نور و برکت، ختم صلوات ۱۰۲ - مام فضیلت‌ها ۱۰۳ - مشکاه الانوار ۱۰۴ - مفرد مذکر غائب ۱۰۵ - مکیال المکارم (دو جلد) ۱۰۶ - منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ ۱۰۷ - منجی موعود از منظر نهج البلاغه ۱۰۸ - منشور نینوا ۱۰۹ - موعودشناسی و پاسخ به شبهات ۱۱۰ - مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات ۱۱۱ - مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی ۱۱۲ - مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد ۱۱۳ - مهربان‌تر از مادر / نوجوان ۱۱۴ - مهر بیکران ۱۱۵ - میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) ۱۱۶ - ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) ۱۱۷ - نجم الثاقب ۱۱۸ - نجم الثاقب (دو جلدی) ۱۱۹ - ندای ولایت ۱۲۰ - نشانه‌های ظهور او ۱۲۱ - نشانه‌های یار و چکامه انتظار ۱۲۲ - نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات ۱۲۳ - نماز شب ۱۲۴ - نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام ۱۲۵ - و آن که دیرتر آمد ۱۲۶ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات ۱۲۷ - وظایف منتظران ۱۲۸ - ویژگی‌های حضرت زینب علیها السلام ۱۲۹ - هدیه احمدیه / (جیبی، نیم جیبی) ۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر ۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام ۱۳۲ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) ۱۳۳ - ینابیع الحکمة / عربی - پنج جلد

## پی نوشت ها

۱) غسل تعمید: آیین شست و شوی با آب برای پاکی از گناهان است که مسیحیان معتقدند عیسی علیه السلام این آیین را بنا نهاد و به کلیسا نیز امر کرد که به نام پدر، پسر و روح القدس مراسم تعمید را اجرا نمایند؛ زیرا این کار هم نشانه دوری از گناهان و پلیدی هاست و هم رمز ورود رسمی به کلیسا. - تعمید یکی از اسرار یا آیین‌های مقدس هفت گانه مسیحیان به شمار می‌آید. گرچه در تعداد این آیین‌ها میان فرقه‌های گوناگون مسیحیت توافق وجود ندارد، اما همگی بر آن اند که تعمید و عشای ربانی جزء آن‌ها محسوب می‌گردند. این آیین در کلیسا های گوناگون به شکل‌های متفاوتی برگزار می‌شود. [م] ۲) از این کار با عنوان «تناول» یاد می‌شود. این سنت در کلیسا های شرق و به‌ویژه در بغداد متداول است. کودک پس از رسیدن به هفت سالگی به مدت سه هفته تا یک ماه (در تعطیلات تابستانی) به کلیسا فرستاده می‌شود تا آموزه‌های مسیحیت در جان او بنشیند و با آیین‌های گوناگون آشنا شود. ۳) اعتراف» که گاه آیین توبه هم خوانده می‌شود، رمز و ورود دوباره به جامعه مؤمنان به شمار می‌آید. توبه با بخشایش پروردگار همراه است. از همین رو، مسیحیان در این آیین شرکت می‌کنند تا صدای بخشش و دوستی خداوند را بشنوند. این آیین در طول تاریخ به گونه‌های متفاوتی اجرا می‌شده است؛ گاه به شکل علنی و گاهی نیز به صورت فردی. کلیسا های مختلف نیز رویارویی های متفاوتی با مسئله اعتراف داشته‌اند. ۴) مدرسه دینی ویژه‌ای در بغداد که دانش آموختگان آن به عنوان کشیش به فعالیت می‌پردازند. ۵) اعتقاد به این که، عیسی مسیح علیه السلام، یگانه فرزند خداوند است. ۶) زمر / ۱۸ و ۱۷. ۷) حافظ گوید: «در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست». ۸) همان گونه که عیسی مسیح علیه السلام می‌فرماید: «اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز نمی‌توانی ملکوت خدا را ببینی». یوحنا ۳: ۳. ۹) ۱۰. ۱۰) (Bibel) قاموس کتاب مقدس، واژه

«کتاب مقدس». ۱۱) مسیحیان معتقدند که کتاب مقدس به وسیله نویسندگان بشری که متأثر از الهامات روح القدس بوده‌اند، نوشته شده است؛ بنابراین، گرچه محتوای کتاب مقدس همان چیزهایی است که خواست الهی بوده، اما الفاظ آن وحیانی نمی‌باشد. [م.]

۱۲) مقدمه کتاب مقدس، ترجمه عربی. ۱۳) قاموس کتاب مقدس، واژه «کتاب مقدس». ۱۴) پس از حمله اسکندر و خروج یهودیان از فلسطین، گروهی از آنان در اسکندریه اقامت گزیدند. با گذشت زمان، بیشتر آنان زبان عبری را از یاد بردند و از زبان یونانی بهره گرفتند. در حدود سال ۲۵۰ ق.م یهودیان اسکندریه، کتاب‌های مقدس خویش را به زبان یونانی ترجمه کردند. این اثر به «ترجمه سبعینیه» معروف گردید. ترجمه یاد شده دارای حدود ۴۶ کتاب بود؛ یعنی ۷ کتاب بیش از ۳۹ کتابی که بعدها به عنوان کتاب رسمی یهودیان پذیرفته شد. کتاب‌های اضافه را «قانون ثانوی» خواندند. مسیحیان نخستین، تمامی آن را مورد استفاده قرار می‌دادند و تا امروز هم کلیسا های کاتولیک و ارتدوکس به آن وفادار مانده‌اند؛ اما مسیحیان پروتستان تنها همان ۳۹ کتاب را جزء عهد قدیم به شمار می‌آورند. (ر. ک: کلام مسیحی، توماس میشل، صص [۴۲/ - ۶۲ م. ۱۵) مقدمه کتاب مقدس، ترجمه عربی. ۱۶) genesis. ۱۷) کار ترجمه سبعینیه به زبان یونانی، سال ۲۵۰ ق.م آغاز گشته و حدود ۱۵۰ ق.م پایان یافت. این ترجمه به فرمان بطلموس حاکم مصر صورت گرفت و از آن رو که تعداد مترجمان هفتاد نفر بود، به سبعینیه شهرت یافت. یهود معتقد بود که در کار این ترجمه، خداوند به علما الهام می‌کند تا از گزند خطا دور بمانند. این اعتقاد، تا آن زمان که مسیحیان از درون آن مسائلی را بیرون کشیدند که در تضاد با آرای رایج آنان بود، ادامه داشت. پس از آن بود که یهودی‌ها به اصل عبرانی عهد قدیم رجوع کردند. (ر. ک: قاموس کتاب مقدس، واژه «کتاب مقدس»). ۱۸) numbers. ۲۱) leviticus. ۲۰) exodus. ۱۹) numbers. ۲۲) از سفر پیدایش تا کتاب استر، شرح مبسوطی از زندگانی حضرت آدم و نوح و ابراهیم تا بعثت حضرت موسی و هجرت به فلسطین و انبیای بعد از ایشان از جمله یوشع و سلیمان و افول قدرت یهود و اسارت در بابل. ۲۳) این پنج کتاب پیغمبر به پند و اندرز و مناجات و شعر می‌پردازد. ۲۴) هفده کتاب نهایی بیشتر پیشگویی‌های انبیای بنی‌اسرائیل است. ۲۵) ر. ک: الهدی الی دین المصطفی، ص ۲۶. ۲۷) apochrypho) در برخی منابع، سه کتاب دیگر، بر این چهار افزوده‌اند: کتاب حکمت سلیمان و کتاب حکمت یسوع بنسیراخ؛ همچنین کتاب مکابیان نیز به اول و دوم تقسیم شده است. (ر. ک: کلام مسیحی، توماس میشل، صص [۲۴/ م ۲۸) قاموس کتاب مقدس، واژه «کتاب مقدس». ۲۹) ر. ک: پیدایش ۳۸ - ۱: ۲۰. ۳۰) ر. ک: اول پادشاهان ۳ - ۱: ۱۱. ۳۱) ر. ک: پیدایش ۲۵ - ۲۰: ۹. ۳۲) ر. ک: اول سموئیل ۲۴ - ۲۰: ۱۹. ۳۳) ر. ک: اشعیا ۶ - ۱: ۲۰. ۳۴) اول پادشاهان ۲۳: ۹. ۳۵) دوم تواریخ ۱۰: ۸. ۳۶) دوم پادشاهان ۸: ۲۴. ۳۷) دوم تواریخ ۹: ۲۶. ۳۸) تمامی عهد جدید پس از عروج عیسی علیه السلام نگارش یافته و بنا بر اعتقاد مسیحیان، حضرت مسیح علیه السلام، خود دارای کتابی نبوده است. [م.] ۳۹) قاموس کتاب مقدس، واژه «کتاب مقدس». ۴۰) matthiew. ۴۱) ر. ک: قاموس کتاب مقدس، واژه «متی». ۴۲) mark. ۴۳) قاموس کتاب مقدس، واژه «مرقس». ۴۴) همان ۴۵) ر. ک: مرقس ۵۲ - ۵۰: ۱۴. ۴۶) jehw. ۴۷) luke. ۴۸) ر. ک: قاموس کتاب مقدس، واژه «یوحنا». ۴۹) یوحنا ۲۷ - ۲۶: ۱۹. ۵۰) theophilus. ۵۱) ر. ک: قاموس کتاب مقدس، واژه «پولس». ۵۲) ر. ک: اعمال رسولان، باب ۹ به بعد. ۵۳) apolysis. ۵۴) tertullian. ۵۵) Clement of alexandria. ۵۶) titus. ۵۴) نامه عبرانیان ۲۴: ۱۳. ۵۸) ر. ک: قاموس کتاب مقدس، واژه «یعقوب». ۵۹) نامه یعقوب ۱۴: ۲. ۶۰) andreas. ۶۱) اعمال رسولان ۲۲-۱۵: ۱. ۶۲) نامه دوم پطرس ۱: ۱. ۶۳) Jerome. ۶۴) ر. ک: قاموس کتاب مقدس، واژه «انجیل یوحنا». ۶۵) geis. ۶۶) ر. ک: مسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۱۴۶. ۶۷) eusebius. ۶۸) ر. ک: المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۱۱۵. ۶۹) همان، ص ۱۱۳. ۷۰) Nicaea council. ۷۱) gelasius pope. ۷۲) Carthage council. ۷۳) همان، ص ۱۱۷. ۷۴) همان، ص ۱۰۵. ۷۵) لوقا ۳ - ۱: ۱. ۷۶) باید دانست که انجیل‌های گوناگون دیگری، مانند: نیکودیموس، ایبانیان، مصریان، عبرانیان، پطرس، توما و ... هم وجود داشته است که در اینجا از آن‌ها سخن به میان نمی‌آید. ۷۷) المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۱۵۲ و همچنین ر. ک: مقدمه انجیل برنا با، دکتر خلیل

سعادت و مقدمه انجیل برنا با، محمد رشید رضا. ۷۸) ر.ک: مرقس ۳۵: ۱۵. ۷۹) ر.ک: متی ۴۸: ۲۷. ۸۰) ر.ک: متی، فصل ۱. ۸۱) ر.ک: لوقا، فصل ۳. ۸۲) ر.ک: قاموس کتاب مقدس، واژه «ولدا ولاد». ۸۳) متی: ۷۱: ۲۶. ۸۴) مرقس ۶۹: ۱۴. ۸۵) لوقا ۲۲: ۵۸. ۸۶) یوحنا ۲۵: ۱۸. ۸۷) نظره عن قرب فی المسيحيه، ص ۶۲. ۸۸) همان، ص ۷۵. ۸۹) (andre. ۹۰) همان. ۹۱) همان، ص ۷۶. ۹۲) ۹۳) (iosevos. قاموس کتاب مقدس، واژه «مسیح» و «هیرودیس». ۹۴) یوحنا ۱۴-۱: ۹۵. ۹۵) متی ۱۸: ۱. ۹۶) همان، ۱۹: ۱-۲۱. ۹۷) لوقا ۲۷: ۱-۳۸. ۹۸) همان، ۲۱: ۲. ۹۹) همان، ۴۱: ۲-۵۱. ۱۰۰) متی ۱۱-۱: ۱۰۱. ۱۰۱) ر.ک: یوحنا ۱۱-۱: ۱۰۲. ۱۰۲) ر.ک: لوقا ۳۰-۱۶: ۴. ۱۰۳) ر.ک: متی ۳۸-۳۲: ۱۵. ۱۰۴) همان ۵۶-۴۷: ۲۶. ۱۰۵) همان ۵۵-۴۷: ۲۶؛ مرقس ۴۳: ۱۴-۴۶؛ لوقا ۵۱-۴۷: ۲۲. ۱۰۶) یوحنا ۹-۲: ۱۸. ۱۰۷) متی ۴۸: ۲۶. ۱۰۸) یوحنا ۳: ۱۸. ۱۰۹) لوقا ۵۰: ۲۳. ۱۱۰) اعمال رسولان ۲۹: ۲۷. ۱۱۱) لوقا ۵۵: ۲۳. ۱۱۲) مرقس ۱: ۱۶. ۱۱۳) ر.ک: متی ۶۶-۶۲: ۲۷ و ۳-۱: ۲۸. ۱۱۴) مرقس ۵-۱: ۱۶. ۱۱۵) لوقا ۵-۱: ۲۴. ۱۱۶) یوحنا ۱: ۲۰-۲۰. ۱۱۷) متی ۱۸-۹: ۲۸. ۱۱۸) مرقس ۷: ۱۶. ۱۱۹) همان ۱۴-۹: ۱۶. ۱۲۰) لوقا ۴۴-۴: ۲۴. ۱۲۱) یوحنا ۱۸-۱۲: ۲۰. ۱۲۲) همان ۲۹-۱۹: ۲۰. ۱۲۳) همان ۳۰: ۲۰-۳۱. ۱۲۴) ر.ک: یوحنا ۲۳-۱: ۲۱. ۱۲۵) ر.ک: مرقس ۵۱: ۵؛ متی ۵۶: ۲۶. ۱۲۶) متی ۷۵-۶۹: ۲۶. ۱۲۷) لوقا ۱۸: ۲۴. ۱۲۸) متی ۳-۱: ۲۸. ۱۲۹) مرقس ۱۶: ۴-۶. ۱۳۰) لوقا ۲۴: ۱-۴. ۱۳۱) یوحنا ۱۳-۱: ۲۰. ۱۳۲) متی ۵-۳: ۲۷. ۱۳۳) اعمال رسولان ۱۵: ۱-۱۹. ۱۳۴) (sacrifice. ر.ک: در آمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت، محمد رضا زیبایی نژاد، ص ۱۶۶. ۱۳۶) نامه رومیان ۱۲: ۵. ۱۳۷) ر.ک: همان ۱۷: ۵-۱۹. ۱۳۸) المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۳۴۵. ۱۳۹) متی ۱۱: ۸. ۱۴۰) حزقیال ۲۰: ۱۸. ۱۴۱) دانیال ۷: ۱۴۲) متی: ۶۶-۲۶. ۱۴۳) (۱۴۴) taanach. ۱۴۷) arius. ۱۴۶) athanasius. (۱۴۵) tertullian. نظره عن قرب فی المسيحيه، ص ۳۷. ۱۴۸) (۱۴۹) augustine. ۱۵۰) Chalcedon council. تشنیه ۶: ۴. ۱۵۱) مرقس ۲۹: ۱۲. ۱۵۲) ر.ک: متی ۳۰: ۱۰؛ ۱۶: ۵؛ مرقس ۲۶-۲۵: ۱۱. ۱۵۳) ر.ک: متی ۲۵: ۱۱-۲۷. ۱۵۴) متی ۹: ۵؛ ۴۵: ۵. ۱۵۵) یوحنا ۳۵: ۹؛ ۳۷: ۱۰. ۱۵۶) عید پنطیکاست (pentecost): عید یاد بود حلول روح القدس است بر شاگردان مسیح علیه السلام که پنجاه روز پس از عید فصح بر پا می شود. [م ۱۵۷) متی ۱۹: ۲۸. ۱۵۸) اول یوحنا ۷: ۵. ۱۵۹) نامه دوم قرنیتیان ۱۴: ۱۳. ۱۶۰) ر.ک: معجم الایمان المسيحي، ص ۱۶۴. ۱۶۱) قاموس کتاب مقدس، ص ۹۰۴. ۱۶۲) یوحنا ۱۴: ۱. ۱۶۳) المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۳۱۲. ۱۶۴) همان، ص ۲۷۲. ۱۶۵) نظره عن قرب فی المسيحيه، ص ۳۸. ۱۶۶) اشعیا ۴: ۴۱. ۱۶۷) هوشع ۹: ۱۱. ۱۶۸) اشعیا ۳: ۳۱. ۱۶۹) متی ۲۷: ۱۱. ۱۷۰) همان ۳۷: ۲۴. ۱۷۱) نامه اول قرنیتیان ۶: ۸. ۱۷۲) یوحنا ۱۹: ۵. ۱۷۳) همان ۲۸: ۱۴. ۱۷۴) متی ۱: ۶. ۱۷۵) همان ۹: ۶. ۱۷۶) همان ۱۴: ۶ و ۱۵: ۱۷. ۱۷۷) همان ۹: ۵. ۱۷۸) لوقا ۳۵: ۲۰ و ۳۶: ۱۷۹) المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۲۳۶. ۱۸۰) یوحنا ۳۰: ۵. ۱۸۱) لوقا ۲۰: ۱۱. ۱۸۲) اعمال رسولان ۲۲: ۲. ۱۸۳) متی ۱۹: ۲۸. ۱۸۴) مرقس ۱۴: ۱۶ و ۱۵: ۱۵. ۱۸۵) لوقا ۴۷: ۲۴. ۱۸۶) اعمال رسولان ۱۶: ۱۱. ۱۸۷) نظره عن قرب فی المسيحيه، ص ۳۴. ۱۸۸) متی ۵۷: ۱۳. ۱۸۹) همان ۱۷: ۱۹. ۱۹۰) ر.ک: همان ۱۶: ۱۲. ۱۹۱) همان ۶: ۱۱. ۱۹۲) همان ۲: ۲۰-۱۷. ۱۹۳) ر.ک: قاموس کتاب مقدس، واژه «شریعت». ۱۹۴) پیدایش ۶: ۸. ۱۹۵) همان ۲۴: ۳۸. ۱۹۶) همان ۲۰: ۸. ۱۹۷) اعداد ۱۱: ۱۹. ۱۹۸) متی ۱۷: ۵-۱۹. ۱۹۹) همان ۱: ۲۳-۳. ۲۰۰) همان ۲۱: ۲۳. ۲۰۱) لوقا ۲۱: ۲-۲۳. ۲۰۲) متی ۲۴: ۱۷. ۲۰۳) ر.ک: قاموس کتاب مقدس، واژه «شریعت». ۲۰۴) اعمال رسولان ۳: ۱۱. ۲۰۵) همان ۲: ۱۵. ۲۰۶) همان ۵: ۱۵. ۲۰۷) همان ۱۷: ۱۵-۱۱. ۲۰۸) همان ۱۹: ۱۵-۲۱. ۲۰۹) غلاطیان ۱: ۲-۱۰. ۲۱۰) همان ۱۱: ۲-۱۳. ۲۱۱) همان ۱۴: ۲. ۲۱۲) همان ۱۶: ۲. ۲۱۳) همان ۱۰: ۱۰. ۲۱۴) همان ۱۳: ۳. ۲۱۵) همان ۱۹: ۳. ۲۱۶) رومیان ۱۲: ۷-۱۴. ۲۱۷) همان ۷: ۷. ۲۱۸) همان ۱۴: ۷. ۲۱۹) غلاطیان ۲۳: ۳-۲۴. ۲۲۰) رومیان ۱: ۷-۴. ۲۲۱) به عنوان مثال، مسیح علیه السلام، در هشت روزگی بنابر فرمان شریعت، ختنه کرد؛ در حالی که مسیحیان امروز، چنین کاری نمی کنند. مستند آن‌ها این گفته پولس است: «اگر تصور می کنید که با ختنه شدن و انجام احکام مذهبی می توانید مقبول خدا گردید، در آن صورت مسیح دیگر نمی تواند شما را رستگار سازد.» ر.ک: غلاطیان ۲: ۵. ۲۲۲) نظره عن قرب فی المسيحيه، ص

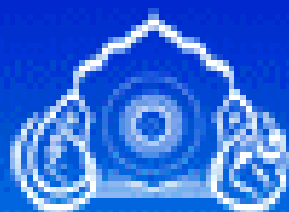
۷۴. ۲۲۳ (یوحنا ۱: ۲ - ۱۰. ۲۲۴) متی ۴۶: ۲۷. ۲۲۵ (لوقا ۱: ۱ - ۳. ۲۲۶) یوحنا ۵۹: ۸. ۲۲۷ (یوحنا ۲۳ - ۲۱: ۸. ۲۲۸) همان ۲۱: ۸ - ۲۳. ۲۲۹ (متی ۴۰: ۱۲. ۲۳۰) لوقا ۵۴: ۲۳. ۲۳۱ (نامه دوم تیموتائوس ۸: ۲. ۲۳۲) انبیا / ۱۰۷. ۲۳۳. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰. ۲۳۴ (قصص / ۵۶. ۲۳۵) قصص / ۵۶. ۲۳۶ (بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴۸. ۲۳۷) سیره حلبی، ج ۱، ص ۷۸. ۲۳۸ (همان، ص ۹۰. ۲۳۹) همان، ص ۸۹. ۲۴۰ (سیره المصطفی، ص ۴۹. ۲۴۱) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۱۹؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۲۳۱. ۲۴۲ (هدف از این پیمان، دفاع از حقوق ستم‌دیدگان و ایستادگی در برابر ستمگران بود. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بعثت فرمود: «در خانه عبدالله بن جدعان این پیمان را بستیم. امروز هم اگر به چنین پیمانی خوانده شوم، می‌پذیرم.» ۲۴۳) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۵. ۲۴۴ (سیره المصطفی، ص ۵۹. ۲۴۵) سید المرسلین، ج ۱، ص ۲۷۸. ۲۴۶ (الفضائل الخمس من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۳۱؛ سیره المصطفی، ص ۹۱. ۲۴۷) کوه نور که غار حرا در آن واقع می‌باشد، در شمال مکه است. صعود به غار حرا، به سی دقیقه زمان نیاز دارد. مسلمانان، آن مکان را مقدس شمرده، برای تبرک جستن و زیارت به آنجا می‌روند. ۲۴۸) علق / ۲ - ۵. ۲۴۹ (حجر / ۹۴. ۲۵۰) شعراء / ۲۱۴. ۲۵۱ (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۲. ۲۵۲) تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، محمد ابراهیم آیتی، ص ۸۵. ۲۵۳ (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۹. ۲۵۴) تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۳۴. ۲۵۵ (اعراف / ۱۵۷. ۲۵۶) بقره / ۱۴۶. ۲۵۷ (مائده / ۸۲ - ۸۳. ۲۵۸) صف / ۶. ۲۵۹ (یوحنا ۲۶: ۱۴. ۲۶۰) همان ۲۶: ۱۴. ۲۶۱ (همان ۲۶: ۱۵ - ۲۷. ۲۶۲) همان ۷: ۱۶ - ۱۱. ۲۶۳ (همان ۱۳: ۱۶. ۲۶۴) نویسنده کتاب، کشیشی ایرانی (پروستان) و متولد ارومیه بوده است. وی پس از اسلام آوردن، نام محمد صادق را برای خود برگزید و کتاب یاد شده را در شش جلد به نگارش درآورد. ۲۶۵) اعمال رسولان ۵: ۱ و ۱: ۲ - ۴. ۲۶۶) ر. ک: متی ۱۱: ۱۰؛ لوقا ۱۱: ۱۰. ۲۶۷) انیس الاعلام فی نصره الاسلام، محمد صادق، ج ۵، ص ۱۳۹ - ۱۷۲. ۲۶۸) اسقف یکی از درجات روحانیت کلیسا. ر. ک: فرهنگ معین. ۲۶۹) ر. ک: انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۱، ص ۶ - ۱۹. ۲۷۰) ر. ک: «اثبات الهداء بالنصوص والمعجزات، شیخ حر عاملی (۱۱۰۴ه.ق) در ۳ جلد. ۲۷۱) مانند شفای چشم درد امام علی علیه السلام در جریان جنگ خیبر به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. ۲۷۲) گزارشی کوتاه از این داستان: مشرکان گرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را گرفته، گفتند: اگر راست می‌گویی ماه را برای ما دو نیم کن! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این کار را انجام دهم، ایمان می‌آورید؟ گفتند: بله، ایمان می‌آوریم. آن شب، شب بدر (یکی از شب‌هایی که قرص ماه در آن کامل است) بود. پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند خواست آنچه را که می‌گویند، به او بدهد. ماه دو نیم شد و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از این رویداد، پی در پی ندا می‌کرد که فلانی! ای فلانی! گواه باشید! (این حادثه در بیشتر کتاب‌های تاریخی روایت شده است). ۲۷۳) نساء / ۸۲. ۲۷۴) آل عمران / ۴۴. ۲۷۵) روم / ۲ - ۶. برای آگاهی از داستان، ر. ک: الالهیات، ج ۳، ص ۴۱۵؛ تفسیر المیزان، ذیل آیات یاد شده. ۲۷۶) حافظ می‌گوید: نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد. [م] ۲۷۷) مادر مریم به هنگام بارداری نذر کرده بود بچه‌ای را که در شکم دارد، خادم مسجد قرار خواهد داد. ۲۷۸) آل عمران / ۳۵ - ۳۶. ۲۷۹) همان / ۳۷. ۲۸۰) مریم / ۱۶ - ۲۱. ۲۸۱) همان / ۲۲ - ۲۶. ۲۸۲) همان / ۲۷ - ۳۳. ۲۸۳) آل عمران / ۴۹ - ۵۱. ۲۸۴) صف / ۶. ۲۸۵) همان / ۱۴. ۲۸۶) مائده / ۱۱۲ - ۱۱۴. ۲۸۷) نساء / ۱۵۷ - ۱۵۸. ۲۸۸) آل عمران / ۴۲. ۲۸۹) همان / ۳۷. ۲۹۰) همان / ۴۵. ۲۹۱) انبیا / ۹۱. ۲۹۲) مریم / ۳۰. ۲۹۳) آل عمران / ۴۹. ۲۹۴) شوری / ۱۳. ۲۹۵) مائده / ۴۶. ۲۹۶) آل عمران / ۴۵. ۲۹۷) نساء / ۱۷۱. ۲۹۸) انعام / ۸۵ - ۸۷. ۲۹۹) مریم / ۳۱ - ۳۲. ۳۰۰) مریم / ۳۳. ۳۰۱) آل عمران / ۴۸. ۳۰۲) صف / ۶. ۳۰۳) مائده / ۱۱۶ - ۱۱۹. ۳۰۴) المیزان، علامه طباطبایی، ج ۶، ذیل آیات ۱۱۶ - ۱۱۹ سوره مائده. ۳۰۵) یوحنا ۱: ۲ - ۱۱. ۳۰۶) متی ۴۶: ۱۲ - ۵۰. ۳۰۷) همان ۴: ۱۵. ۳۰۸) غلاطیان ۱۳: ۳. ۳۰۹) لوقا ۳۶: ۷ - ۳۹. ۳۱۰) یوحنا ۳: ۱۲ - ۸. ۳۱۱) متی ۳۴: ۱۰ - ۳۶. ۳۱۲) لوقا ۴۹: ۱۲ - ۵۲. ۳۱۳) متی ۳۷: ۲۶ - ۳۹. ۳۱۴) همان ۴۶: ۲۷. ۳۱۵) جمعه / ۶. ۳۱۶) آنچه آمد، گزارشی کوتاه از شخصیت مسیح علیه السلام در اناجیل بود. خواننده می‌تواند با مراجعه به عهد جدید، به موارد بیشتری دست یابد. ۳۱۷) به یاد داشته باشید که من در کشوری زندگی کرده‌ام که بیشتر

مردم آن مسلمان هستند و در اغلب موارد، عبادت‌های آنان، مورد استهزای ما واقع می‌شد. (۳۱۸) مرقس ۱۴: ۹ - ۲۹. ۳۱۹) ر. ک: متی ۳۹: ۲۶. ۳۲۰) یس / ۲۰ - ۲۷.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵ نکته قابل توجه اینکه

بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگویی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبها: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام:- هر کس عهده‌دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتمّاً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

**۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹**

